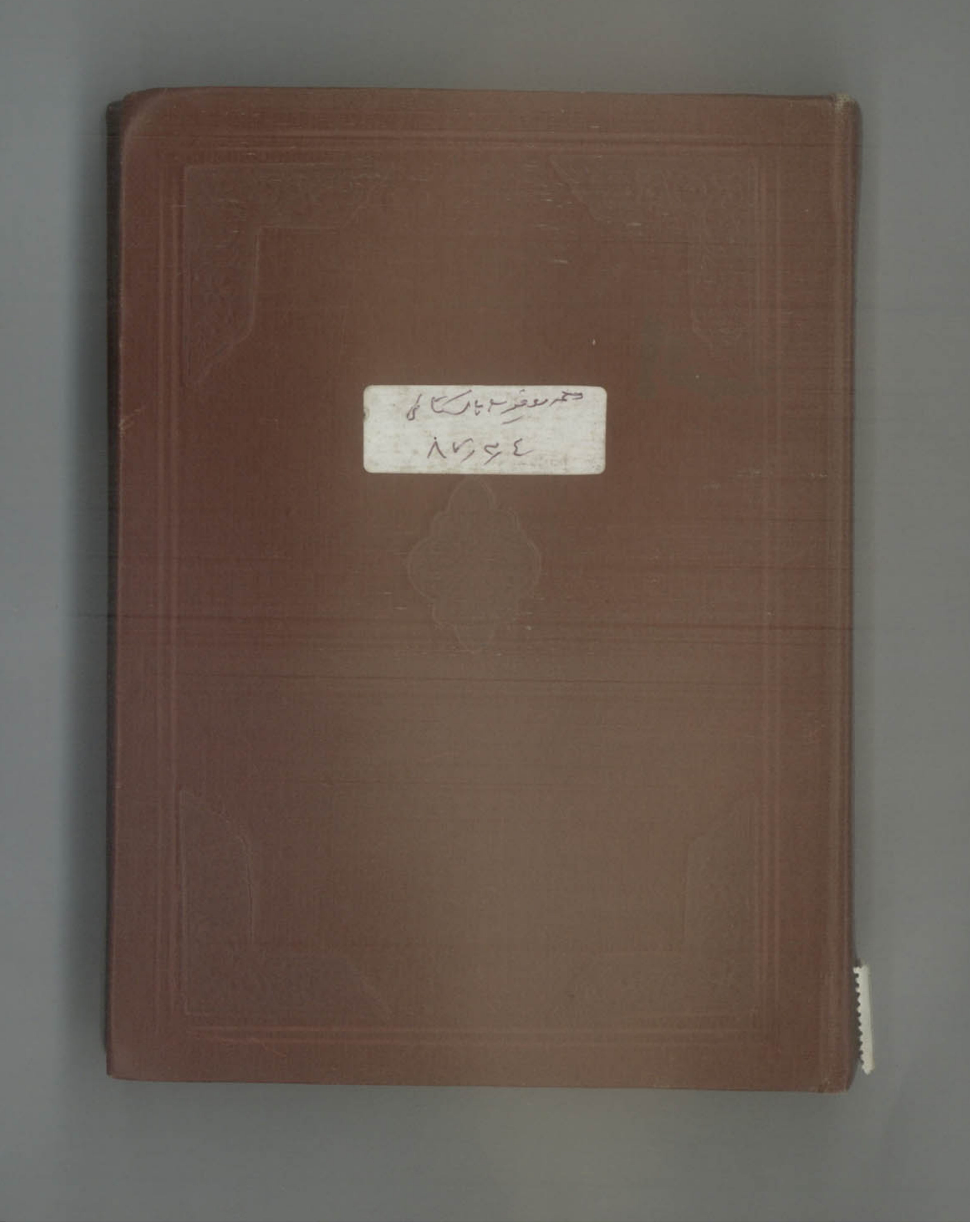
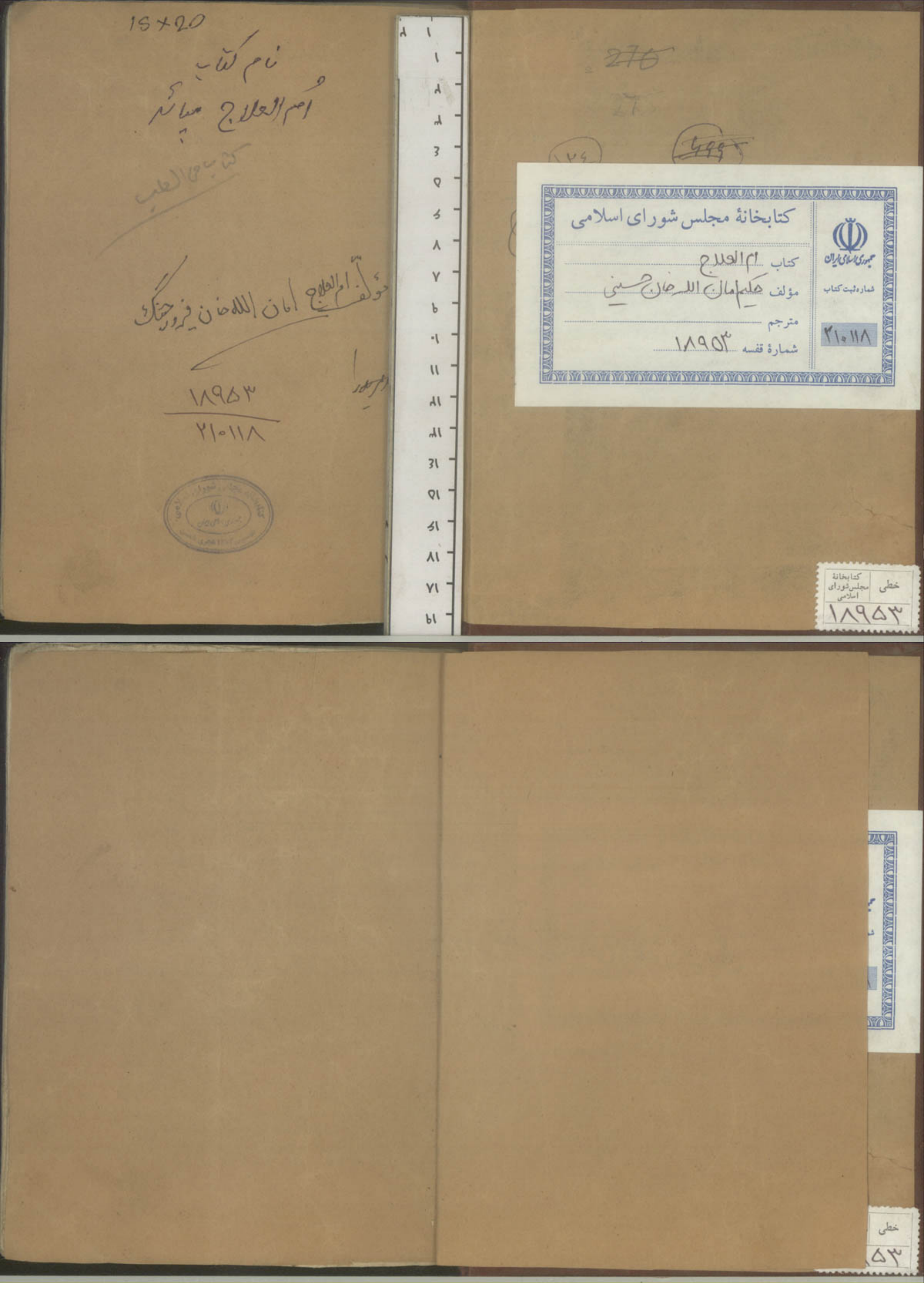
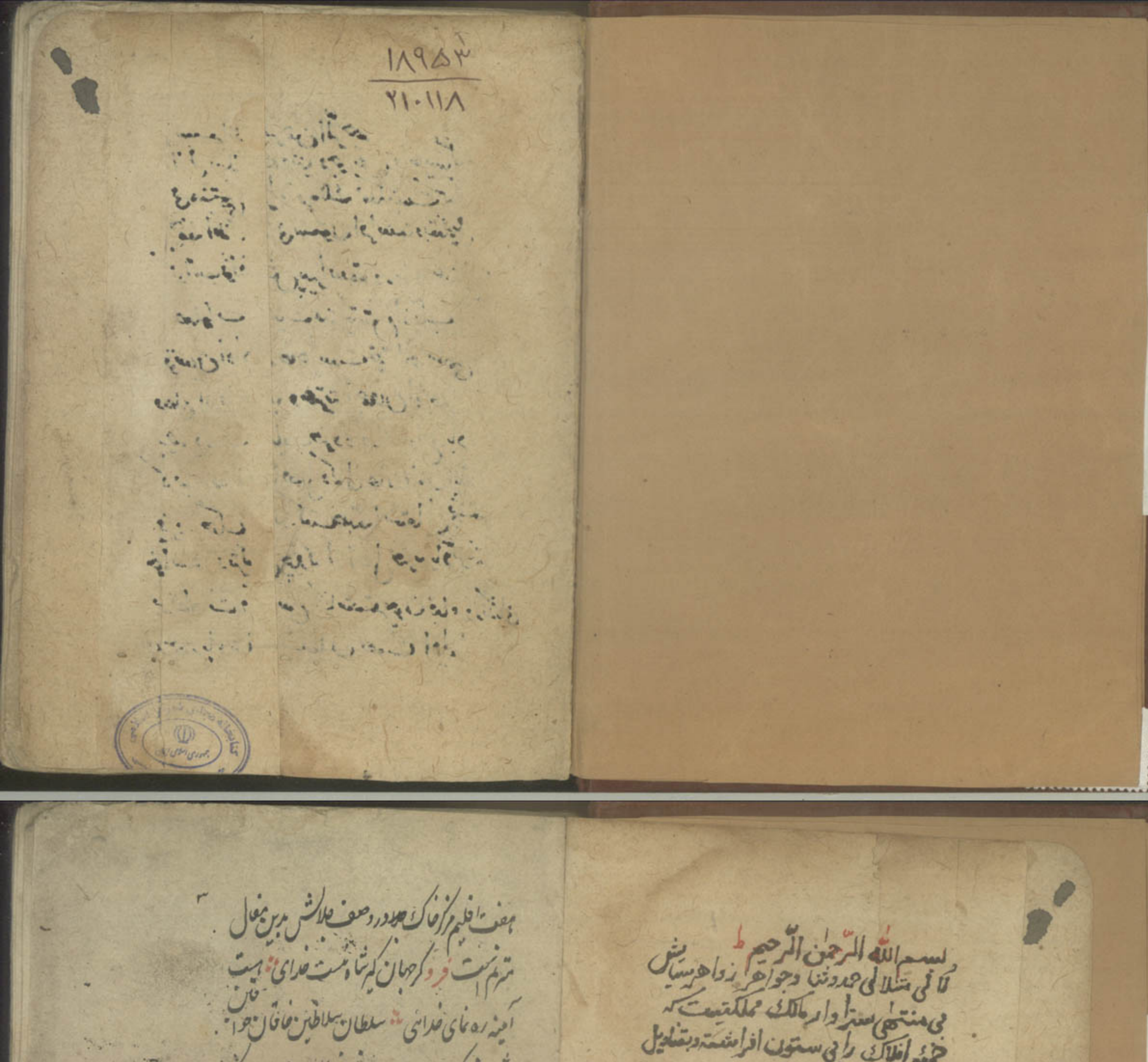




15×20
نام کتاب
ام العلاج میباشد
مؤلف ام العلاج امان الله خان فیروزجنگ
۱۸۹۵۳
۲۱۰۱۱۸
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب ام العلاج
مؤلف حکیم امان الله خان حسینی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۹۵۳
شمارهٔ ثبت کتاب
۲۱۰۱۱۸
جمهوری اسلامی ایران
خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۸۹۵۳


15×20
نام کتاب
ام العلاج میباشد
مؤلف ام العلاج امان الله خان فیروزجنگ
۱۸۹۵۳
۲۱۰۱۱۸
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب ام العلاج
مؤلف حکیم امان الله خان حسینی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۹۵۳
شماره ثبت کتاب
۲۱۰۱۱۸
خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۸۹۵۳



بسم الله الرحمن الرحیم

لآلی متلالی حمد و ثنا و جواهر زواهر ستایش
بی منتهی سزاوار مالک مملکتیست که
خیمهٔ افلاک را بی ستون افراشته و بقنادیل
کواکب ثوابتش بیاراسته و روایح عنبر فوایح
صلوات زاکیات عنبر لیتش از قاب
قوسین او ادنی ظاهر است محمد الهاشمی
و علی آله و اصحابه و عترته اجمعین اما بعد
بر ضمیر درّاک ارباب خرد و ادراک واضح باد
که فقیر بنده از حلیهٔ فضل و کمال عاری امان الله
فیروزجنگ بمطالعه کتب طبیه اشتغال داشتم
خواستم که ترکیبی چند که از اهل تجربه یاد گرفتم
بر قطعات قرطاس بنگاشتم چون قیام و زندگانی
در عهد پادشاه و سلطان هفت اقلیم

هفت اقلیم مرکز خاک جلا در وصف جلالش بدین مقال
مترنم است فرد گر جهان گیر شاه هست خدای : هست
آئینه ره نمای خدایی :: سلطان سلاطین خاقان خواقین
شمس افلاک و مصباح اراضی نور الدین محمد جهانگیر
پادشاه غازی بران منوط است که اهل فضل و افضال
در درگاه ملایک پناه بتحصیل فضایل اشتغال نموده هر یک
بقدر دانش و دریافت تصنیفی کنند که یادبودی از آن
دولت پایداری بر روی روزگار بماند لاجرم پرستار
عقیدت گزین و هفت طبقه خانه را دار ارادت آئین
امان الله مخاطب بخانه زاد خان فیروزجنگ ابن
مهابتخان خانخانان سپه سالار بن غیور بیگ غوا نید

به مقتضای مزاج دانی در صناشناسی خدا مجاری و خداوندگان
حقیقی نقد همت و جنس شعور را مصروف افاده خلایق
و اضافه ایام نموده تا تألیف این فواید و ترتیب این قواعد
که چون نبات النعش پراکنده بودند در سنه
ست و ثلثین و الف پرداخته مثل عقد پروین مجتمع
ساخت و مسمی گردانید بام العلاج و مرتب نمود بر مقدمه
و شش باب و شصت و سه فصل و خاتمه انار الله
بانظار العمیم و افاض به ابرار العالمین فهرست کتاب
ام العلاج مقدمه در بیان استفراغ و احتباس
باب اول در احوال خلطها و لینت طبیعت و احتباس
طبیعت و نضایج دادن جلاب و موانع اسهال و دقت

اسهال

اسهال و اسباب مسهل و نگاهداشتن قوت درین باب
ده فصل است فصل اول در احوال خلطهای از روی
اجمال فصل دوم در لینت طبیعت فصل سیوم در احتباس
یعنی قبض طبیعت و سبب آن فصل چهارم در نضایج
قانون کلی در دادن جلاب فصل پنجم در موانع
اسهال فصل ششم در بیان اوقات مسهل فصل هفتم
در اسهالی که بجهت آن دادن جلاب واجب میشود
فصل هشتم در تدبیرهای که پیش از جلاب و بعد از
جلاب بکار دارند فصل نهم در نگهداشتن قوت
کسی که مسهل باو دهند فصل دهم در کسانی که بدیشان
مسهل قوی نتوان داد و در کسانی که بدیشان مسهل

قوی داد باب دوم در منضجات اخلاط ادویه مفرده
مسهله اخلاط و ملین بطن و مخرج ثقل و ادویه مبدرقه
مسهلات و دارو ها که بچه طریق خلط را می کشد
و بچه طریق اسهال میکند درین باب یازده فصل است
فصل اول در منضجات و منضج عبارت از انست
که معتدل سازد قوام خلط را فصل دوم در منضج خون محترق
فصل سیوم در منضج صفرا فصل چهارم در منضج بلغم فصل پنجم
در منضج سودا فصل ششم در ادویه مفرده مسهل صفرا
فصل هفتم در ادویه مفرده مسهل مره سودا فصل
هشتم در ادویه مفرده مسهل بلغم فصل نهم در احوال
ماده مائیه صفرا فصل دهم در ادویه مفرده ملین بطن

فصل دهم در ادویه مفرده
که مسهل اخلاط باشد

وخروج ثقل

وخروج ثقل فصل دوازدهم در ادویه مفرده مبدرقه مسهلات
فصل سیزدهم در آنکه دارو ها خلط را که استفراغ کنند چگونه
بجوشش کشند فصل چهاردهم در ذکر آنکه هر کدام از ادویه
بچه طریق اسهال میکند فصل پانزدهم در تدبیر بعضی
ادویه مسهله باب سیوم در طریق پختن جلاب و مخدرات
ذائقه و اغذیه مناسب اخلاط اربع و طریق دادن
جلاب درین باب هشت فصل است فصل اول
در طریق پختن جلاب فصل دوم در بیان پرهیز
در خوردن جلاب فصل سیوم در مخدرات ذائقه
فصل چهارم در اغذیه مناسب اخلاط اربع فصل پنجم
در دادن جلاب بطریق کلی فصل ششم در طریق دادن

جلاب صنوا فصل هفتم در طریق دادن جلاب بلغم
فصل هشتم در طریق دادن جلاب سودا باب چهارم
در آنکه اسهال را کی باید باز داشت و تدارک و علاج
حالهای بد که در استفراغ پدید آید و اندر باز داشتن
اسهال چون افراط کند و علاج داروهای مسهل که کار
نکنند و درین باب چهار فصل است فصل اول اندر آنکه
اسهال را کی باز باید داشت فصل دویم اندر تدارک
و علاج حالهای بد که در استفراغ پدید آید فصل سیوم
اندر باز داشتن اسهال چون افراط کند فصل چهارم
در علاج آنکه داروها کار نکند باب پنجم در آنکه داروهای
مسهل با اهل تنعم چگونه دهند و همچون دادن جلاب

بکودکان و پیران و کیف خوران چون افیونی و بنگی
و شرابی و جلاب دادن بمردم زخمی و آنهائی که تپ
دارند و دادن جلاب بحوامل و درین باب شش فصل است
فصل اول در داروهای مسهل که با اهل تنعم دهند فصل دوم
در دادن جلاب بکودکان و پیران فصل سیوم
در دادن جلاب بکسانی که عادت خوردن کیف
دارند چون افیونی و بنگی و شرابی فصل چهارم در داد
جلاب بمردمی که زخمی باشند فصل پنجم در دادن
بمردمی که تپ دارند فصل ششم در دادن جلاب
بحوامل باب ششم در قانون ادویه مسهله و مقدار
شربتهای آن و مرکبات آن مشتمل بر بیست فصل است

چهارم

فصل اول در قانون ادویه مسهل و مقدار شربت
آن فصل دویم در شرایط و مراعات ترکیب مسهل
فصل سیوم در امتحان داروهای مسهل فصل چهارم
در ذکر معاجین مسهل فصل پنجم در ذکر حبوبات مسهل
فصل ششم در نقوعات مسهل فصل هفتم در سفوفات
مسهل فصل هشتم در لعوقات مسهل فصل نهم
در سکنجبینات مسهل فصل دهم در ایارجات
مسهل فصل یازدهم در مطبوخات مسهل فصل سیزدهم
در جوارشات مسهل فصل چهاردهم در شرابهای مسهل
فصل پانزدهم در اقراص مسهل فصل شانزدهم در تدبیر
شیافهای مسهل فصل هفدهم در تدبیر حقنهای مسهل

فصل دوازدهم
در اطریفلات مسهل

فصل هژدهم در طلاهای مسهل فصل نوزدهم در ادویه
مسهله اسرار اطبا فصل بیستم در تدبیر ساختن ماء الجبن خاتمه
در لطافت تعریف مسایل مسهل اخلاط اربع بطریق کلی مقدمه
در بیان استفراغ و احتباس استفراغ عبارت از بیرون
کردن مواد و فضول بدن است و احتباس عبارت از
ماندن مواد است در بدن و استفراغ بر هفت قسم است
اولا و انواع آن اینست اول قی کردن دوم خون
بیرون کردن و این بر شش وجه است ۱ فصد ۲ حجامت
۳ افکندن علق ۴ شرط زدن ۵ ادرار طمث
و نفاس ۶ رعاف سیوم راندن شکم و این نیز بر شش
وجه بود اول خوردن داروهای مسهل ۲ ملین ۳ شیاف

نهاون ۴ حقنه کردن ۵ طلا بر شکم کردن ۶ گرفتن چیزی
در دست چهارم راندن بول که ادرار گویند و این
نیز بر چهار وجه بود ۱ بخوردن چیزی مدر ۲ با حقنه ۳
بطلای چیزی بر حواشی آن ۴ استعمال چیزی در راه احلیل
بگداختن و چکانیدن پنجم آوردن عرق و آن نیز بر چهار
وجه است ۱ بخوردن چیزی ۲ داشتن تن بر بخاری
۳ ریاضت عنیف ۴ گرم پوشیدن تن و این هر یک
قسم استفراغ قوی اند ششم آوردن مخاط ۷ آوردن لعاب
و استفراغ بر دو قسمت است ثانیاً طبیعی و غیر طبیعی بر دو نوع است
ضروری در جمیع اوقات مثل بول و براز و عرق و طمث و مخاط و
و نفاس از مجاری معتاد و ضروری در بعضی اوقات مثل حمام

طبیعی نیز دو

ضروری و غیر ضروری

و غیر ضروری

و غیر ضروری مثل حمام و غیر طبیعی مثل اسهال و رعاف و ادرار
بول و عرق و طمث که با فراط بود و از حد طبیعی گذشته باشد
و وجه احتیاج با حتباس ظاهر است که بدن را چاره نیست
از نگاه داشتن غذا و بدل ما یتحلل و مدد نمو در سن حداثت
و احتیاج با ستفراغ آنست که ماکولات و مشروبات
بتمامه جزو بدن نمیشوند بلکه از هر غذائی و مشروبی فضله
واجب الاندفاع در بدن میماند که بر دفع بعضی طبیعت
قادر است بطریق براز و بول و عرق و طمث و بخارات
غیر محسوس دفع مینماید و بعضی از آن قبیل است که طبیعت
بر دفع آن قادر نیست و چون در بدن بماند بکمیت
و کیفیت ضرر رساند و سبب بیماری عفن و اورام

واجب الدفع

وسده و ثقل بدن شود و این هنگام طبیعت محتاج میشود
بمدد طبیعت که آن فضله مجتمع را پیش از آنکه اثری بد از آن
ظاهر شود دفع کند خصوصا در بدن جماعتی که ریاضت
و تعب نه نمایند و از خوردن غذاهای کثیر الفضول
خود را نگاه ندارند پس ناچارست که تفقد احوال بدن
نمایند اگر فضول بدن بروجه معتاد دفع شود دن معلوم است
که آفتی در قوی و مجاری نیست و اگر از حال طبیعی گشته
باشند سبب آن معلوم نمایند و بازاله آن مشغول شوند
و جانب توسط مرعی دارند و اگر ببینند که طبیعت محتبس
شده براز بر قدر عادت نیاید مبادرت نمایند برفع
آن و همچنین در بول و دیگر فضول **باب اول** در احوال خلطها

ولینت طبیعت

ولینت طبیعت و احتباس طبیعت و نضاج و دادن جلاب
و موانع اسهال و اسباب مسهل و نگاهداشتن قوت و درا
ده فصل است **فصل اول** در احوال خلطها از روی اجمال
فصل دوم در لینت طبیعت **فصل سیوم** در احتباس
طبیعت و سبب آن **فصل چهارم** در انضاج و قانون
کلی در دادن جلاب **فصل پنجم** در موانعات مسهل
فصل ششم در بیان اوقات مسهل **فصل هفتم** در اسبابی
که بجهت آن دادن جلاب واجب میشود **فصل هشتم**
در تدبیرهای که پیش از جلاب و بعد از جلاب بکار دارند
فصل نهم در نگاهداشتن قوت کسی که مسهل باو دهند
فصل دهم اندر کسانی که بدیشان مسهل قوی نتوان

داد و اندر کسانی که بدیشان مسهل قوی توان داد
فصل اول واجب است بر طبیب که اول بداند که خلطها چیست
و چند اند و فرق میان خلط طبیعی و غیر طبیعی بچه طریق
توان کرد **باید دانست** که خلط رطوبتی است اندر تن
مردم روان و جایگاه طبیعی او رگهاست و اندامهای
که میان ایشان تهی باشد چون معده و سپرز و زهره و این
اخلاط از غذا خیزد و بعضی از خلطها نیک باشد و بعضی
بد **آنچه** نیک باشد آنست که اندر تن مردم افزاید و بطبیعت
باذن خالق در وقت حاجت باحتیاج صرف نماید
و آنکه بد باشد آنست که بدین کار نشاید و این اخلاط بطبیعت
که تن را ازین پاک کردن واجب است بداروهای مسهل

وجمله

وجمله خلطهای اصلی چهار گونه باشد **خون** و بلغم **و صفرا**
و سودا و روان اخلاط در بدن ضرورست **مخفی نماند**
که هر چند خون خلطی نیست که از آن بادویه مسهله توان
اخراج کرد لیکن بتتمه از احوال خون که شریف ترین اخلاط است
درین مختصر بطریق اجمال بیان می نماید **خون** طبیعت
آن گرم و ترست و هر خوردنی که خورده شود آنوقت
غذا گردد که خون شود و خون نیز طبیعی باشد و غیر طبیعی
اما طبیعی آن بود که در سطبری و تنکی معتدل باشد و سرخ
شیرین و خوشبوی بود و چنین خون از جگر معتدل خیزد
و از غذای معتدل **اما** منفعت خون آنست که تن را
پرورش دهد و از حرارت تا قواهای طبیعی و حیوانی را

یاری دهد تا هر قوتی کار خویش تمام کند لیکن خون
غیر طبیعی دو گونه بود یکی آن باشد که مزاج او بگردد و تباه
شود چنانکه گرمتر شود یا سردتر یا آنکه چیزی بوی
بیامیزد دوم آنکه صفرائی زفتی یا سودای زفتی یا بلغم
زفتی بیامیزد و او را تباه کند بدین سبب بوی و رنگ
و مزه او بگردد و بلغم بر دو قسم است طبیعی و غیر طبیعی
اما بلغم طبیعی غذائیست خام که حرارت غریزی و قوت
طبیعی او را تمام نگوارانیده باشد و این نوع بلغم چون حرارت
اصلی و قوت هاضمه قوی تر گردد بگوارد و غذا سازد
از بهر آنکه خونیست نا پخته و رنگ او سفید باشد و سطبرتر
از خون باشد و هیچ مزه ندارد و طبع او بقیاس خون

و صفوا سرد باشد و آفریدگار تبارک و تعالی بلغم را جایگاه
خاصه پدید نکرد چنانچه صفرا و سودا را اندر همه تن پراگنده
گذاشت همچون خون از بهر آنکه بلغم طبیعی شبیه است بخون
و تن را بدان حاجتهای ضروری بسیار است یکی آنکه
هر گاه سببی افتد که غذا نیابد یا غذا دیرتر رسد نزدیک هر
اندامی چیزی از آن حاصل باشد که حرارت اصلی و قوت
هاضمه که هر اندامی راهست روی بدان آرند و او را
تمام بپزند و بگوارند و غذا گردد و حاجتهای مذکور در صفرا
و سودا گفته است و حاجتهای از آن بیشتر است که در این
نمی گنجد بنابر آن اکتفا بهمین یک حاجت نموده باید دانست
که هر گاه حرارت کبد کمتر باشد و قوت هاضمه سخت ضعیف

بلغم بسیار تولد کند خاصه اگر غذاهای سرد و تر بخورند و بلغم
نا طبیعی چهار گونه بود یکی سخت تنک است که او را مائی گویند
دومی سطبر است که او را مخاطی نامند سیوم چون آبگینه گداخته
که او را زجاجی خوانند چهارم سطبرتر است از همه که او را جصی
گویند و جصی از بهر آن شود که اندر بندگاه دیر بماند و آنچه
لطیف تر است از وی خرج شود باقی جصی بماند و مزه‌ها بیک
سببی دیگر بگردد اما آنچه تنک تر است شیرین باشد اگر حرارت
اندک با او در رسد و او را بجوشاند پس ترش شود همچنان
که آبهای میوه ها و شیر از حرارت هوا بجوشد و ترش شود
و باشد که حرارت قوی تر اندر وی کار کند و چیزی سوخته
بادی بیامیزد و او را شور کند و آنچه سطبر باشد سبب

سطبری و خامی اوست و اگر بسبب بر ماندن سطبر شود
و صفرای سوخته با وی بیامیزد و در وی کار کند مزه آن
تلخ باشد و اگر سودا با وی بیامیزد مزه آن ترش
شود و عفص بود که دهان را فراهم کشد و اگر همچنان فاتر
بماند سردتر از همه انواع باشد خلط صفرا دو گونه
بود طبیعی و غیر طبیعی اما طبیعی خلطی است تیز و گرم و سبکتر
از خون از بهر آنکه وی کف خونست و رنگ
خاصه او زرد است و طبع او گرم و خشک است
و مزه او تلخ است و تولد او اندر جگر باشد چون
از جگر بیرون آید بعضی از وی با خون اندر رگها بگذرد
بجهت دو مصلحت یکی آنکه اگرچه خون خلط را دانست

صفرا از در وان تر است و اندر تن مردم گذرهای باریک
بسیار است پاره صفرا با وی بیامیزد و در مجاری دقیق
برود با خون و بسبب تیزی بدان گذرهای تنگ و راههای
باریک نفوذ تواند کرد و بعد از آنکه خون را از آن
مجاری گذراند بحرکت رجع القهقری بازآید که بید رقه
غلط بعروق رفته برگشته بکبد می آید دوم آنکه تا اندامی
که اعتدال او آنست که بهره تمامتر باید از صفرا با خون
آمیخته غذا از او شود چون شش که تیمارداری از اریه گویند
فایده دیگر از صفرا آنکه او را خزینه ایست با جگر پیوسته
و آن زهره است تا اندر آن خزانه غلط مذکور جمع شود
از بهر دو کار یکی آنکه زهر اندامیست که غذای او صفرا

باید که باشد تا نخست این خزانه غذای خویش باندک
خون با وی آمیخته باشد بیابد دوم آنکه تا همگی صفرا با خون
اندر همه تن پراگنده نشود که اگر همگی صفرا با خون اندر
همه تن برفتی اندامها که نباید که غذای آن صفرا باشد
از اعتدال بیرون شدی و همیشه مردم را دهان تلخ بودی
و تنها معلول بعلت شدید یرقان شدی دیگر آنکه این
صفرا که در زهره گرد میشود از وی بر رودها فرود می آید
و رودها را از بلغمها سطبر و از خلطها میشوید و تیزی آن
عضلهای مقعد را خبر میدهد تا مردم بحاجت برخیزند و
و نباید دانست که تولد این خلط بیشتر اندر وقت
خشم و اندر فصل تابستان خاصه مردم جوان را که کارها

بارنج کنند و مداومت چیزهای گرم و خشک نمایند در خوردن
این صفرا تا چندانی بود که پاره خون اندر رگها بگذرد و با
برسد و آنچه بماند اندر زهره شود و از آن بر رودها فرود آید
طبیعی بود و هرچه کمتر یا بیشتر ازین باشد سبب بیماری شود
غیر طبیعی است و همچنین تا اندر گرمی و خشکی از اندازه بیرون
نشود و یا صبری با وی نیامیزد طبیعی باشد اما صفرای ناطبیعی یک
حال او آنست که با رطوبتی بیامیزد و رنگ او از زردی
باز پس تر آید حرارت او نیز کمتر شود و هرگاه که از خون
تمام جدا نشده باشد رنگ او سرخ باشد و طبیبان از آن احمرا
گویند و این مذهب بعضی از اطبا نباشد و بدان گرمی شود
که صفرای خالص باشد و هرگاه که بلغم سطبر با وی بیامیزد و هم از آن

او کمتر شود و هم سطبر گردد و مثل زرده خایه مرغ و طبیبان این را
محی گویند و نوعی از صفراست که تولد او است اندر معدهها
گرم باشد و در لون سبز بود و بیان کنند تا طبیبان این را
کراثی گویند و از صفرا کراثی میتها تولد کنند از بهر آنکه
طبیعت ازارد و از معده دفع کند یا بقی یا با سهال
و باشد که این کراثی با گونه دیگر از صفرا بیامیزد و بسوزد
و برنگ و طبع زنگار شود و طبیبان این را زنگاری گویند
بدترین انواع صفرا این باشد و طبع زهر دارد و کشنده است
و باشد که نوعی از صفرا بسوزد و سطبر و سیاه شود این را
صفرا سودائی گویند و در لون سیاه باشد و تیز
در ترشی و مگس گرد آن نگردد و زمین را بجوشاند و هر جای

که بگدازد و بسوزد و بخراشیدن و با این همه تری زنگاری
ازین بیشتر و تیزتر باشد حال این و حال زنگاری همچون
چوبی باشد که بسوزد و انگشت کند هر گاه که چوب
نیم سوخته شود و هنوز اندکی تری بادی مانده باشد
و هیچ تری در وی نماند خاکستر سفید شود و صفرای
زنگاری همچنین از سیاهی اندر گذشته باشد تا برنگ
زنگاری باز آید و این از غایت سوختگی باشد لاجرم
علاج پذیر نباشد بهیچ وجه **و خلط رابع سودا** و آن نیز
دو گونه بود طبیعی و غیر طبیعی اما طبیعی دردی خون است
و بدین سبب سطبرتر و گرانتر از دست و طبع او طبع
زمین است سرد و خشک و رنگ او سیاه است و مزه او

آمیخته

آمیخته است از شیرینی و ترشی و فراهم کشیدگی و تولد او
اندر جگر باشد و چون از جگر بیرون آید پاره از وی با خون
اندر رگها برود از بهر دو مصلحت **یکی** آنکه بهره بعضی
اندامها از وی است که اعتدال آن اندامهاست که غذای بعضی
آنها خون می باید باشد که بهره تمام از سودای باوی
آمیخته بود و آن استخوان است **دوم** تا خون بدو قوی
گردد و هر گاه که باندامها رسد و غذا گردد و نهاد اندامها
بر جای ماند چنانچه بر صحیح است که هستی عنصر خاک اندر
هر تنی از بهر آنست تا تن پایدار باشد چه سودا طبع زمین
دارد و دیگر باید دانست که همچنانکه صفرا را خزانه است
که اندر وی گرد آید سودا را نیز خزانه است برابر جگر نهاده

و آن سپرز است تا اندر وی گرد آید از بهر آنکه سپرز اندامیست
که غذا او سودا باید که باشد تا این اندام غذا خویش یابد
و دیگر آنکه همه سودا با خون اندر همه تن آمیخته نشود **فایده**
دیگر آنکه مقداری سودا از سپرز به معده شود ریزد از راهی
که میان هر دو است تا سر معده را قوی کند و بخاراند و
آرزوی غذا پدید آید بتقدیر و تدبیر ایزد کار جل و علی [illegible]
اگر آن قدر باشد که خون را قوی کند و با خون برود و اندامها
از وی نصیب خویش برگیرند و پاره بسپرز آید و آنچه بکار او است
بکنند طبیعی باشد و هر چه ازین اندازه افزون تر و یا کمتر باشد
غیر طبیعی بود و از بیماری خیزد و تولد سودا بیشتر اندر
فصل خریف باشد و در سن کهولت کاین شود و از غذاهای

سرد و خشک

سرد و خشک خیزد خاصه که کارهای عنیف با رنج کند
فصل دوم در لینت طبیعت هر روز مراتب طبیعی
دفع براز دو نوبت است که فضله غذای لیلی و نهاری
دفع گردد و بحسب عادت متغیر شود و بعضی باشد که روزی
یک نوبت زیاده زند چون طبیعت نرمی پیدا کند
و روان گردد ضعف بدن و خشکی اعضا پیدا شود
و چون متمادی شود بدق و تشنج و گراز بکشد و هلاک
کند و سبب آن ضعف ماسکه باشد یا خوردن غذای
نرم و زلق یا دفع مواد یا سده ماساریقا بعلاج مشغول
باید شد و در سدی مفتحات قابض مثل به لکار دار
و در زلقی جالسات و قابضات بعمل آرند و ادویه

قابضه اینست بسر طلع حاجین عتیق کشک به امرود بر طلی
که بالای طعام نخورند والا تلیین کنند زعرور حماض اترج
شاه بلوط رب فواکه تخم حماض تخم خرفه بزور بریان
کرده مثل این دو بزر قطونا تخم ریحان خشخاش انار دانه سماق
ریواس صندل تخم گل پوست بیرون پسته دانه مورد
دانه مویز کرد یا کنار ریبخد افسنتین گل ارمنی گل مختوم بزر
البنج افیون ارز زرشک جاورس بریان کرده حب
اقماع الورد بیض مسلوق سماق عفص بزر کتان بریان
هلیله زرد و سیاه و کابلی بریان کرده کمون کرمانی بریان
طباشیر صمغ بریان کعک و بکسمات لحوم طیر مشوی
مثل قطا و کبک و تیهو گوشت گاو جهت اسهال مراری

سنگ پشت سنگ... جانور دریائی ... کهنه ... [illegible]

١٧

خصوصا که با سرکه پخته باشند سنبل هندی مدر بول و حابس
شکم است سندروس سویق شعیر زرنبک کابلی لسبد عصاره
تقله الحمقا توت معامض خشک حاکستر چوب الجز خرنابج
حب الرمان دم الارنب دم الایل رجل الغراب
پخته شک رب به تربت سیب قشر شجره بنق رامک
خرنوب حصرم بلوط با قلا بریان کرده نان خزن بکر
پخته سویق سیب سویق بنق سویق کمثری مطبخات
گوشت ارنب سماقیه حصرمیه حماضیه رمانیه سفوف جلبه
مصطکی عدسیه جوز سرو پنج کاورس اذخر دم الاخوین
ورق اراز مصطکی کندر ثابته بارتنگ طرائثیت
اقاقیا الجبار الغفه فوس تخم لسان الحمل بزر کسوث

بریان تخم کراث بزربان طین شاموس طین صفو و امثال
اینها و چون احتیاج زیاده شود سفوفات قابض مثل
سفوف خرنوب و سفوف انار دانه و سفوف
طین مختوم و هندی فصل سیوم در احتباس طبیعت
و سبب آن یا ضعف دافعه بود یا قوت ماسکه
یا ضعف هاضمه اما بیشتر آنست که ضعف هاضمه سبب
لین طبیعت شود یا سده و ضیق مجاری امعا یا از
غلظ ماده یا فرط تحلیل و یبوست ثفل یا عدم احساس
باحتیاج دفع ثفل همچنانکه در قولنج برقانی می باشد
یا دفع طبیعت مواد بدن را از مجاری دیگر و مثل
این حالات همچنانکه مزاج معده و جگر در رود یا گرم شود

ونشف

١٦

ونشف رطوبات کنند و عضله مقعد دفع عاصی گردد یا غذا
کمتر از عادت خورد پس تفحص این اسباب باید نمود و باز آله
سبب مشغول باید شد اگر سبب آن قوت ماسکه باشد
یا خوردن مجففات و غذاهای قابض شوربا های
چرب و نخود آب پالوده و حلواهای که روغن بادام
و روغن کنجد داشته باشد تلیین طبیعت باید در
غذا اسفاناخ و چقندر را داخل کنند و به تمر هندی ترش
سازد تا میسر شود و از اغذیه نرم تجاوز ننماید و اگر با اینها
طبیعت نرم نشود خمیره بنفشه و گلقند و تمر هندی
و آلو بخارا و ترنجبین و شیرخشت در خمیر شکم نرم کرداند و ضعف
هاضمه را بمقویات معده مثل نوش دارو و جوارشات

تقویت کنند و مقویات بر معده طلا کنند و ادهان حجاب شیم
بر محاذات معده و در تقویت معده و هضم دخل تمام دارد
و اگر سبب از جهت خلط و غلظ و سده باشد سکنجبینات
و مقویات و ملطفات و مقطعات ازاله نمایند
و اگر طبیعت سرد باشد شیره خشکدانه داخل غذا سازند
و بسفایج در کوزه آب اندازند و عسل و زنجبیل پرورده
مناسبست و اگر احتیاج زیاده شود شیاف خیار
شنبر یا شیافی که از نمک سنگ و گل خطمی و صابون
و شکر ساخته باشند بر دارند و اگر از آن احتیاج زیاده
شود حقنه نرم که روده را از ثقل پاک سازد مثل آب
سبوس و آب کرنب و چغندر و روغن کنجد و شکر سرخ و در بعضی

ونمک

و نمک بر حسب نمایند و اگر بلغم بسیار باشد آب کامه و لوز
ارمنی داخل کنند و اگر در تمام بدن فضول باشد لایق آن نیست
که خلط غالب دفع کنند و اگر خون باشد اکحل بگشایند
و اگر سن و زمان و وقت مساعدت نمایند و الا به نسبت
حجامت کنند از اخدعین و ساقین که قایم مقام فصد است
و اگر صفرا غالب باشد با آب انارین و قند و آب تمر هندی
و ترنجبین با آب هلیله زرد و سکنجبین و آب سرد تلیین
کنند و اگر خلط سودا باشد سکنجبین افتیمونی و رب
شاهتره مناسبست و اگر بلغمی باشد ایاره فیقرا با عسل
رشته و در هفته یکبار بکار داشتن معده و روده و دماغ
و عصب را پاک سازد و رطوبات معده را زایل کرداند

شربتی چهار درم است و زبد و مغز خشکدانه کوفته مفید است
ص ایارج که معده و روده و اعصاب را از مواد پاک
سازد و باد بشکند و سده جگر و سپرز بگشاید و شهوت
غذا پدید آید و ذهن صاف گرداند و جوانی و صحت
نگاه دارد و بلغم دفع کند تخم کرفس افتیمون از هر یک
چهار درم رازیانه ناخواه اصل السوس تراشیده
افسنتین از هر یک سه درم مصطکی سنبل دارچینی
از هر یک دو درم صبر سقوطری سی درم ادویه کوفته و بیخته
شربتی از دو درم تا سه درم است اگر صفرا غالب باشد
با سکنجبین خورد و اگر بلغم غالب باشد
با عسل و اگر سودا غالب باشد پنج درم افتیمون اقریطی
داخل کنند و با آب بابونه یا پودینه نهری بخورد و اگر بواسیر

داشته

داشته باشد مقل ازرق دو دانگ داخل کنند و با مطبوخ
مناسب بخورند و صاحب کامل گوید این دوا جلیل القدر
عظیم النفع است اگر بر وجه لایق استعمال کنند

فصل چهارم

در نصایح قانون کلی در دادن جلاب است که بجهت
هر عضوی که میدهند واجب است که مراعات آن عضو و قوت
از او اخراج مواد از آن بهر طریق که باشد بعد از آن تبدیل
مزاج آن عضو و آوردن بمزاج اصلی بهر تدبیری که باشد
داخلی یا خارجی و نگذارند که آن عضو زبون شود و درد
شکستگی رسد دیگر آنکه در امراض غیر مختلفه مثل تب
و اورام اگر توانند اقتصار بر دوای واحد کنند یک
بر غذایی و دوائی و الا آنچه مناسب وقت و فصل و مزاج

وسن بموجب حدس و تجربه باشد بعمل آرد و همیشه یاری
از دواهب العطایا خواهد تا کارش بمراد شود **قول بقراط**
شارب الدواء لا ینقطع اسهاله مالم یعطش یعنی گفته است
بقراط نوشنده دوا اسهال را قطع نمیشود و اسهالش
تا تشنه نشود **فصل پنجم** در موانعات مسهل و آن نزد اطبا
چهارده است ضعف قوت امتلاء خون کودکی پیری
گرمای سخت سردی سخت ضعف معده لم گوشتی ورم
عضلهای شکم هزاله تندرست و پاکی تن ضعف روده
التنع و آن کسی بود که بجای سین ثا گوید **بدانکه**
مسهل از کودکان دور دارند زیرا که مسهل ایشان را
از نشو نمای بکمال باز دارد و همچنین از پیران جهت

ضعف قوت

بدانکه شربت تنهاست ... سخت
ضعف قوت ... ضعف معده ورم عضلهای
ضعف دل یا ضعف ... تندرست
لاغری گوشتی ... التنع ... پیری
ضعف روده ...
من علی ... حکیم

ضعف قوت ایشان و از ممتلی الامتلاء الدم جهت
عدم نفع مطلوب و بیم کشادن خون از وریدن و از
اهل تعب جهت حدوث یبس و اصحاب سل و قبل از تنقیح
جهت حدوث غشی و بیمیدن امعاء و در رستگی و سستی اعضا
و از اصحاب وجع قبل از تسکین و از کرم سرما و اسع
الورق جهت صعوبت حبس و از ضعیف القلب جهت وقوع
غشی و از ضعیف المعده جهت عدم قبول دوا و وقوع
غثیان و غشی و از ضعیف الاحشا جهت صعوبت حبس
و از لاغر و اهل یبس جهت بیم دق و از اصحاب اعراض
نفث فی هو جهت تحلیل روح حیوانی و از مردم فربه
جهت عسر اجابت و بیم سده و از کسی او را التنع گویند

جهت ضعف اعضاء و مانع و از مجیب الطبع و قابل اسهال
و ذرب و سحج و ضعیف الامعاء مانع باشند و حکمای یونان
و طبع ایشان هیچ استفراغ قوی در مدت چهل روز که
بیست روز قبل از طلوع شعرای یمانی و بیست روز بعد از آن
که در هندوستان از پانزدهم تیر تا بیست و پنجم امرداد ماه
بود است گرمی هوا جایز نداشته اند اما حکمای هند در این وقت
هم میدهند اما در بعضی اوقات اگر استفراغ قبل از
احتیاج افتد یعنی رخصت بود و گفته اند که اگر با خون
اخلاط گرم فاضل بود فصد را مقدم دارند و اگر اخلاط
سرد فاضل بود مسهل را بر فصد مقدم کنند بدانکه دارد
مسهل رطوبت بدن را کم میکند نه یعنی که روزی

لم ینفعنی

که شخصی مسهل خورده باشد انگشتری در دست او درم شود
و آسان بر آید بدین جهت است که لاغر و خفیف القوه را
در گرما و شهرهای گرم مسهل نمیدهند **فصل ششم** در بیان
اوقات مسهل بدانکه بهترین وقت جلاب دادن
و اسهال او وقت بهار و پاییز است بهار بواسطه آنکه خلط
بحرکت آمده و خود مهیا شده و با اندک التفاتی بآسانی
دفع می توان کرد و مانع نشو و از حدوث امراض بهار
که بواسطه خون لطیف با ده را بحرکت می آرد مثل تبها
و خناق و اورام و بثور اما فصد در آن اولیت از
جلاب دادن بواسطه آنکه بهار مناسب تر است در روح
مناسب خون است و در آن هوا بغیر از خون خلطی دیگر بحرکت

نمی آید الا لطیف و چون بعد از بهار تابستان است و آن
نیز محلل است پس جلاب بهار مضعف می باشد و پائیز جهة
جلاب بسیار مناسب است بود بواسطه اکل اقسام فواکه
بواسطه مواد فاسده بهم رسیده و بعد از پائیز زمستانست و لوا
کثرت سرما که حرارت متوجه اندرون میشود و اقسام
اطعمه غلیظ خورده میشود و بدل ما یتحلل شیئی مع زائد حاصل
میشود و جلاب پائیز دافع امراض بهار میشود اما در امراض
هر وقت ضرور شود بحسب ماده چنانچه ماده صفراوی
مهیج و سودای محترق تعلل جائز نیست بل دفع آن
واجبست بجهة آنکه کشنده می باشند خصوصا آنکه در ان
اوقات نضجی یافته شود دفع باید کرد از بهر آنکه ازدیاد

در احتراق

احتراق بهم میرسد و باقی را نیز محترق میسازد و همچنین
بلغم مالح و خلط سودا که جهة تمادی ایام در زیادتی پس
بهم میرساند و بواسطه آن غلظ و لطافت کسب میکنند
پس آنچه الحال که مستعد است دفع شود و در حال دفع کنند
و از این جهة است که اطبا سودا را با نخجیر تشبیه کرده اند
فصل هفتم در اسبابی که بجهت آن واجب میشود
دادن جلاب و آن ده چیز است اول امتلا بدانکه
چون علامات امتلا ظاهر باشد مسهل بدهد بعد از
نضج چنانچه پری نبض و سنگینی سر و کمی اشتها از جهة
بلغم که در معده باشد و اگر علامت امتلا نبود و علامت
خلا در وظاهر بود بهیچ وجه مسهل ندهد و آنجا بمقویات و محلل ضعیف

در اسبابی که بجهت آن واجب میشود دادن جلاب

علاج کنند دوم قوت باید که اول طبیب ببیند که بیمار قوت
دارد یا نه اگر قوت دارد و بدو جلاب بدهد و اگر ضعف
دارد مقویات بکار دارند و علامات قوت و ضعف
ظاهر است سیوم سن بدانکه در سن طفولیت و شیخوخیت
مسهل منع است بواسطه آنکه اگر طفل را مسهل دهند
از بالیدن و نشو و نما باز ماند و در شیخ باعث ضعف
و فنای رطوبت و حرارت غریزی گردد و آنچه مسهل
بدو توان داد طفل کوچک است و شیخ فانی یعنی پیر
زتوت و اگر ضرور شود ملین بکار برند یا بطلاها علاج کنند
چهارم مزاج باید که طبیب اول مزاج بیمار بداند تا موافق
آن مسهل بدهد چنانچه اگر مزاج گرم باشد چیزهای سرد در منضج

و مسهل

مسهل بکار برند یا اگر مسهل گرم باشد با مصلحات
سرد داخل کنند و همچنین در سنت مزاج و دیگر جاها بتفصیل
مست بر حدس طبیب ظاهر است پنجم سحنه و آن
عبارت از بشره است بدانکه اگر بشره ضعیف و نیک گوشت
و لاغر باشد البته طبیب مسهل ندهد و اگر از ضرر کلی بترسند
مگر آنکه بیماری آنکس سخت باشد و بواسطه آن سحنه گشته
باشد آنجا می توان داد و در سحنه که برعکس این باشد
جلاب ندهد ششم امراض بدانکه طبیب باید واقف
بر مزاج امراض باشد تا برعکس آن جلاب دهد اگر بیماری
قوی باشد و در ابتدا بود آنجا مسهل دهد و جلاب
مخالف مزاج بیمار دهد و موافق قوت بیمار دهد و اگر جلاب

قوی دهد و بیمار قوت آن نداشته باشد ضرر آن بکلیت
و همچنین در بیماری ضعیف دوای قوی نتوان داد
و اگر بیماری قوی باشد و جلاب ضعیف بدهد اثر معتد به
بر وی ظاهر نشود و با تکرار حاجت شود یا ضرر آن بیشتر
از نفع باشد **هفتم** فصل باید که در فصل گرم گرم و در
فصل سرد سرد ندهد مگر ضرور شود **هشتم** عادت هر کس
که بجلاب خوردن عادت دارد بدو جلاب دهد
و اگر کسی جلاب هرگز نخورده باشد احتیاط باید کرد
نهم کار و صناعت چنانچه در آهنگر و نان پز که همیشه
پیش آتش می باشد و اکثر رطوبت و حرارت باد تحلیل
رفته او را مسهل نتوان داد و اگر ضرور شود ملین کار

و همچنین که همیشه رطوبات ایشان بتحلیل میرود او را احتیاج
بجلاب نیست **دهم** بلد می باید که طبیب در بلدی که حرارت
بسیار باشد در آنجا مسهل ندهد و همچنین در بلدی که
سردی بسیار باشد در آنجا نیز مسهل ندهد و اگر ضرور شود
برای دکرم بسازد و در آنجا مسهل بدهد چنانچه از این
دو بیت ظاهر است **رباعی** آن امور عشر که اندر
شرب مسهل شد پسند * کردم از آن جمله در یک بیت
بهر خود و عدو * امتلا و قوت و سن و مزاج و سحنه
باز امراض است و فصل و عادت و کار و بلد **فصل هشتم**
اندر تدبیرهای که پیش از جلاب و بعد از جلاب
بکار دارند باید دانست که پیش از دارو پرهیز باید کرد

شرائط مسهل

و طعام و شراب ردی الکیموس نباید خورد و هر چه معده و جگر
و رگها را ضعیف کند و زیان دارد پرهیز از آن لازم
دانند و از روزه و گرسنگی و از رنج و جماع و هر چه قوت را
ضعیف کند یا حال تن را بگرداند از آن دور باید بود
و سده را بگشاید و خلط را صاف کند که اندر مجاری
تنگ تواند گذشت و ثقل خشک را دفع کند اگر حقنه
باشد و آن ساعت که دارو خورد باید که طعام تمام گوارده
باشد و از معده گذشته و جگر تهی شده باشد و هر گاه که
مردمی ضعیف الترکیب و ضعف معده و گرم مزاج را دارد
مسهل احتیاج افتد و پیش از دارو یک ساعت
شربت کشکاب یا آب انار شیرین و ترش یا لخلخه شکر یا حسوی

لطیف باید خورد پس دارو خورد و هر گاه که دارو خورده
باشد معده و قدمها را گرم باید داشت چندانکه طبع مردم
از قوت دارو ساکن شود پس حرکت اندک اندک
می باید کرد تا دارو کار خود بکند و در حب جهت حل کردن
آب گرم باید خورد و در مطبوخ آب بهیچ وجه نشاید خورد
از بهر آنکه مطبوخ را رقیق کند و قوت آن را بشکند و بعد از
خوردن دارو حرکت نکند و ساکن باید بود چندان
که دارو در حرکت آید و در داروهای ضعیف بهیچ
من الوجوه حرکت نکند تا دارو استفراغ تمام نکند
هیچ طعامی و شرابی نشاید خورد مگر آنکه معده گرم باشد
و صفرا در معده میرخته باشد یا پرهیز بسیار کرده باشد

تأخیر

و یا آن طعام و شراب متفرقی رسیده باشد پس از آنکه دارو کار
آید اندکی مایه نان اندر شراب انگوری ترکرده بخوراند
تا هم قوت مردم برجای بماند و قوت دارو هم شکسته
نشود و آنکه دارو خواهد خورد در طعام او نمک بسیار نکند
اما رفتن اندر گرمابه چند روز پیش از دارو باید رفت
تا اخلاط را لطیف کند و اگر غلیظ باشد و مهیا کند مر اسهال را
و پیش از آن ساعت که دارو خورد اگر اندر گرمابه رود و زود
بیرون آید صواب باشد چون بیرون آید چندان صبر کند
که اثر گرمابه و عرق آمدن بسبب حمام زایل شود و پس
دارو خورد و پس از دارو در گرمابه نزود و در زمستان
جای که دارو میخورد آنجا را گرم دارد و هر گاه که دارو تن را

پاک

پاک کرده باشد سه روز یا چهار روز پیوسته اندر گرمابه
می باید رفت تا باقی فضله را که اندر نواحی جلد محتبس شده
باشد پاک کند و چون دارو خورد و باد و قراقر تولد
کند و اجابت نشود چیزی قابض چون بهیه و شراب
انار و گلشکر باید اندک خورد تا معده را قوت دهد
و قی پیش از اسهال به سه روز نفع کند و صواب بود
و تا سه منزل گشتن باز دارد و چون از خوردن داروها
بیرون آید خود را از رنجها و آنچه ضعف آرد چون هم
و غم و دلگیری و خفتن و سواری اسب و جماع و از پایین
بالا رفتن و از خوردن آب سرد و مخدره و ملینه نگاه دارند
و جماع بدتر از همه حالهاست و از حرکت قوی و آنچه

ضعف آرد و عرق نیز آرد و از شراب و مستی خود را نگاه
دارد و غذاهای سبک لطیف زود بکار دارد که موافق
مزاج باشد و بسیار نباید خورد و آنچه بخورند سرد کرده باید
خورد و از نبیذ دارو رفق و مدارات و احتیاط و ملایمت
باید کرد و هر گاه مردم بسلامت از دارو فارغ شوند
اگر رطوبت تخم حب الرشاد و یا تخم کتان مقدار دو درم
اندر شربت گرم بخورد چنانچه اسبغول با شکر منجو زند
و اگر رطوبتی سردی غلبه دارد حب الرشاد را بروغن
زیت چرب کرده در شربت بدهد و اگر دارو خوار محرور
صفراوی باشد اسبغول اندر شربت بدهد و اگر تشنگی
غلبه کند اسبغول بروغن گل یا روغن بنفشه چرب کرده در شربت

بدهد و اگر معتدل المزاج باشد بعوض اسبغول تخم شاه سفرغم
کند و مردم معتدل و خشک مزاج را کشکاب بعد از دارو
سخت نافع باشد و بواسطه آنکه کشکاب احتیاز را از بقیه
دارو که مانده باشد بشوید و خشکی دارو را تدارک میکند
اگر اندکی از دارو در معده مانده باشد و بوی دارو
از آروغ ظاهر شود جو آب سیب بدهند و اگر دارو پیچ کند
گل ارمنی اندر آب انار ترش بدهند و همچنین بود اسبغول
بریان کرده یا تخم شاه سفرغم بریان کرده و شراب حماض زرد
ریباس از این دارو پسندیده نیست و بیم تولد حرارت باشد
و اگر از اندامها بوی دارو از عرق و غیره ظاهر شود
بدن را در گرمابه بلخلخه خوشبو بشوید مثل سعد و پوست

تدریج کوفته باشد اگر از گرمابه لذت یابد دلیل شفاست
و اگر لذت نیابد تا سه بدید تمام شود زرد در آید که ضرر دارد
و دلیل نفع نیست و چون حب سودا بدهد باید که باد
مطبوخ سودا بدهد و همچنین در حب دافع بلغم جوشانده
دافع بلغم بدهد **فصل نهم** در نگاه داشتن قوت
کسی که مسهل داده باشند باید دانست که اخلاطی که استفراغ
آن میکنند اندک است یا بسیار اگر خلط بسیار باشد و قوت
ضعیف باشد بهیچ حال داروی قوی که تن را بیکبار
پاک کند نشاید داد ولیکن استفراغ آن بداروهای
سبک و لطیف بدفعات باید کرد و در میان دوای
استفراغ غذاهای لطیف باید خورد تا قوت بیفزاید و خون

خلطی

خلطی شود که باستفراغ اول کم شده است و هر گاه که قوت قوی
باشد و خلط بد اندک باشد بیکبار استفراغ باید کرد بداروی
که موافق آن باشد و هر گاه که قوة قوی باشد و خلط بد
بسیار باشد بداروهای قوی بتدریج مراتب استفراغ
باید کرد و هر گاه که قوت قوی باشد و خلط بد اندک بود
شراب یا به نقیع لطیف استفراغ کنند **فصل دهم**
اندر کسانی که بدیشان مسهل قوی نتوان داد و در
کسانی که مسهل قوی توان داد و بانها که مسهل قوی
نتوان داد سه فرقه اند یکی مردم خشک مزاج که
ایشان داروی نرم باید داد چون فلوس خیار شنبر
و شیر خشت و شراب آلو دوم مردمانی که در شهرها

گرم باشند بواسطه آنکه فضول ایشان بواسطه گرمی هوا
تحلیل شده میرود سیوم کسی که عادت دارد خوردن
ندارند و بانها که مسهل قوی توان داد سه طایفه اند
یکی مردم شهرهای سردسیر دوم مردمی که آب ایستاده
میخورده باشند بواسطه آنکه در ایشان خلط غلیظ دائما
که از خلط غلیظ تولد میکند بهم میرسد سیوم غذا دندا
پیرز **باب دوم در منضجات** اخلاط و ادویه مفرده
مسهله اخلاط و تلیین بطن و مخرج ثقل و ادویه مبدرقه
مسهلات و داروها که بهیچ طریق خلط را میکشند دیگر
طریق اسهال میکند درین باب یازده فصل است
فصل اول در منضجات و منضج عبارت از انست

که معتدل

که معتدل میسازد قوام اخلاط را و مهیا میسازد جهت دفع
تا رقیق کند غلیظ را یا غلیظ کند رقیق را و منقطع
میسازد لزج را و آن مثل سکنجبین بزوری است و ماءاللحم
پس معلوم شد که نضج عبارت است از مهیا شدن مواد
فاسده جهت دفع و هضم عبارت است از مهیا شدن
غذاست که جزو بدن شود و بدن محتاج است باین
هر دو جهت ضرورت استفراغ و احتباس بواسطه آنکه
از هضم بدل ما یتحلل میرسد و از نضج انحراف طبیعت
که از صحت شده باز صحیح میشود و بی نضج هرگز
مسهل ندهد بواسطه آنکه اول آنچه نضج نیافته باشد ازا
دور کند و نتواند دفع کرد و ضرر از نفع زیاده

دوم آنکه هرچه لطیف باشد دفع کند و آنچه کثیف باشد اجزا
منحجر گرداند و از آن مفسده بیشتر شود و اخلاط چهارگونه
هر یک را منضجی جداگانه است چون منضج دادند و از
قاروره و نبض نضج معلوم شد در حال مناسب آن خلط
مسهل باید داد و پیش از نضج احتراز واجب است از جهت اخطار
کثیر که لازم است الا در خلطی که مهیج باشد چون صفرا و در آن
انتظار نضج با خطر است مثل آنکه در حمره و داد درام حلق
و قولنج صفراوی پس آنجا بی نضج دفع واجب می شود
و اگر دو خلط یا بیشتر در بدن زیاده شوند منضج مرکب
دهد و همچنین مسهل مثل آنکه اگر خون و صفرا غالب باشد
اول فصد کنند پس منضج صفرا دهد و دفع نماید و بعد آنکه

مراتب نضج مختلف می باشد بحسب کیفیت اخلاط و بحسب
علامات داله بر آن یا بواسطه خلط و یا چیزی بر آن عارض
شده چنانچه ماده لطیف در حال نضج می یابد و کثیف
بعکس تا کمیت خلط که بسیار آن دیر نضج یابد و
کمتر آن بعکس یا بحسب قوت طبیعت و یا بحسب ضعف
آن از جهة آنکه چون قوت قوی باشد در حال نضج
می یابد و حاجت بتقویت و پرهیز آنچنان نیست
اما در قوتی که ضعف باشد دیر نضج یابد و آنجا لازم است
که قوت قوی کنند بچیزهای مناسب تا نضج ماده کند
بدین جهت دیر نضج می یابد یا بحسب هوا و فصول
که در ربیع در حال نضج می یابد جهة یاری دادن هوا

و در خریف بعکس و در هوا گرم جهة تحلیل قوت منع کرده
اند از مسهل دادن که در آنجا ترس هلاکت است مگر آنکه
ماده بسیار باشد که در آنجا ترس اختناق روح است
دیگر کثرت حرارت کیفیت سمی باهم میرساند و همچنین در
هوای سرد منع کرده اند جهة عصیان ماده از قبول
نضج و دفع لیکن اگر محتاج شوند اول تدبیر آن کنند پس
منضج و مسهل دهند و تدبیر او آنست که در زمستان
در خانه گرم باید نشست و خود را گرم نگاه باید داشت
و جلاب را وقتی که آفتاب بر آید و بلند شود باید خورد
و در تابستان در خانه سرداب باید باشند و جای
خنک بوقت صبح باید خورد یا بحسب عوارض نفسانی

چون غموم و هموم و مثل اینها مانع نضج اند جهة آنکه طبیعت
متوجه اینها است و در این هنگام مضرت بیشتر از منفعت
متصور است مگر آنکه مضطر شوند پس با منضجات و مسهلات
مفرحات و مقویات نیز دهند یا بحسب عادت که آن
نیز مانع است چنانچه تریاکی که افیون قابض است و مانع
از نضج مگر آنکه ضرورت شود پس در خوردن تریاک
روز مسهل اهمال ورزند و دیر تر خورند و در ایام منضج
مصلحات آن احتیاط نمایند یا فیونی چون افیون
مانع از نضج است ادویه منضجه قویه بدهند مثل دارچینی و اگر
ترکی دارسا و مانند آن و در افیون مصلحات داخل
کنند چون زعفران و جند بیدستر و مصطکی و مشک

و ضابطه شناختن نضج در بول بدین طریق است که بول در
صفرا رنگ اترجی بهم رساند و در بلغم بول رنگین شود و در
سودا سیاهی و کمودت بهم رساند و در رسوب بدین
طریق است که چون اندک نضج در ماده پیدا شود و در بول
رسوب مجتمع بهم رسد و چون طافی شود و متفرق باشد
نضج کمتر باشد و چون رسوب مجتمع شود و نضج خوب شده
باشد و اگر مجتمع شود در رسوب شود نهایت نضج بهم رسیده
باشد و در حال مسهل بدهد و از نبض نضج چنین توان
یافت که اگر اول نبض صلب باشد نرم شود و یابس
و اگر پر باشد خالی نماید و بالعکس و اگر ضعیف باشد قوی
شود و چون اخلاط چهار است منضج هر یک در فصلی بیان شود

فصل دوم در منضج

فصل دوم در منضج خون محترق یا غلیظ حمام مرطب
هر روز یا یک روز در میان بروند و این جوشانده که منضج
خون فاسد است بدهند صفت آن عناب بیست دانه
بنفشه دو مثقال کاسنی خیارین از هر کدام دو مثقال
اجاص ده دانه تمر هندی پنج درم جوشانیده با پنج مثقال
شکر شیرین نموده با شربت نیلوفر یا شربت بنفشه و عرق
بید یا عرق نیلوفر بدهند و غذا آنچه کمیت و کیفیت
خون محترق را زیاده نکند بدهند مثل زرشکبا و اجاصیه
که عناب در آنها داخل کرده باشند بواسطه آنکه عناب
خاص منضج خون است و اگر مانع از حموضات باشد چون
سرفه پس اسفیدباج یا ماشبه دهند و چون سه روز بگذرد و

و نضج در قاروره و نبض ظاهر شود پس فصد کنند و بعد از اصلاح
و دفع ماده نمایند بعد از این در غذا فروج داخل کنند تا قوت
قوی شود و بدل ما یتحلل بهم رسد فصل سیوم در منضج
صفرا بیخ کاسنی نیلوفر پرسیاوشان آلو سیاه بیخ فهک
آلو بخارا خطمی بنفشه عناب تمر هندی آلوچه تخم کاسنی
کشوث لسان الثور لعاب بنکو لعاب به دانه شربت
نیلوفر شربت بنفشه شربت نارنج رب توت شراب
تمر هندی شراب آلو سیاه شراب آلو بالو شراب آلوچه
فصل چهارم در منضج بلغم بیخ رازیانه و رازیانه رومی مویز
منقی زنجبیل گاوزبان بادرنجبویه تخم کرفس بیخ کرفس بزر بادیان انیسون
بیخ فهک عود صلیب بزر کتان بیخ اذخر افسنتین

زعفران

زعفران با هیرهرج عنب الثعلب جلنجبین شراب اسطوخودوس
ایرسا قوماما بادآورد حلبه صمغ پرسیاوشان سکنجبین
عنصلی با العسل زوفا فصل پنجم در منضج سودا بادرنجبویه
گاوزبان سپستان بسفایج فستقی بیخ کاسنی قرنفل بیخ بادیان
حمار ازبانه شاهترج اصل السوس انجیر زرد کشمش افتیمون
شربت گاوزبان شربت سپستان شربت نارنج اسطوخودوس
لعاب مرور زرشک ورق خطمی شربت بنفشه فصل ششم
در ادویه موده مسهل صفرا این دوا کسی را دهند که او
اسمر اللون باشد و مفرد دل صاحب مرود در سن شباب
و در فصل تابستان و در مرضها مسهل حرارت کنند و در اقسام نیطس
و حصبه و ماشرا و قروح منفجره و نمله و حمی غب و شوصه و وجع

عین و صداع حار و مرد را بیشتر از زن دهند و کسانی
که اغذیه ایشان دایم فاسد شود دایزا ببیند از حبس طبیعت
و براز ایشان خشک باشد و بول اینها کم باشد و اکثر غذاهای
گرم و خشک خورده باشند و در امراض متولد از صفرا
جمیع اصبر بهندی ایلوه و صبر گویند و آن گرم و خشک است
در درجه دوم مسهل صفرا و بلغم معده و دماغ را پاک
سازد و بهترین آن سقوطری زرد رنگ شربتی زرد متانت
از یکمثقال تا یک نیم مثقال و قدر ماثره مثقال است
گفته اند در وقت شدت حرارت و برودت
از آن احتراز کنند و آن بالخاصیه مولد بواسیر است
و مصلح او مصطکی و مقل و گلسرخ است و دادن صبر با ماء
العسل

العسل یک مثقال دفع صفرا کند و بعضی اول شب دهند
وبرد خواب فرمایند و بعضی بعد از طعام دهند جهة دفع
صفرا یا خلط غلیظ و خاصیت او آنست که پاک میکند
امعا را و قوت میدهد و جلا میکند و شرکت معده سر را
نیز پاک میکند و غشی و تشنگی می آرد افسنتین پاک میکند
خلط صفرا را از معده و کبد و عروق و اسهال میکند
و بول نیز میراند و آن هفت قسم است بهترین او قنطوریقی است
و او مقوی معده و کبد است و مفتح سده و ملطف
اخلاط میکند و جلا میدهد و شربت تامه او بطبیخ یا نقوع
از پنج درم است تا هفت و تنها یک مثقال و تا دو درم است
خربق اسود بهندی کتکی گویند مسهل مره صفرا غلیظ ا

مثل سقمونیا میدهند او را در امراض گرم و امراض مزمن
مثل مالیخولیا و صداع و شقیقه و درد چشم علل سینه که از
صفرا باشد و او پاک میکند احشا و رحم و مثانه را
و علل کهنه و قصبه ریه را و یرقان و ضاز پیر و بثره و کله
و ماشرا و قروح متعفنه و ماده متغیر شده تمام بدن را
دفع میکند و شربت او از پنج مثقال است و سیاه
او قوی تر از سفید است و او را با ماء العسل دهند و حکمای
حال زیاده از نصف مثقال نمیدهند سقمونیا و او را
محموده نیز گویند گرم و خشک و مسهل صفرا است و جگر
بد باشد مدبر ساخته خورند یعنی مشوی در سیب یا به
کنند بهترین او ازرق صافی الطاکیست شربت متعارف
او یک دانک

او یک دانک است و حسین بن حسن تا نیم درم جایز داشته است
و بیشتر خوردن او اول امساک نماید بعد از آن بگشاید و شاید
که یک شربتی از وی بیشتر چه است تا ... جو و فقیر شخصی را
دیدم که بقدر یکدرم محموده بغلطی خورد و باسهال مرد و او
میراند مره صفرا بیشتر از خربق و واجب است که با آن خلط
کنند ادویه مفرحه مقویه چون عود و عنبر و مصطکی و عصاره
الورد و رب السفرجل شحم حنظل میراند مره صفرا مختلط
با رطوبت لزج و حکمای زمان شربت او را نصف مثقال
میدهند و قدرما تا یکمثقال داده اند و استعمال او لست
که با ماء العسل دهند و جهة علت دماغ و سکبیه و شقیقه و درد
فخذ و صداع و سکته و تشنج و کزاز و رطوبت عین که کهنه باشد

وانتقاب نفس حادث شود مزمن از ماده بلغم و ربو و سعال
مزمن و وجع مفاصل و عرق النسا از ماده غلیظ و علل
کلیه و مثانه را نافع بود و حنظل را بهندی اندراین گویند
غاریقون گرم و خشک است مسهل بلغم و سودا است
بقراط گوید مقوی ابدان مشایخ است و دفع مضار
جمیع ادویه قتاله کند و حاجت اصلاح ندارد و بهتر این
او سفید است شربتی از نیم مثقال تا یک مثقال متعارف است
و دو مثقال گفته اند طبری میگوید که جمع میباید کرد میان
صبر و غاریقون و جالینوس در ادویه معده ذکر میکند
اسهال او مسهل حنظل است الا آنکه این ضعیف تر است
از دفعل این سست است اما ضرر بمعده ندارد و قدر شربت
تا دو مثقال

تا دو مثقال مسحوق این با ماء العسل میزاده اند و این
دو قسم است امنثی و ذکر امنثی بهتر از ذکر است عصاره
قثاء الحمار را ادرا بهندی کریله جنگلی گویند و الطیطاوون
نیز گویند و او اسهال میکند مثل سقمونیا شربتش یک
قیراط تا دو حبه باللبن حلیب که شیر تازه دوشیده است
مقدار یک و نیم اوقیه بعضی شربت او تا نصف
درم نیز قرار داده اند یتوع نوع از مازریون است
اسهال او نیز مثل سقمونیا است و اندکی شیر او با انجیر یا موی
یعنی بست یا و مویز و یا حال ذدو برند تا زیان آنکند دلایو
ریدوس و ان حب ماهودانه است و او از ثمره شجره
معشوق نیز می نامند اسهال او اسهال سقمونیا است

بلکه این شدیدتر و قوی تر است و شربت او نزد متقدمین
از هفت دانه تا پانزده دانه است و نزد متاخرین پنج حبه
اگر معده قوی است حب و ربست میدهند و اگر معده ضعیف است
سحق کرده میدهند ایرسا و آن اصل سوسن اسمانجونی است
اسهال او مثل غاریقون است بلکه قوی و کثیر است
اسهال این بیرون اندما معوز اگر اصل ما اصوب شیستر بیان
خواهد شد بقوت و شربت او بقول متقدمین و متاخرین نیز
دو درم است و گفته اند این خطا است بلکه شربت او
نصف درهم است قنطوریون اگر تر و تازه باشد میراند
مره صفرا و بلغم مخاطیه را و نافع است جهة عرق النسا شربت
او دو مثقال است و وقتی که طبیخ کنند تا ربع رطل آب تا یک و
نیم بماند

تا نیم بماند و ذریون اسهال او مثل اسهال خربق است شربت
طبیخ او دو مثقال است سه اوقیه ماء العسل و دو برابر او
افسنتین و بعضی بسیار استعمال میکنند حب بنصف مثقال افسنتین
دو مثقال بسفایج فستق بهندی او کهن کافی گویند
و آن گرم است و مسهل سودا و بلغم است و بهترین او فستقی است
و چون در نخود آب بپزند شکم نرم گرداند و قولنج بگشاید
و شربتی از وی ام او یکدرم تا دو درم است و از نقوع او مطبوخ
او پنج درم تا پنجدرم است دوا و اسهال اخلاط بلغمیه لزجه
مخاطیه از معده و مفاصل میکند مثل حنظل و حادث میکند
غشیان او اگر سحق کنند از پنج او مقدار دو مثقال بنوشند
با ماء العسل و با ماء الشعیر بهتر باشد زراوند طویل اگر از و

یک مثقال با ماء العسل بنوشند اسهال کند مثل اسهال حنظل و آن
نافع است جهت استسقاء هلیلج اصفر اسهال مره صفرا میکند و شربت
او در مطبوخ از شش درم تا هشت درم است و اگر
مسحوق او تنها بخورند شربت او میان سه درم است
تا پنجدرم و بمالند با روغن بادام و اغلب کنند با شکر نافع
مزاج ماده صفرا غلیظ و رقیق است هلیله سیاه اسهال
مره صفراء محترقه میکند و مقوی معده و مقعد است و شربت
منقوع و مطبوخ او از پنجدرم تا هفت درم و اگر تنها مسحوق
ساخته بخورند شربت او از دو درم تا پنجدرم است بروغن
بادام چرب نمایند و بکار برند هلیله کابلی مسهل صفراست
و اسهال مره سودا میکند بقوت عصر و مقوی معده و بطن است

و نافع

و نافع بواسیر سوداوی است و اعضاء عصبانی را نیز سود دارد
و شربت او مثل شربت هلیله سیاه است و بروغن چرب کنند
و بکار برند رمان الحامض و الحلو آب انار شیرین بعصر صفرا
ارد و فشردن با تخمش اثر زیاده دارد و اگر دانهای انار
در پوست له کنند و شب بگذارد و صبح بنفشه زنند بهتر باشد
و اسهال بیشتر کند و شربت او نصف رطل است تا بیست
درم شکر و اکثر از ده مثقال است و بعضی با ده درم شکر بکار می برند
و فعل او قریب بهلیله صفراست ماء اللبن الحلو
بفارسی آب کنار شیرین و این اسهال مره صفرا که جمع شده
باشد در معده و امعا میکند و قمع حرارت می نماید و شربت
او از ثلث رطل تا نصف رطل است خیار شنبر هندی

کرانه معتدل است بهترین خیار چنبر است که غلیظ و رقیق
القشر باشد و مغز او بسیار بود و بهتر است که عسل او در قصبه
بگذارند و در وقت احتیاج بیرون آرند صفرا و بلغم و سودا
و اخلاط سوخته دفع کند و معده و روده را پاک سازد و دوا
ان بتربد قولنج را بگشاید و بلغم بسیار بیرون آورد که تربد
با نزاده این فعل نتوانند کرد و اسهال برفق و آسانی
باشد حتی آنکه زن آبستن را تجویز کرده اند که در وقت
ضرورت این اسهال نمایند شربتی از سه درم است تا ده درم
و در ضعف معا و مغص اوردو بروغن بادام بقدر اصلاح
درد کنند مغص تشنج دفع شود و تا روده نه پیچد و او تسکین
دم نماید و تحلیل اورام حاده کند و تلیین اخلاط نماید و ادرار

حل کرده

حل کرده با آب گرم بنوشند ترنجبین منی است که بر خار شتر
در خراسان و بخارا و توشی نشیند بهترین او آنست
که مانند حب بند و سفید باشد از نیشاپور آرند و مدبر این
او دوشی است و طبع بحرارت مایل است صفرا آورد و شربت
او از ده مثقال تا بیست مثقال و تلیین و تضعیف
بنفشه خشک سرد است و شکم نرم سازد و صفرا آورد
و دو مثقال تا سه مثقال در نقوع و مطبوخ متعارف است
و این سر ابیون کوبیده درم تا هفت درم با قند کوفته
بخورد با آب گرم و او مسهل مره صفرا و مسکن صداع
و خوانیق است و اگر اراده اسهال زیادتی کند با وانند
سقمونیا و تربد بیامیزند و اگر اراده اسهال صفرا و بلغم

نمایند پس ضعف او در ب السوس داخل کنند ماء اللبلاب
گیاهیست که بر درخت می پیچد و در درم بسیار است
اسهال مره صفرا میکند و شربتا و نصف رطل است
تا بیست درم شکر صاف کرده بخورند و بجوشانند چه
اگر بجوشانند عمل او ضعیف شود تمر هندی یعنی املی
سرد و خشک است اسهال مره و قمع صفرا میکند و تسکین
حدت می نماید و شربتا و از آب او نصف رطل است
او در نقوع از پنج درم تا پانزده درم است شیر خشت
منی است که در خراسان بر بید نشیند و مایل باعتدال
گویند در باطن بدن تسخین دارد و در ظاهر تبرید
و قوتش زیاده از ترنجبین باشد و شربتا دوازده درم

تا بیست درم و بهتر او آنست که حبات او کلان و سفید باشد
و اگر در آب شاهتره تر کنند اسهال مره صفراء محترقه نماید و دودم را
از کدورت صاف کند و دفع حکه و جرب و بثور و قروح و اورام بلغمی
نماید خصوصا منقوع با هلیله زرد و تنها یا با هلیلجات اگر احتراق
بسیار باشد اجاص آلوست سرد و تر باشد صفرا را رد
و بزرگترین او تلیین بیشتر دارد و شربت عدد و در مطبوخ و نقوع
انداز ند و شربت مطبوخ او نصف رطل است قراصیا
آلو بالوست بارد یابس است در درجه دوم تلیین طبع
و اسهال مره صفرا کند و در تب نفع دارد ماء الجبن آب
پنیر مایه بود و میل بحرارة دارد بجهة بورقیت اسهال مره صفرا
کند خصوصا آنچه از شیر بز و گوسفند بود و چون اندکی عسل

داخل کنند بهتر بود بلیله بهندی بهیره گویند سرد است در اول
و خشک است در دوم اسهال مره صفراء محترقه کند و شربت
از جرم او دو درهم است و در مطبوخ از سه درم تا پنج درم
لسان الثور بهندی کاوزبان گویند و بپارسی گاوزبان خاصیت
او آنست که اسهال مره صفرا کند و چون طین ارمنی داخل
سازند در عمل قوی شود و شربتا او از سه درم تا پنج درم است
با ده درم شکر و یکدرم طین ارمنی و اگر خشک او با شتل
و شکر یا فانید بنوشند تلیین طبع گرم کند و اخراج مره
محرقه صفرا و سودا نماید کزبرة البیر پرسیاوشان بهندی
راج هنس و سنبل گویند گرم است در اول خشک است در دوم
اسهال مره صفرا از معده و امعا نماید مشمش خوبانی نقیع

او مسهل مره صفراست چون بنوشند ورد احمر بهترین آن
فارسی بود اسهال مره صفرا میکند و یک غنچه او یکدرم است
دهن الورد حبس اسهال مره صفرا میکند و گاه اطلاق
صفرا میکند چون ماده زیاده یابد ماء القثاء و الخیار
آب بادرنگ و خیار سه رطل از هر یک با شکر مسهل است
صفرا را از معده و امعا برفق ماء البطیخ الرقی
آب هندوانه دو رطل خصوصا با شکر یا ترنجبین یا شیر خشت
مسهل صفراست ماء القرع آب کدو در تنور پخته
با شیر خشت یا ترنجبین یا شکر سرخ مسهل مره صفرا
و صفرا محترقه است بزر قطونا نکوفته دو مثقال
با آب سرد لعاب کشیده ملین طبیعت است فصل المقیم

دراد ویه مفرده که اسهال مره سودا کند ودادن این

دارد و مردمانی راست که لون ایشان سیاه باشد

وبدن ایشان لاغر وخشک وعرق دراتیشان کم بود

ودر سن کهول الصاحب طبیعی ومزاجی دهند که او را غضب

وباحدة وحقد وطیش باشد وسینه او ضیق بوده در امراض

مرض سودادی نیز دهند چون جذام وسرطان وسایر

علل سوداویه **افتیمون** بهندی اکاس بیل گویند

گرم وخشک ومسهل سوداست وبلغم نیز اورد مغب

اصحاب صفرا است چراکه در ایشان کرب یعنی

قلق واضطراب وغثیان می آورد وبهترین او است

از یعلی سرخ رنگست وشربتی از جرم او یک درم تا دو درم

ویک مثقال

ویک مثقال تا دو مثقال او با شیر حلیب وبا ماء الجبن با حبست

وچون افتیمون مکرب ومعطش است بدین جهت بر دوغن

چرب بکنند باید که در آخر طبیخ داخل کنند در کتان بسته

جهت بقای قوة او نافع سرطان ومالیخولیا است

بودینه بری مسهل مره سوداست وشربت او از یک مثقال

تا دو مثقال با ماء الجبن **فقاع حاشا** مسهل مره سودا است

وچون او ضعیف است با او ملح داخل می کنند وبا سرکه

در تلطیف زیادتی بکنند **فقاع صعتر** مثل فقاع حاشا است

بود **حجر لازورد** مسهل مره سوداست واز مغسول

او یک مثقال شربت است وقدما غیر مغسول نیز میداده

اند واین خطای فاحش است **ورق الحنظل** انچه در کنجی

رویند قوی تر است از انکه در کنار آب باشد از ادویه مسهله مواد

بارده است ودفع مالیخولیا وصرع وداء الثعلب وجذام کنند

وقولنج را التحلیل دهد ومسهل مره سوداست شربت او از دو درم

تا چهار درم است واسهال مره بلغم برفق کند وبعض ندارد

درباده کند طبیب باوردی که مصالب دانند **بسفایج**

مسهل مره سوداست برفق وکیموس بلغمی را نیز وصفراوی را

رقیق را نیز اخراج کند ودفع جذام ومالیخولیا نماید واحوال او

در فصل صفرا گذشت **اسطوخودوس** گرم وخشک است

مسهل بلغم سوداست وبدماغ فایده رساند بهترین آن

غنچه است شربت او دو درم تا سه درم وبعضی او را بارد

گفته اند ومتاخرین معتدل داشته اند وشربتی او با سکنجبین

در زن

خوب است با لنکو وگاوزبان وکسوث قسمی از افتیمون است

مسهل سودا باشد **هلیله کابلی** مسهل سودا وبلغم است منقی

معده وقامع صفرا است وشربت مسحوق او از سه درم تا پنج درم

ودر مطبوخ از هفت تا ده درم **هلیله هندی** مثل هلیله کابلی است

در فعل وقوت وشربت او مثل شربت هلیله کابلی در دفع

صفرا **حجر ارمنی** اسهال او قوی از حجر لازورد است ونافع

امراض سوداست وشربت او مثل حجر لازورد است **غاریقون**

گرم است در اول وخشک در دوم نافع است بربع وتپهای

کهنه وادرار احشا وشربت او نصف مثقال است

از عصاره او ودر مطبوخ دو درهم از نخته اسهال مره سودا

سید هند **حسک** بهندی کوکهرو گویند سرد در اول وتر در دوم

عصاره او مسهل سودا است و شربت او یک کف نافع جذام
و مالیخولیاست قنقل اسفنج بهندی کجم سهاگه کویند او اخراج
سودا میکند ملح نمک بود و با نواع است ملح مخیین ملح اندرانی
ملح نفطی که سیاه بود و چون بر آتش نهند سیاهی او زایل
شود و مثل اندرانی گردد و ملح سیاه است که سیاهی او از انکشت
باشد و از جوهر او بود و ملح هندی است که سرخ رنگ بود و جمیع
اقسام ملح گرم و خشک باشد اخراج سودا و قطع بلغم و تجفیف
دم کند و شربت او دو مثقال است توت اگر پوست بیخ
او بپزند هشت درم با یک رطل آب تا بنصف باز صاف
کرده بنوشند اسهال سودا کند عود الیاسمین تلخی
درم از و با مثقال مثله و نیت شته مثله بخورند اسهال سودا کند

و نافع ربو و عسر نفس و مالیخولیا بود مرق الدیک از مسهلات
سودا است اگر او را با سبیت رطل آب بپزند تا سه
رطل بماند و اندرون او نمک زیاده کنند و بنوشند
چون خواهند اسهال زیاده کنند قرطم که معصفر باشد
و بهندی کر کویند با بسفایج اضافه نمایند نفخ معده و جشاءات
مزمنه دا ارتعاش و ربو و وجع مفاصل و اسهال یعنی سبستی را
نافع بود فصل هشتم در ادویه مفرده مسهل بلغم و این
ادویه را جماعتی دهند که برودت و رطوبت بر ایشان
غالب بود و در سن شیخوخیت و در فصل شتا و در امراض
استرخا و سکته و تشنج و اورام بیخ اسنان و زیادتی
مواد در اسنان و فم و انکسانی را که در سینه و معده انعقاد

ایشان بلغم باشند و زنانی که صاحب نزف الدم یعنی خون
جاری و حیض باشند و کسانی که فحجطب بسیار داشته باشند
و فربه بوند و شهوت طعام ایشان کم شده باشند و صاحب
عرق النسا و وجع مفاصل حقوین یعنی مفاصل نشستگاه
و استسقاء لحمی و جذام و برص بلغمی صبغه سائله او را عسل
لبنی کویند و بهندی سلارس خوانند و شربت او از یک
دانگ تا بنصف درم است و آن گرم است و مسهل بلغم و
و بعضی تا یک مثقال نیز گفته اند با یک مثقال علک انباط
که بفارسی سنق کویند عاقرقرحا او نیز مسهل بلغم است
و شربت او برای متقدمان دو درم است و بنصف
وقتی که بکوبند و حب کرده فرو برند اما متاخرین دو درم

جایز داشته اند قثاء الحمار یعنی پوست بیخ کریله
صحرائی وقتی که بنوشند بنصف دانگ از و برای م
متقدمین و متاخرین مسهل بلغم بقوت بود نقاع
حامت و دو مثقال با سرکه مسهل بلغم است اصل قو لامبوس
و آن شجره مریم است بفارسی چوبک اشنان کویند
شربت او یک مثقال و نیم بود تا یک مثقال علک انباط حب
ساخته فرو برند اسهال بلغم بقوة کند توبال النحاس العبر
سرخ کس قبرسی است بنصف مثقال او چون سحق کرده
با یک مثقال علک انباط حب ساخته فرو برند اسهال بلغم بقوت
کند خربق بهندی ارند کویند مسهل بلغم است و جمها
او مقشر کرده بدهند یازده حب و اکثر هفده بلغم براند

مقل ازرق بهندی کوکل کویند مسهل بلغم است شربت
او دو مثقال است با ماء العسل شحم حنظل مسهل بلغم لزج بود
و کیموسات لزج است و منقی رأس و عصب و مفاصل و فالج
و لقوه کاین از بلغم لزج و نقرس بارد دوار و معض
و سحج و تقطیع در امعا پیدا کند مصلح او صمغ عربی و کتیرا
و مبالغه در سحق او بکنند و شربت او از یک دانگ است تا دو
دانگ بود تربد گرم و خشک است و مسهل بلغم رقیق
چون تقویت یابد بلغم غلیظ را دفع کند بهترین او صمغ
مجوف است و سفید شربت او از یک درم تا دو درم است
و چون در مطبوخ داخل کنند چهار درم است و مصلح او
دهن است و تدهین بدهن لوز بار و غن بنفشه و تقویه

او زنجبیل

او زنجبیل است و تفتیح سده نماید و منقی دماغ و دفع اوجاع
مفاصل و صرع و فالج و نزلات سعال متولد از رطوبات
کند و اگر با هلیله کابلی داخل کنند بهترین دوای صرع است
و آنرا بهندی نسوت کویند غاریقون مسهل بلغم
و صفرا و مره سودا است جمیع امراض بلغمی را نافع بود
نافض عارض از عفونت را و شربت او از نصف
مثقال است تا دو درم سورنجان بهندی سنکهاره کویند
گرم و خشک است مسهل بلغم بود و بلغم خام را نیز دفع کند
و نافع بود در علل نقرس و وجع مفاصل و اوزباق
مفاصل اما ردی است بمعده و قی آرد و نرم و سیاه
او بسیار بد است و بهترین او سفید ظاهر و باطن و صلب

کمتر است و شربت او یک مثقال است با شکر و زعفران و چون
با دوا داخل سازند شربت او نصف مثقال است تا دو درم
و مصلح او کمون و فلفل جهة کرب بود فربیون فرفیو
و آنرا بهندی شیر خشک هند و فارسی شیر زقوم کویند
گرم و خشک است در درجه چهارم خاصه عمل او اسهال ماء اصفر
و بلغم لزج از وركین و ظهر و امعا مکرب و سحج است
مصلح او مقل سحوق است و صمغ عربی و مصطکی و سنبل
دارچینی و سلیخه و بارزد و فرافیون اند و با مجموع
و مختار او صافی حریف اصفر او است چرب کنند او را
بدهن لوز حلو و شربت او از نصف دانق تا دو دانق است
ماهیزهره مسهل بلغم است سکبینج قسمی از انکوزه است

وان حار

و آن حار یابس است در سیوم مسهل بلغم لزج و رطوبات است
و نافع علل مفاصل و عرق النسا و قولنج و ریح غلیظ
که عارض از بلغم باشد بهترین دوا است جهة زیادتی دفع
بلغم از امعا و ظهر و ورکین و بهترین او صافی تر و ظاهر او
و سفید باطن و حریف و دسم با مرارت و شربت او
از یک درم است تا دو درم بود الب تربد مغز تخم معصفر
مسهل بلغم است و شربت او ده درم است با فانیذ
و اگر مغز او را در آب گرم تر کنند و با ماء العسل یا مرق
دجاج بخورند مسهل بلغم لزج غلیظ بود نافع استسقای
لحمی و زقی اما مضر بود بمعده زنجبیل گرم است در سیوم
و خشک در دوم و در او اندک رطوبت فضلیه است

و یکدرم مسحوق او با شکر مسهل بلغم لزج و مره سوداست
نه بر طریق اسهال ادویه مسهله بل بتحلیل رطوبات از امعا
و ریاح غلیظ انزروت یعنی کنجده گرم است در سیوم
و خشک است در دوم و بزعم بعضی آنست که سرد است
در اول و این درست نیست و او مسهل بلغم غلیظ است
بقوت خصوصا از ورکین و رکبتین و مره صفرا را
نیز میراند و او را بروغن بادام چرب کنند جهت دفع
اذیت او که سحج می آرد و شربت او از نصف درم
تا یکدرم است و اگر احتیاج بخلط ادویه دیگر شود ادویه
دیگر شود باهلیله و تربد و صبر و مقل و مثل اینها خلط نمایند
قطف که بهندی ساک بتهوه گویند خوردن ورق

او با عصیر

باعصیر ورق او مسهل و مقی است و جمع در میان اسهال
و قی انفع از اسهال دهن قثاء الحمار مقدار دو درهم
با دقیق شعیر انحدار بلغم خام و اخلاط لزجه میکند و عمل این بتکرار
کند حب السمنه قسمی از چرو کی است که بفارسی نقل
خواجه گویند قوة او مسهل قوة حب قرطم است و عصیر ورق
او نیم رطل ملین طبیعت است متعلقه بود و مسهل بلغم و مره
صفرا است اسیر سانج سوسن آسمانگون است گرم و خشک است
در آخر درجه دوم شربت او از یکدرم تا دو درم است
یا از مثقال تا دو مثقال است و عصاره او با ماء العسل
مسهل بلغم ضعیف است و بعضی برین اندک مسهل
مار صفرا است حلتیت بهندی هنگ گویند مسهل بلغم

و اخلاط غلیظ است حلبه بفارسی شملیت گویند و بهندی
میتهی اگر طبیخ او با پنجدرم فوه که بهندی مجیت گویند
مسحوق و منخول بنوشند مسهل بلغم لزج است بصل العنصل
بهندی کانده گویند اگر عصاره او بعسل بپزند اسهال کیموس
بلغم غلیظ لزج میکند انجره بفارسی گزنه بهندی اکن گویند
گرم و خشک است در دوم چون بنوشند بزر که مسهل بلغم
بود و تخم او بجلاب بتلطیف و تحلیل مسهل بلغم است
و مسهل بلغم خام بقوت و دهن او نیز مسهل بلغم است
شربت او از نیم مثقال است تا یکمثقال با آب گرم با ماء العسل
و بعضی شربت دو درم نیز قرار داده اند و بعد از آن
اندک روغن گل بخورانند تا دفع ضرر او کند ریوند از نفع

ادویه است

ادویه است برای دفع بلغم خام و او مطلق بلغم لزج است
و نافع معده و امعا و قولنج بلغمی و ریحی با طلاق طبیعت
و تحلیل ریاح شربت او مثل شربت غاریقون است
اشق قنه نیز گویند مصلح ادویه مسهلست و مصلح بلغم لزج
بخاصیت و نافع است سحج و فالج و قولنج را و شربت
او از نیم مثقال تا دو مثقال است و استعمال او مفردا
و مرکبا میکنند شجرة البق سفیدار است اگر از پوست
غلیظ این درخت دو مثقال با آب سرد بنوشند مسهل
بلغم است زوفا یابس گرم و خشک است در سیوم مسهل
کیموس غلیظ است و بلغم است سقمونیا او را محموده نیز
گویند مسهل بلغم بالطبع و مسهل صفرا بالخاصیت است

و مسهل بلغم مالح و مخاطی است **حب اوشیر** مسهل خلط بلغم است
و سخن ظاهر بود و نافع است جمیع امراض بارده را خواه
از اخلاط باشد خواه از ریح غلیظ مثل فالج و سکته و خدر است
یعنی بی حسی و صرع و قولنج بلغمی و ریحی بهترین آن صمغ است
که در دو خوب نباشد و مایل بسرخی و سیاهی بود و شربت
او از نصف مثقال تا دو مثقال است **فصل نهم**
در احوال ماده مائیه و ماء اصفر بدانکه بواسطه ضعف جگر
و عاجزی قوت او از رسانیدن آب باندامها کدر مانده است
گردد و اندامها از جگر آب خواهند و این را استسقا
گویند یعنی آب خواستن و هر آبی که خورده شود و جگر ضعیف
بران تصرف نتواند کرد و باندامها نتواند رسانید و بعضی

از جگر باز گردد و آن یکجا گرد آید و بعضی جگر اندر دی نفوذ
نکرده باشد یا خون ضعیف که هضم ثانی او را تمام کرده نباشد
باندامها رسد اما نه و اما نه اندامها پدید آید از بهر آنکه
نه باسهال دفع شود و نه بادرار بول و نه بعرق از تن بیرون
شود و این اما نه سه گونه باشد یکی را استسقاء
زقی گویند و آن چنان باشد که آب در شکم گرد آید و مانند
آب در مشکها در جنبانیدن با آواز آید دوم لحمی و این چنان
باشد که آب یا ماده بلغمی باندامها رسد و همه تن همچون
تن مرده گردد اما سپید و نرم سیوم را طبلی
گویند و این چنان باشد که باد در شکم گرد آید و شکم
برآماسد و گاه باشد که با این باد آب نیز باشد و آنچه

در استسقاء زقی جمع شود از اماس اصفر میگویند و آنچه
در استسقاء لحمی جمع شود از اماس مائیه گویند دارو آن استفراغ
ماء اصفر و مائیه **صفت** شاهتره چهار درم افسنتین رومی
دو درم غافث دو درم کاسنی یکدسته جوشانیده بخورانند
ماء اصفر فرود آید **حب مسهل** ماء اصفر و مائیه شیر شبرم با شکر
معقود ساخته حب کرده بدهند ماء اصفر فرود آید بکار
برند **حب دیگر** مازریون درم شیر انجیر قدری که حب شود
ساخته بکار برند **مسهل** مجرب بیخ سوسن آسمانگون
درم تا سه درم با یک دو ثنیه سکنجبین بنوشند **صفت حب**
توبال النحاس که آب مائیه و ماء اصفر را فرود آرد بگیرد
توبال مس برگ مازریون افسنتین از هر یک برابر اجزا

کوفته حب کنند شربت مثقال و اگر قوت ضعیف باشد
درم بدهند و از ادویه مفرده مسهل مائیه و ماء اصفر و استعمال
این ادویه در صاحب استسقاء زقی و زنی که او را اثر
باشد و با حیض او رطوبتی بیاید و صاحب قروح که خارج
شود از معده یعنی حرکت در اعضا که نفخ و تهیج و ترهل
یعنی سستی باشد **توبال النحاس** نیم مثقال او بمآء العسل مسهل
ماء اصفر بود **بیخ زقوم** با برگ مقول خورد بلغم و مائیه دفع
کند **بزر الانجره** مغشر سازند و سحق نمایند و بعسل عجین ساخته
فرو برند چنانچه بزبان نرسد چرا که میسوزاند و شربت او از
دانه تا سی دانه است **فربیون** مقدار نیم دانگ تا دو دانگ
با عسل بنوشند مسهل بلغم و ماء اصفر بود **لب القرطم** همچنان

از مغز او با صعتر و اندکی نمک مسهل بلغم و مار اصفر بود و ابن
عمران گوید این خطای محض است استعمال اصل آنست که در سه
اوقیه آب گرم تر کنند و صاف نموده با عسل بنوشند مسهل
بلغمی بود که متخلخل باشد و کف داشته باشد و مثل منه ممجوج
بود **اشق** دو مثقال با ماء العسل مسهل مائیه بود و بعضی
بمطبوخ الغنی صاحب بیر زمع حب خروع داده اند اما ور
دو مثقال او خطاست و او مسهل بلغم است بمقدار
نیم درم **ایرسا** مسهل مار اصفر و اخلاط غلیظ لزج و سودا
و مفتح سده کبد بود الا انکه مورث غم است مگر انکه خلط
کنند با دیگر ادویه مفتحه سده و مقویه کبد و اصلاح
مضرت او بماء العسل بود و شربت از مطبوخ او از یکمثقال

تا چهار مثقال و از مغز او یکدرم تا دو درم با عسل مطبوخ **اصل قثاء**
الحمار مسهل مره صفرا بود و بلغم و مضر بمعده است
و اصلاح او بعسل مطبوخ است با دوشاب و شربت او از چهار
قیراط است تا پنج **تمر قثاء الحمار** مثل عصاره جرم پنج او
و شربت او ما بین یک قیراط تا سه قیراط است با نشاسته
و ماء العسل **عصارة البلاقلا** خاصیت او اسهال مار اصفر است بتهوع
و شربت او از ثلث رطل تا ثلثین رطل است با ده درم
شکر **ماران هرج** بزبان هندیست یا پاره گویند مثل اوست
در فعل بوزیدان مسهل مار اصفر است **قر** نافع مار اصفر است
شربا و ضمادا **اشبرم** بهندی تسوله و شربت او یکمثقال است
بجوز رومیم ایضا ماذریون تیز خردی سدا الحیر بود که بهندی

ارنذ گویند همچنین است قنطوریون دقیق مثل **کمافیطوس**
و حب کرمدانه و ساق نبات خاماقطی و برگ او مثل او است
در خوردن تازه باشد خواه خشک بخته بدهند با جرم جو بنده
آب دهند تا بنوشند و ملح نفطی این جمله مسهل ماء اصفر اند
بقوت و کیفیت طویل جهت تکرار گذاشته **فصل ادویه**
و را دویه مفرد که مسهل اکثر اخلاط باشند **صبر** مسهل بلغم و مره
صفراست و دفع یرقان میکند و منقی دماغ از فضول است
و از بلغم و منع بخار از معده می نماید و مصلح او مصطکی و کثیرا
و مقل و مثل شربت او تا دو درم است عصیر برگ یعنی افشرده
برگ قنب نیم رطل شکم براند و بلغم و صفرا باسهال بیرون
آرد **حب النیل** تخم عشق پیچان بنفش است که او را بهندی

لنکرا گویند و شیخ میفرماید که بعضی گفته اند گرم و خشک است
در اول و حق آنست که گرم و خشک است مائل بدرجه سیوم چون
تنها استعمال کنند مغص و کرب آورد و بهتر آنست که با
هلیله و محموده دهند و اگر با ترید مخلوط سازند بلغم و زرد آب
آورد و اسهال قوی کنند و شربت او از نیم درم است
تا یکدرم و او می کشد دود و حب القرع را و بهتر آنست
که با هلیله زرد و سقمونیا دهند بروغن گل سرخ چرب کرده
قنطوریون طبیخ او مسهل بلغم خام و مره صفرا و سوداست
طبیخ او دوا اوقیه است **قثاء الحمار** چون عصاره
او پنج او پنج قیراط بخورند مسهل کیموسات غلیظ و بلغم
و سوداست و نافع استسقا و وجع مفاصل و فالج لقوه

وقولنج و شراو ازا البست که جر و سورنجان و قوة القباغین
که بهندی مجیت گویند و قنطوریون دقیق و لمان
فیطوسین خلط کنند با و تا نفعش بیشتر باشد خربق اسود
بهندی کتکی گویند مسهل بلغم و مره سودا ست و شربت او
از نیم درم تا مثقال و خربق ابیض فعل این در اسهال مثل
و قویست در فی شربتش این مثل شربت خربق اسود است
جوز الرتبه بهندی ربته گویند و ان بندق هندیست
عصاره او مسهل بلغم و سودا ست و ماء به اصفر با دفع
اسهال او جهة برص و یرقان و کلف و مثل این امراض را
و محلل قولنج است و شربت او دو حبه قیراط است با شربه
حاره و سکنجبین و چون فطراسالیون و دوقو و سقمونیا

بادوداخل

با دواخل کنند فعل او قوی میشود شیر خشت از کشمیر ارند
وانرا بهندی هرنی گویند سرد و خشک است در اول جهارم
مسهل بلغم لزج غلیظ و مره سودا لزج است و ان صفرا
بلغم آمیخته بود و داخل میکنند او را در حبوب کبار مثل
حب النجاح ترمس با قلای مصریست چون مقشر کرده
کوفته در دیک نحاس نزند تلیین بطن میکند و مسهل
صفرا و سودا و بلغم خام لزج است و چون ضماد کنند
نیز مسهل بود ملح اندرانی و ان نمک سفید است گرم
و خشک است در جهارم مسهل بلغم و سودا و کیموسات
غلیظه مختلفه است و خاصه او انحدار است از معده بورق
که بهندی کهار گویند مثله ملح هندی مسهل بلغم از معده

و سودا و بلغم غلیظ و مار اصفر بود و بسیاری او مسحج و ملهب
معده است و منع میکند بخار دقی را که صاعد باشند بجانب
سر و انجره سودا را اسنالکی بهندی بهین تر در گویند
حار یابس است در اول مسهل بلغم و مره صفرا و سودا ست
و چون او غوص میکند در عمق اعضا و بدین جهة نافع ا
جهة نقرس و وجع مفاصل که کاین باشند از اخلاط بلغم
و مره صفرا و شربت او در مطبوخ تا هفت درم است
و مقدار شربت خشک او تا دو درم است مصلح او بنفشه است
یا مثل مصلح بنفشه اقحوان بفارسی بابونه گاو گویند
گرم و خشک است در سیوم و چون بنوشند خشک او
کوفته با نمک و سکنجبین مسهل بلغم و مره سودا است

از

و شربت او از دو درم است تا سه درم مازریون مسهل
بلغم مره سودا ست خصوصا که مخلوط سازند با و مثل او افسنتین
و بعل حب سازند و چون استعمال کنند ان حب حل نشود
و در اندرون ملک عمل خود کرده خارج شود و درست
بار از و گویند او اسهال مار اصفر و رطوبات بلغمیه نیز
میکند و بمجرور در زمان و مکان حار نمیخورند و او را برود عتق
بادام چرب کنند و شربت او از یک دانگ است تا چهار
چهار دانگ شاهتره سرد و خشک است مسهل صفرا
و اخلاط سوخته است و کرب نمارد بخلاف افتیمون
که کرب و غم آرد و شربت او از خرم او سه درم تا هفت
درم و از مطبوخ و نقوع از پنجدرم تا ده درم شربتی

از آب معصور او از چهار وقیه تا هشت وقیه و قیه چهار
هشت مثقال است فصل یازدهم در ادویه مفرده
ملین بطن و مخرج ثقل [illegible] بفارسی با ریوه گویند
چون جو تنایده بخورند ملین شکم باشد [illegible] ترب است
چون بعد از طعام بخورند و بنوشند آب طبیخ او
ملین بطن و مقی بود کرنب رومی بفارسی کلم گویند
مسهل بود چون بخورند نخته او را و مثل او هست کرنب
نبطی لبن الاتان شیر ماده خر بود ملین است نمک
معین است بر اسهال لبن البقر شیر گاو ملین است لبن
ضعیف العمل است بخته و خام او شکر مصر و خاصه شکر سرخ
ملین طبیعت تخم کدو شیرین دار از ابهندی ساک بوده

گویند

گویند ملین است نخاله سبوس گندم است و حسوی او
که بهندی ویره گویند ملین است پنیر تر ملین معتدل است
انجیر تازه مسهل و ملین است و انجیر خشک مدقوق
با نطرون یعنی بوره و قرطم مسهل بود و سلق
چغندر است طبیخ او مسهل بود عدس بخته یعنی
مقشر ملین است و با قشر قابض ملوخیا خطمی گویند
بری و بستانی ملین است اسفاناخ [illegible] سیر دو درم
با ماء العسل مطلق بطن و مخرج بلغم است تخم خربزه
خام مدر بول بود و مسهل است تخم خیار بستانی
که قسمی از سر سف است مثل تخم خربزه است حلبه
بهندی میتهی گویند طبیخ او با عسل ملین بطن و منقی

امعا است از فضول ردیه لوز حلو که بادام شیرین است
با فانید ملین است انگور ملین است کرنب بزبان
هندی شیر نوشیدن آب وی [illegible] او با عسل
منقی و ملین امعا است روغن نیلوفر خوردن او
از سه درم تا یکدرم است همچنین روغن سوسن
که هر دو مسهل ضعیف اند بخور مریم مسهل بخوردن
ملین است بمالیدن بر ناف زراوند طویل ملین
نیکو است صمغ [illegible] اشنه بهندی چهر گویند [illegible]
بطن است سبز که کراث و آن گندنا است شیرین
ملین است و تلخ قابض جیکنت بهندی [illegible]
گوینده سه درم آب او نوشیدن با آب گرم منقی

امعا است

امعا است میوه مایل بهندی سلارس گویند دو مثقال
با دو وقیه آب گرم ملین بطن است شیر تازه یکوقیه
با عسل امعای بالا را غسل میدهد آب طبیخ سلق و یکدرم
غاریقون ملین بطن است حمول عصاره یکدرم ملین است
و مثل این حمول جمیع مرارها خصوصا مراره صبیان ترنجبین
ملین است افتیمون سلق مخرج اخلاط بلغم است قثاء
الحمار اشقان بعصاره او با عسل و منع خلط از ظهر [illegible]
بدین جهت نافع وجع ظهر است بوره صلی سحوق او
با عسل ملین است حرف تخم تره تیزک است مثله
طبیخ بزر کتان که بهندی السی گویند و حلبه با عسل ملین
بطن است بوره ملح العجین که نمک خمیر است و کمون

که زیره سیز گویند و ورق سداب و تخم ترب هر یک
از اینها که شیاف سازند با ماء العسل ملین بطن است
و صابون مثل اینهاست سلوفر قوی تر است از
بنفشه دو و سه قطره از مطبوعات یعنی در جست
شیر دار مسهل بکار آند فصل دوازدهم در ادویه مفرده
مبدرقه مسهلات و مصلح اذیت آنها سپستان
بهندی لسوره گویند معتدل است طبع نرم گرداند
و ضرر مسهلات از اعضا باز دارد و از نیجهة بیست دانه
تا سی دانه در جلاب داخل کنند بزر الکرفس بزبان
هندی اجمود گویند مدر سازد قوت ادویه بمثانه دفع
اذیت می نماید از ادویه مسهل از سحج و کرب کثیرا

بهندی کتیرا گویند و صمغ بهندی گوند گویند جهة حسید کی
دفع اذیت دوای مسهل می نماید مقل بهندی گوگل گویند
مانع عاید مضرت دوای مسهل حاده است مانند سقمونیا
و حنظل از سحج ناخواه مانع است به سحج شکلی که از ادویه
مسهله بهم رسیده باشد جعفر کاکوتی است بریان کرده
دفع مغص دوای مسهل کند و چون با دوا دهند مدر سازند
نمک جمیع انواع او معین است بر اسهال و فی بتقطیع
ماده خصوصا سودا و رطوبات لزجه را صبر بهترین صم
اسقوطری است چون با دوای مسهل آمیزند دفع ضرر
از معده نماید زوفا یابس ملین است تخم خباری تخم
خطمی انواع آنها دفع اذیت از دوا در حقنه کنند چون همراه

آن باشند طرخون دفع حس از زبان نماید تا دوای مسهل را
بشوق توان نوشید و دافع غثیان شود ورق حنا
نیز حس زبان را ببرد وقتی که بعد خاییدن او چون تلخ خایند
هیچ مزه نیابند و قیق شعیر و آن ار دجوست کسر قوت
ادویه مسهل نماید چون عجین سازند با منقوعات جند بیدستر
بفارسی اشن جگان گویند چون مقدار ربع درم بخورد تلطیف
و مهیا سازد اخلاط را جهت دفع دوا و چون همراه
کنند یاری دهد بر دفع ماده و تلطیف نماید فصل سیزدهم
اندر آنکه دارویها که خلطها را استفراغ کند چگونه کوشش
کند و چگونه دفع و ازاله آن کند بدانکه داروی مسهل
بادار دی فی که بمعده اندر آید جرم دارد و گوهر او اندر

پراکنده نمی شود و بموضع خلط نمی رسد لیکن طبیعت قوت
دارو را اندر تن بگستر د و بموضع خلط رساند و او را بکند
و از خون جدا کند و هم بدان طریق که از معده و جگر رفته است
با موضع رسیده باز گردد و اخلاط را با خود اندر رگها
بیگذراند تا بجگر باز آید و از جگر بدان رگ که او را باب
گویند بیرون آید و برود اثنا عشری در روده صایم
باز آید هر گاه که اینجا رسد قوت دافعه اندر حرکت
آید و از او دور دفع کند و کم اتفاق افتد که بمعده
بر آید و هر گاه که بمعده بر آید بطریق قی دفع شود سبب آنکه
بمعده بر نیاید آنست که جرم داروی مسهل زود از
معده بیرون شود برود ها فرو آید و طبیعت او را می جنباند

تا دفع میکند واگر داروها هنوز در معده باقی مانده باشد
وقوت جاذبه دارو خلط را سوی خویش کشد انرا
بطریق نزدیک دفع کند یعنی بقی خاصه مردم تندرست را
که معده قوی باشد واگر ضعیف بود بهر دو طریق دفع
کند و بدان ماند که قوت دافع اندر کمین نشسته است
تا هرگاه که قوت دارو خلط را بدان موضع باز آرد
از کمین بیرون آید وانرا بدان راه که از بهر دفع خلط
و ثقل ساخته اند دفع کند و هرگاه اندر دماغ و حنجره و قصبه
شش باشند قوت دارو انرا بمعده فرو کشد و قوت
معده انرا بطریق امعا دفع کند و انچه خلط را می جنباند قوت
دارو است نه جرم دارو مثلا تخم حنظل یک جو میده بهند و قی

که آن مستوفی شود و بعضی قوت از دیر بسیار دارد چون توانند
که بکمین خلط را بجنبانند نه جرم دارد و قوت دارو را باعضای
رسیدن حاجت را باخلاط نیست که برود چنانکه ضماد
از بیرون میمالم و نفع در اندرون میکند و از اینجا معلوم
میشود که قوت دارو است که باندرون میرسد نه جرم
دارو فصل چهارم در ذکر آنکه هر کدام از ادویه
بچه طریق اسهال میکنند اولا باید دانست که جمیع ادویه مسهله
بیک طریق اسهال نمیکنند بلکه بعضی بعصر اسهال دارند
مثل اهلیلجات و کلرخ و بعضی بجلا مثل نمک و حلویات
و بعضی بحدة مثل فرفیون و بعضی بلزوجة و ازلاق ملین
دارند مثل لبلاب و آلو و بعضی بقوت جاذبه که دارند

المعده یا ورود خلق کرده مثل محموده که مسهل صفراست
و بعضی دارو معده پاک کند چون تربد و بعضی خلط را
از معده ازند چون اسکنجبین و بعضی از پیوندها و مفاصلها
پاک سازند چون سورنجان و بادرنک و بعضی از
سینه و شش خلط را پاک سازند چون غاریقون
و بعضی از عصبها چون تخم حنظل و بعضی از جگر چون بادآورد
و بعضی از سپرز چون جاوشیر و بعضی از دماغ چون ایارج و
اسطوخودوس و بعضی خلط غلیظ را بتقطیع رقیق
گردانند چنانکه از سینه و شش باشند چند بیدستر و زوفا
و ایرسا و زوفای خشک و جاشیر و عنصل و بعضی اخلاط را
رقیق گردانند چون صمغ عربی و کتیرا و نشاسته فصل پنجم

در تدبیر بعضی ادویه مسهله ص مستوی ساختن محموده یعنی بریان
کردن و آن چنانست که بیارند سیب یا به و اگر اینها نباشند
شلغم و گزر و مثل اینها نیز جایز است و میان ان خالی ساخته
به محموده پر کنند و سر آن سوراخ از جنس همان بگیرند در بالای
او خمیر کرده در آتش خاکستری بگذارند تا خوب پخته شود و
ضرر از محموده بر طرف شود و در سیب و بهی که محموده
پخته باشند از امعجون سازند بسیار نافع است و مسهل لطیف
بود طریق بر آوردن عسل خیارشنبر آنست که او را بسیار چه
تبحیده در خاکستر گرم بگذارند که اندک آتش دیده باشند
پس بیرون آورده مدبر کنند وصفت ان چنانست که از روغن
بادام در دو اقل سازند و طریق تدبیر تربد آنست که تربد مجوف

یعنی سفید و صمغ یعنی صمغ دار و مجوف باشد از اثر اشتیده
بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده سوده بکار برند
طریق غسل لاجورد بگیرد سنگ لاجورد خوب صلایه کنند
چنانچه غبار گردد پس بگیرد مصطکی و نیم جزو روغن زیت
بآتش نرم بقوام آرد ثخانت قوام آنست که چون قطره
آب سرد چکانند متلاشی نشود و مثل حب بسته شود پس
لاجورد مغسول را با آن معجون کنند و با آب بشویند
و بدست بمالند و سه آب از و بگیرند اول و دوم و سیوم
آب اول اعلیست و دوم اوسط و سیوم ادنی و اگر
خواهند روغن ارسند و پس برند بگیرند کموه و سندروس
و نیم جزو روغن کتان و بجای روغن مصطکی بجهة بکار برند

و آب بهار بگذارند تا لاجورد ته نشین شود آهسته آهسته
آن آب را دور کنند و لاجورد که در ته نشسته شیشه طلائی
شود خشک کرده بکار برد طریق شستن لک لک را باید گرفت
و چوبهای او را دور باید کرد و باید سائید و آب انداخته
جوشانند و بدستهاون باید سائید و بارد بیزی صاف
باید کرد و آن ثفل که در آرد بیز مانده باشد باید انداخت
و آن آب صاف کرده را باید گذاشت که صاف شود آبها را
از بالا دور باید کرد و اگر احتیاج شود بار دویم آب جوشانیده
باید انداخت و دو باره سرد کرده آب دور باید کرد
و ثفل لک را در سایه خشک کرده در ظرف شیشه باید کرد
و بکار برد طریق سوختن ابریشم باید که ابریشم را بمقراض

قطع کنند تا مثل غبار شود و بر بالای سفالین گذارند و در ته
آن آتش گذارند تا آنکه بریان شود بجای برسد که قابل سائیدن
شده باشد باید که مبالغه در سوختن نکنند طریق مقرض
کردن ابریشم روش آنست تا در البسیار نازک مقرض
کنند و از پارچه نازک بگذرانند چنانچه غبار شود و این
ابریشم در قوت بهتر از ابریشم محرق است طریق جوشانیدن
ابریشم آنست که بیارند جهة سرد مزاج ابریشم سرخ در زرد
مانند و جهة گرم مزاج سفید بجوشانند در آب چنانچه بقوام
ماء العسل آید و از آنجهة ذهبی میخورند و اگر خواهند برای تقویت
دل از آن شربت سازند نسخه آن مشهور است طریق
تدبیر مازریون آنست که بگیرند مازریون تازه بزرگ در

دو روز که خیسانند و شبانه روز بعد از آن سرکه تازه کنند
تا سه نوبت مکرر کنند بعد از آن سرکه بریزند و از آب
شیرین سه نوبت بشویند و در سایه خشک کنند و اگر تعجیل
بود در آفتاب خشک کنند و بکار دارند تدبیر کمون است
که زیره کرمانی در سرکه دو برابر آن سرکه تا شش بخیسانند
یک شبانه روز پس بیرون آورده در سایه خشک کنند
و بکار برند باب سیوم در طریق پختن جلاب و محذرات
ذائقه و اغذیه مناسب اخلاط اربعه و طریق صاف
کردن خون و دوا و جلاب اخلاط ثلثه و در آن هفت
فصل است فصل اول در طریق پختن جلاب و جز آن
اول رشتها را نیم کوفته در دیگ کنند و می باید

که دیگ سنگین و گلین باشد و چون دو سه جوش بخورد
بعد از آن تخمها را در دیگ کنند چون دو سه جوش
برند پس آتش نرم مثل چراغی در ته دیگ کنند و آب
بسیار نکنند سه پیاله میانه تا یک پیاله بماند بعد از آن صاف
کرده نیم گرم بیاشامند و روز مسهل هشت پیاله آب کم کنند
تا بدو پیاله آب آید و پس از خوردن مانعات قی
بخاید مثل نعناع و کباب شعیر و مزوره شوربا و بادام
دریا حین ببویند و تا توانی قی را باید نگاهدارد و اگر
بعد از ساعتی قی شود بگذارد و پیاپی پیاپی بخورد و از
یک پیاله اول ساعتی صبر کنند چون وغدغه قی کردن برطرف
شود پیاله دیگر بخورد و بعد از آن آب و شربت بخورد

و خود را از آب نگاهدارد و اگر تشنگی غلبه کند با آب مضمضه کند
و اگر بی تاب شود اندک آبی با گلاب و عرق بیدمشک
میل کند و چهار روز بحمام نرود و اگر ناچار شود زود از
حمام بیرون آید و مکث نکند فصل دوم در بیان پرهیز
در وقت خوردن جلاب و بعد از جلاب بدانکه
در خوردن جلاب از ماکولات غیر آنچه مناسب
باشد و آنچه طبیب تعیین کرده باشد بخورند و فواکه
جمیع منع است الا [illegible] مثل سیب و به و ا[illegible]
و شاه توت مناسب است و شربت نبات و قند
جایز است با تخم ریحان و گلاب که افزوده بدهند
و نقل مثل بادام قندی و دارچینی قندی و رازیانه قندی

و هیل قندی و نقل قندی و غیره بقدر حاجت توان
خوردن و فقیر در اول روز جلاب تا سه روز تا پنج روز
قیمه شوربا میداده ام بعد از آن نخوداب تا خاطرش
از یک طعام دلگیر نشود و برای بعضی بزرگان بجای
جوشانده پنج و شش عرق گرفته مناسب خلط میداده ام
و روز مسهل بر حسب میل تنها و شربت شیرخشت با [illegible] تنها
اکتفا می نموده ام و در وقت مسهل چون تشنگی
غالب می شد عرق بیدمشک میداده ام و در جلاب
از جماع پرهیز کند و از اعراض نفسانی چون غضب
و غم و هم احتراز نماید و فکر بسیار نکند و تعب و حرکت
بسیار مضر بود و خود را از هوا نگاهدارد و پرهیز بعد از

جلاب طریق راست اول سه روز بعد از تمام مسهل
پرهیز واجب است و این را ایام قریب میگویند و در این
سه روز از اعراض نفسانی چون غضب و غم و هم خود را
نگاهدارد و جماع نکند و چیزی که ملایم مزاج نباشد نخورند
بواسطه آنکه بدن پاک شده و اشتها غالب شده است
و طبیعت بدانها تحلیل میطلبد و این وقت پرهیز
واجب تر از میان جلاب باید چرا که این وقت را
بزمین بشیار زده یعنی قلبه رانده شده آب داده
تشبیه کرده اند که هر تخم که در این وقت جا گیرد محکم
شود و در حال روید و قوی و حواس ذکی شده اند باید
اذیتی که وقت بسیار بهم میرسد و بعد از آن تدارک

دشوار میشود و مراعات متوسط شش روز است و بعضی سه هفته قرار داده اند که پیت دیگر روز است
و درین ایام چیزهای لطیف خوب مناسب مزاج و ملایم طبیعت خورند تا بدل ما یتحلل برسد و اعراض نفاق
کمتر کنند و مراعات بعید چهل روز است که عام از آن
باک چله گویند و اکر مرضی که در چهل روز عود کند
از آن بعضی اطبا نکس گویند و بدین سبب احتراز از
از خوردن بعضی چیزها تا چهل روز مرعی دارند فصل
سیوم در محذورات ذائقه جلاب وغیره که مانع
منش کشتن شود و هر کس که در خوردن دوا کراهت
داشته باشد بخوردن برگ عناب یا تر خون ذائقه را

محذورات و اغذیه

تخدیر کند و همچنین کرفتن برف و یخ در دهان و آبی کل
سر شوی و پیاز سرکه باید مزیدن و پسته و بادام و فندق
شور کرده حاضر داشتن و چیزی خوشبو کرده در بینی و اشتن
و سیر سرکه پرورده بو کردن و جهت قی و غثیان بازوها را
سخت بندند تا مواد بسبب الم متوجه اطراف شوند
و بعد گذشتن دوا از فم معده بندهای بسته را بکشایند
تا عمل کند دادو به حریف مثل دارصینی وغیره پیش از
شرب جلاب خاییدن تخدیر حس کند فصل چهارم در اغذیه
مناسب اخلاط اربعه غذای موافق و موی زرشکبیه
تمر هندیه اناریه اجاصیه اسفیداج ماشیه زیره باج غذای
موافق صفراوی شوربای ماش اش جو مقشر تره

در اغذیه بیماران

با بادام و کشنیز تازه و اسفاناخ و عناب و این هر چهار
چیز را در شوربای ماش هم می توان انداخت و اش
لیمون و اش زرشک غذای بلغمی نخود اب
بشیره عسکدانه قیمه شوربا نخود اب بگوشت فروج
و دارو کرم مرغ و گوشت بادیه حاره غذای
موافق سوداوی زیره باج نخود اب شیره عسکدانه
و اسفاناج مرق گوشتهای چرب با چاشنی قند و لیمون
اسفیداج و این غذا نیست نیک و مناسب است در اکثر
احوال و جمیع اوقات و جمیع امزجه و جمیع اسنان
و معتدل المزاج را هیچ طعامی موافق تر از و نیست
بواسطه آنکه نه مسخن ظاهر التسخین است و نه مبرد ظاهر

التبرید و این غذا موافق اصحاب و مکسر منی و مرطب
و محسن لون و اد موافق است جهت دموی و صفراوی
و اصحا صفت آن چنانست که از گوشت و نخود و انکن
روغن پزند و در عرف اطبا این را شوربا می گویند
و هیچ داروی گرم و پیاز وغیره چاشنی داخل آن نمی
کنند و ازر البطایق قلیه می پزند و اش جو و آن چنانست
که اول یکسیر جو از پوست باز کنند و باب بجوشانند و آن
اب را بریزند تا سه بار چنین کنند و بار چهارم که آب
کنند چندان بزند که جوها شکافته شوند و لعاب او
ظاهر شود و این طعامیست مبارک جهت دموی و صفراوی
و تپها و اگر خواهند با این گوشت خروس بچه یا مرغ با ملوا

داخل کنند و اگر برای معلولی سازند در آن آب لیمون یا آب
تمر هندی اندازند و گاه کدو و اسفاناخ در روغن بادام داخل
کنند نخوداب و از برای گوشت زنند و با گوشت سبز
و آن چنانست که اگر خواهند پی گوشت زنند نخود را بجوشانند
و در روغن بادام و نمک داخل کنند و اندک پیاز و زیره
و قرنفل اضافه نمایند و در مرغ جوان فربه گاه اندازند
و همچنین حلوان فربه در روغن اضافه کنند و نخود با پوست
داخل کنند و دارچینی و زعفران اضافه نمایند قلیه شوربا
طعامیست که گوشت نازک حلوان را قیمه کرده بجوشانند
و نمک در روغن داده و به چاره چون قرنفل و دارچینی و فلفل
و زیره داخل کنند و پاره برنج و اسفاناخ و گاه کدو بسیار نیز

کدو اضافه

کدو اضافه نمایند و این موافق امراض بلغمی است سکبیه
و آن آش زرشک است و آن طعامیست که نافع است
جهة صفراوی و دموی و جگر گرم را نافع است و مقوی
معده حاره است و روش پختن او آنست که زرشک را
در دیگ سنگین بجوشانند و سفال داغ کنند چنانچه
هفت سفال با هفت سنگ را گرم کرده در او اندازند
تا رنگینی او برود و در او اندک برنج انداخته و گاه روغن
بادام و گاه روغن گاو داخل میکنند و اندک قند داده
چاشنی گرفته بکار برند آش تمر نرم میکند شکم را و صفرا
میراند و نافع است جهة تبهای صفراوی که در آن قبض
باشد و اثر القبض چاشنی داده روغن بادام داخل کرده

میدهند و انجا که تب بسیار باشد روغن داخل نمیکنند و گاه
جهة قوت خروس بچه و گوشت حلوان را اضافه می نمایند
زیره باج طعامیست جهة سوداوی و دافع سودا است
و اصل او مرغ فربه است و نخود و پیاز و زیره و زعفران
و سرکه و قند مناسب چاشنی گرفته بکار برند و این دوا استسقا
و تب سه یک و مالیخولیا بسیار نافع باشد و گاه اندک
گلاب داخل آن میکنند و این طعامیست قلیل الغذا
و تپ ماسه را بسیار نافع است و برای بلغمی نیز بسیار نافع است
و این در طعام مثل سکنجبین در اشربه است مطجنه و آن
طعامیست جهة سوداوی نافع است و روش پختن او
آنست که گوشت را شرحه شرحه کرده و اول در آب بجوشانند

بعد از آن

پس در روغن بریان کنند و اندک پیاز و زیره و دارچینی
داخل نمایند و بکار برند و برای اصحاب که جلاب بدهند
بهتر از نخوداب و قلیه شوربای طعامی نیست فصل پنجم
در طریق دادن جلاب و آن چنانست که در ایام بهار
صبح بنوشند و در تابستان چهار گهری شب مانده و در پائیز
سه چهار گهری روز برآمده و در زمستان یکپهر روز برآمده
و در دفع هر خلطی که خواهند این کیفیه است و طعام میان
روز نخورند و آخر روز شربت و اگر محتاج بغذا شوند
شوربا تنها بنوشند یا انار بخورند و مثل او و بهیچ وجه
شب چیزی نخورند و آب بر بالای جلاب منضج نخورند
اقل مرتبه چهار ساعت و اگر محتاج بآب شوند آب را

سرد کرده بخورند اما در صفراوی که بنابر ضرورت جایز است ای
و این روش که نوشته شده جلاب روز منضج است اما روز
که جلاب با سرد اروج یا حب ایارج خورده باشند آنروز
بهیچ وجه من الوجوه نخورند که ضرر بسیار دارد و دران روز
تشنگی غالب شود دلیل نقی است و اگر بسیار حرکت کنند
و دغدغه آزار باشد آب سرد بنوشند در زمان باشند
و اگر دارد در حرکت نیاید ناچار آب گرم تجرع کنند
و اگر گلاب گرم کرده بنوشند بهتر است یاری دهد در دفع اسباب
بدانکه نشان دادن جلاب در اصحاگاه اندرین مردم
تندرست بجهیدن اعضاء و درد پشت و کمر و درد زانو
پدید آید بباید دانست که او را بداروی مسهل حاجت است

نقار تام

واخلاط میل بسوی پایین دارد و اندر تابستان آخر شب
باید خورد و وقتی باید خورد که با دشتمال آید جلاب که در صفرا
دهند اقلش چهار روز و اکثر آن هفت روز نادرا تا چهارده
روز میکشد و در بلغم اقلش یازده روز و اکثر آن بیست و
یک روز و گاهی تا چهل روز میکشد و در سودا اقلش چهل
روز میکشد و میانه سه ماه و اکثر آن هفت ماه نیز میکشد
فصل ششم در طریق دادن جلاب صفراوی روز اول
بنفشه کاسنی پوست بیخ کاسنی رازیانه پوست بیخ رازیانه
از هر کدام دو مثقال زرشک منقی ۳م عناب ۲۰ دانه
سپستان ۲۰ دانه جوشانیده صاف با قند بنوشند بعد
غذا برنج و نخود با جوان مرغ و زیره و دارچینی اخر روز قند

عرق بیدمشک عرق کاسنی تخم شربتی و ان تخمیست مثل تخم ریحان
میشود یا تکمو یا اسبغول بنوشند روز دوم بنفشه کاسنی
پوست بیخ کاسنی رازیانه بیخ پوست رازیانه اصل السوس
تخم کشوث مکد ۲م منقی ۲۰ دانه زرشک ۲م عناب
۲۰ دانه سپستان ۲۰ دانه جوشانیده صاف کرده با گلقند
حل کرده بنوشند غذا معمول اند کو شربت آخر روز بر قرار
روز سیوم شاهتره ۳م آلو سیاه ۱۰ دانه تمر هندی ۱ تولد
این سه جز اضافه بروز دوم نموده جوشانیده صاف
کرده با ترنجبین بیاشامند غذا موافق شربت آخر روز
بدستور گلاب زیاده سازند روز چهارم سنامکی ۵م
گل سرخ هلیله کابلی ترس این چهار دارو براجزای روز سیوم
۳م ۳م ۳م ۳م

از ده جوشانیده بنوشند و اگر هوا گرم باشد خیسانیده صاف
نموده با ده مثقال ترنجبین و ده مثقال شیرخشت حل نموده
بیاشامند شربت قند ده مثقال عرق بیدمشک روز گلاب
و تخم شربتی آخر روز بنوشند غذا بدستور و درین روز تا ظهر
طعام و شراب نخورند و صبر کنند اگر عمل خوب کرد که بدن
پاک شد احتیاج مسهل ندارد و اگر تمام دفع نشده و خلط
باقی مانده سه روز از منضجات که در روز اول و دوم
و سیوم نوشیده شده بدهند با تصرف و حدس طبیب
آنچه داند زیاده سازد که مناسب و لایق داند و اگر در بدن
خلط عظیم فاسد باشد روز هشتم این حب بدهند محموده
یکدانگ غاریقون دو دانگ صبر سقوطری نیم مثقال

پوست هلیله زرد دانگ گلسرخ دانگ رازیانه مصطکی
یکدانگ کوفته و بیخته آب رازیانه یا گلاب حب سازند
و سحر فرو برند و از عقب آن جلاب نروند و از پی
آن این جلاب روز مسهل بنوشند بنفشه ۲درم سناء مکی
۵ درم گلسرخ ۳درم کاسنی ۲درم رازیانه ۲درم شاهتره ۲درم
هلیله زرد تخم کشوث اصل السوس یکدرم الو سیاه ۵
۱۰دانه تمر هندی ۱۰درم زرشک ۳درم سپستان ۱۰دانه و آن
خوبانیت عناب ۱۰دانه سپستان ۲۰دانه جوشانیده
صاف کرده با ترنجبین ۱۰درم شیرخشت ۲درم بیاشامند
و تا ظهر طعام و شراب نخورند و شربت افروز و غذا
بدستور و اگر احتیاج بحب باشد سر دارد بدهند چه سر دارو

اگر در بدن فرط بلغم بسیار باشد
قدری حب موصوف لشرب بنفشه
سحر اول بخورند بعده جلاب دستور
بنوشند

کم روز تر از حب سنا ص غاریقون و دو دانگ محموده
دانگ با جلابی بود که در یک قاشق آمیخته بنوشند

فصل هفتم در طریق دادن جلاب بلغم را روز اول
بنفشه ۲درم رازیانه ۲درم کاسنی گاوزبان شاهتره پوست
بیخ بادیان یکدرم و مثقال عناب ۲۰دانه سپستان ۲۰دانه
جوشانیده صاف کرده با قند بیاشامند غذا نخود آب
یا گوشت مرغ جوان یا گوشت تغلی که گوسفند یکساله باشد
با زیره و دارچینی و زعفران آخور روز قند سفید
گلاب عرق رازیانه تخم بالنگو بنوشند روز دوم
افسنتین بیخ کرفس بر روز اول اضافه کرده جوشانیده
بنوشند و بالا آن گلقند یک تولچه بخورند غذا و شربت

هر روز بدستور اندک گلاب اضافه نمایند روز سیوم
اسطوخودوس تخم کرفس از هر دو دو مثقال بر روز دوم
افزوده جوشانیده صاف نموده با گلقند آمیخته بنوشند
غذا و شراب بدستور روز چهارم بسفایج فستقی قنطوریون
دقیق یکدرم دو مثقال سنای ده دانه بر روز سیوم افزوده بجوشانند
صاف نموده ترنجبین حل کرده بیاشامند غذا و شراب
بدستور روز پنجم بادآورد روز چهارم گل سرخ هلیله
کابلی یکدرم دو مثقال جوشانیده صاف نموده با گلقند
حل کرده بیاشامند غذا و شربت بدستور روز ششم
بنفشه کاسنی رازیانه گاوزبان بالنگو اسطوخودوس
بسفایج فستقی پوست هلیله کابلی افسنتین تخم کرفس

پوست بیخ کرفس گلسرخ از هر یک دو مثقال عناب
بیست دانه سپستان سی دانه جوشانیده و صاف نموده
با گلقند حل کرده بیاشامند غذا و شربت افروز بدستور
روز هفتم سنای مکی پنج مثقال بنفشه گلسرخ کاسنی رازیانه
گاوزبان افتیمون ورکتان بسته بسفایج فستقی
پوست هلیله کابلی افسنتین تخم کرفس اذخر منقی از هر یک
دو مثقال عناب بیست دانه سپستان سی دانه جوشانیده
صاف نموده با ترنجبین و شیرخشت از هر یک ده مثقال
حل کرده بیاشامند غذا و شراب افروز بدستور اما
بعد از ظهر بخورند بدانکه روزی که بیمار را سنا بدهند
دران روز زبان نان ندهند که بالخاصیت سنا بدنان

باهم جمع شوند و همچنین با کاسنی یک جا نمی توان کرد بواسطه
آنکه اورام اطراف و تهیج رو بهم میرسانند روز هشتم ٨
روز استراحت بود شربت بالنگو هفت مثقال شربت
انار شیرین مثلث عرق بادیان ده مثقال گلاب هفت مثقال
بنوشند غذا بدستور روز نهم کاسنی رازیانه گاوزبان
شاهتره افتیمون قنطوریون وحشی از هریک دو مثقال
مویز منقی عناب هفت دانه سپستان سی دانه
جوشانیده صاف نموده با گلقند حل کرده بنوشند
غذا و شربت بدستور روز دهم بنفشه بسفایج فستقی
پوست بیخ کرفس را اضافه نموده جوشانیده بنوشند
و گلقند بالا بکار برند غذا و شربت بدستور روز یازدهم

حبی بدهد حب محموده دانگ غاریقون دو دانگ
تربد نیم مثقال صبر نیم مثقال مصطکی نیم دانگ رازیانه دو دانگ
گلسرخ دو مثقال و افتیمون از هریک نیم دانگ کوفته
و بیخته با آب رازیانه حب سازند و شب خورده بخوابند و
بروند و از عقب آن جلابی از سنامکی پنج مثقال
بنفشه گلسرخ پوست بیخ کرفس کاسنی رازیانه شاهتره
اسطوخودوس بسفایج فستقی افتیمون در کتان بسته
تخم کرفس پوست بیخ کرفس از هریک دو مثقال عناب ۲ دانه
سپستان ۲۳ دانه جوشانیده صاف نمایند ترنجبین ده مثقال
شیرخشت ده مثقال حل کرده بیاشامند غذا و شربت
افروز بدستور اما ظهر هیچ طعامی نخورد و اگر دیر عمل کند

روغن گلسرخ روغن بابونه زهره گاو نیم گرم بر شکم بمالند
و از آب چرب نخود آب یک پیاله نیم گرم بنوشند و شیاف
از بوره ارمنی و صابون از هریک یک مثقال شکر سرخ سه
مثقال سنامکی دو مثقال نمک گل خطمی بنفشه از هریک
مثقال کوفته شیاف سازند و استعمال کنند و یا شیاف
خیار شنبر و اگر احتیاج بحب باشد سر دارو بدهند حب آن
غاریقون نیم مثقال تربد نیم مثقال محموده دانگ با جلاب
مذکور بیاشامند و رساله اول تا بقی رفع شود فصل ششم
در طریق دادن جلاب سودا را روز اول بنفشه کاسنی
رازیانه گاوزبان شاهتره تخم کشوث منقی از هرکدام
دو مثقال عناب هفت دانه سپستان سی دانه جوشانیده

با قند سفید ده مثقال بیاشامند غذای نخوداب بگوشت
مرغ جوان با زیره و زعفران و دارچینی افروز قند سفید
عرق بید مشک ده مثقال گلاب هفت مثقال تخم بالنگو
دو مثقال بنوشند روز دوم پوست بیخ رازیانه اضافه
نموده بجوشانند و صاف نموده با گلقند حل کرده بیاشامند
غذا و شراب افروز بدستور روز سیوم اسطوخودوس
دو مثقال تخم کرفس پوست بیخ کرفس از هر دو دو مثقال
اضافه نموده بجوشانند و صاف کرده با جبره بنفشه ده
مثقال حل کرده بیاشامند غذا و شربت افروز بدستور
روز چهارم اسطوخودوس بسفایج فستقی پوست هلیله کابلی
تخم کشوث از هریک دو مثقال منقی ده مثقال اضافه نموده

باگلقند حل کرده بیاشامند غذا و شربت آخوروز بدستور
اما در غذا اشتره جکدانه اضافه کنند روز پنجم قنطوریون
دقیق دو مثقال اضافه نموده با خمیره بنفشه ده مثقال
گلقند ده مثقال حل کرده بنوشند و غذا و شربت آخروز
بدستور روز ششم افتیمون در کتان بسته سه مثقال
اضافه نموده بجوشانند و بطریق روز دیگر عمل آرند و در هفتم
اگر در قاروره نضجی باشد این مسهل بدهند سنا مکی پنج مثقال
بسفایج فستقی پوست هلیله کابلی تخم کرفس پوست بیخ کرفس
قنطوریون دقیق از هر یک دو مثقال افتیمون سه مثقال
در کتان بسته گل سرخ بر وزاول اضافه نموده بجوشانند
و صاف نموده با ترنجبین و شیرخشت از هر دو ده مثقال

حل نموده

حل نموده بیاشامند غذا و شربت آخوروز بدستور
سردار و محموده دانگ غاریقون دو دانگ
بانضج بهتر آن اضافه نمایند روز ششم استراحت کنند
شربت بالنگو و شربت انار شیرین عرق بید مشک گلاب
بالنگو از هر کدام دو مثقال بیاشامند آخوروز غذا بدستور
روز نهم اسطوخودوس بسفایج فستقی پوست بیخ کرفس
از هر کدام دو مثقال منقی پانزده مثقال بر وزاول اضافه
نموده با گلقند ده مثقال بیاشامند غذا و شربت
آخوروز بدستور روز دهم اسطوخودوس بسفایج
فستقی پوست بیخ کرفس افتیمون از هر کدام دو مثقال
پوست هلیله کابلی قنطوریون دقیق از هر کدام دو مثقال

بر وزاول اضافه نموده بجوشانند و صاف نموده با خمیره
بنفشه ده مثقال بیاشامند و شربت آخوروز بدستور
و همچنین بهمان ترتیب منضج میدهند تا نضج تمام در قاروره
پیدا شود بعد از آن حب دهند بدین صفت صبر سقوطری
نیم مثقال غاریقون دو دانگ محموده دانگ تربد
نیم مثقال شحم حنظل نیم دانگ [illegible] دو دانگ مصطکی
دو دانگ انیسون دانگ گل سرخ دانگ مقل دانگ
کتیرا نیم دانگ کوفته و بیخته حب سازند وقت نیم شب
بخورند اگر هوا مایل بگرمی باشد و وقت معتدل بود سحر
بخورند و از پی آن جلاب ارسنا مکی پنج مثقال گل سرخ سه
مثقال بنفشه رازیانه گاوزبان اسطوخودوس بسفایج فستقی

از هر کدام

پوست هلیله کابلی از هر کدام دو مثقال افتیمون در کتان بسته
سه مثقال منقی ده مثقال عناب سپستان بیست دانه
بجوشانند و صاف نموده با ترنجبین ده مثقال شیرخشت
ده مثقال یا جلاب حل کرده بیاشامند غذا و شربت آخوروز
بدستور و چون عمل دیگر کنند روغنها مالند و شیاف
عمل نمایند باب چهارم در آنکه اسهال را کی باز باید داشت
و تدارک و علاجهای بد که در استفراغ پدید آید و اندر
باز داشتن اسهال چون افراط کند و علاج وارد های
مسهل که کار نکند در آن چهار فصل است فصل اول
اندر آنکه اسهال را کی باز باید داشت بدانکه هرگاه
وارد تمام استفراغ گردد تشنگی پدید آید وقت باز داشتن

اسهال آید و هر گاه که تشنگی پدید نیامده باشد اگر چه داروی
کار بسیار کند هنوز نباید ترسید و باز نباید داشت و نباید
داشت که تشنگی از پس دارو پدید آید همه را سبب
استفراغ نباشد لیکن بعضی را سبب گرمی و خشکی
معده و جگر باشد و بعضی را سبب گرمی و تری
دارو باشد و بعضی را سبب حرکت خلط صفراوی
پس هر جا که تشنگی پدید آید این اسباب ها را نگاه
باید کرد و گاه که تشنگی سخت شود و اسهال باندازه
شده باشد واجب بود تدبیر باز داشتن آن
و بدانکه هر گاه دارو خلط را که بدو تعلق دارد استفراغ
تمام کرد و استفراغ خلطی دیگر آغاز کرد و در حال باز باید داشت

مثلاً اگر داروی از برای استفراغ صفرا خورده است استفراغ
کرد و اسهال بلغم آغاز کرد باز باید داشت که افراط میکند
دارو بعد از آنکه صفرا و بلغم را راند و کار بسودا رسید افراط
از حد گذشته باشد و چون کار باسهال خون رسد خطرناک
بود و بباید دانست که هر گاه دارو خورده شود که تعلق
باستفراغ خلطی دارد بحکمت الخلط را بیارد و اگر هنوز
دارو مانده باشد خلطی دیگر را آهنگ حرکت بجنباند
و استفراغ کردن گیرد مثلاً اگر داروی باشد که بدو استفراغ
سودا تعلق دارد بحکمت استفراغ سودا کند پس استفراغ
صفرا پس استفراغ بلغم پس استفراغ خون اگر چه خون
از بلغم و سودا رقیق تر است از بد کار تبارک و تعالی

اندر تن مردم این قوت نهاده است که خود را نگاه دارد و
زنده دارد از بهر آنکه حاجت بدان بیشتر است و غذای رسیدنی است
و تن بدان بر پاست و هر گاه که دارو قوت طبیعت را ضعیف
کند و بر وی قهر کند و چون از وی بستاند کاری با خطر باشد
بدین سبب نگاه داشتن قوت اندر استفراغها اهم تر از استفراغ
باید دانست از بهر آنکه هر گاه که باستفراغ حاجت باید و قوت
ضعیف باشد و یا بسبب استفراغ ضعیف شده باشد
مضرت ضعیفی قوت بیش از مضرت آن خلط باشد که استفراغ
آن میکند پس هر گاه که ضعف پدید آید اندر حال استفراغ
باز باید داشت اگر چه هنوز از خلط بسیار مانده باشد و هر گاه
که ضعف پدیدار نشود استفراغ تمام باید کرد فصل دوم

اندر تدارک و علاج حالهای بد که در استفراغ پدید آید
هر گاه که داروی مسهل استفراغ تمام کند و از پس آن فواق
پدید آید اسپغول اندر روغن گل و آب سرد بزنند و بدهند
و اطراف بر دوال یا نوار ببندند و داروهای عطسه آرنده
در بینی بدهند و هر گاه که سوزش و حرارت پدید آید
لعاب اسپغول لعاب بهدانه با روغن گل یا روغن بادام
یا روغن کدو بهم بزنند و هر ساعت میخورانند و هر گاه
که از خوردن دارو زحیر و رنجها تولد کنند هم بدین لعابهای
مذکور و روغنها و پیه گرده و روغن کنجد تازه هر کدام باشد
تسکین کنند و پس از آنکه چند کرت از این لعابها و روغنها
خورده باشد اندکی سرکه با آب سرد آمیخته بخورانند در پوند صینی

داروی قوت است هر گاه که از خوردن او رنجی پدید آید رب آبی
و رب سیب بخورند و بآب سرد غسل کنند و آب سرد بر سر همی زنند
و از خوردن فرفیون نیز سوزش و تاسه و ضعف و تشنگی
پدید آید روغن گاو و مسکه و لعابها و روغنها و گلاب سرد
کرده و گشنکاب یا روغن بادام و صمغ عربی هر کدام باشد
باید داد و آب سیب و آب انار و شوربای مرغ فربه سمین
سود دارد و از افراط فرفیون را گشنکاب و روغن گل
و صمغ عربی و گل ارمنی بار توان داشت و صندل و گلاب
و کافور همی باید داد و می بویند و هر گاه که از پس دارو
مسهل قی خون بر آید شراب انگوری با شیر و تازه بیاید
چنانکه شیر فزون تر باشد و میخورند تا مضرت دارو زایل

گردد و پیاز بسرکه پرورده منش گشتن را که از دارو ها
تولد کند باز دارد و چون مسهل بخورند و عمل نکند و درد
دیار و سر و پا منش گشتن و تاسه بهم کشیدن معده
و سستی پدید آید شیافی نرم حقنه شکم و دو دانگ و
مثقال مصطکی سوده با آب خوردن معده را قوی کرد اند
دوا دو را در عمل آرد و یاری دهد بسیار بود که ضربی قابض
چون آبی و سیب معده را قوت دهد و منش گشتن
باز دارد و دارو را بقوت معده مایل سازد و بعمل در آرد
و جالینوس میگوید که شخصی را سقمونیا دادند شانزده ساعت
استفراغ نکرد پس او اندر معده خویش دریافت که گویا
میکشند و میفشارند و گونه او زرد شد فرمودم که تا میوه

دادند در حال آن وحشت زایل شد و استفراغ پیدا کرد
و سبب آن بود که دارو در فم معده مانده بود و اخلاط را
بدانجا میکشد و میوه قابض فم معده را تقویت کرد
و فراهم آورده بقعر راند و دارو را فرو فرستاد و هر گاه
این تدابیر نافع نباید و تمدد پیدا شود و چشمان بیرون
خیزد و دارو حرکت بسوی بالا کند و غثیان شود
و چشمها بیرون خیزد و خیری بر نیاید و در اعضا ضیقی
پدید آید البته فصد باید کرد و اگر این اعراض نباشد
و دارو قوی بود نیز فصد لازم باشد و اگر چه بعد از
۳ روز باشد زیرا که اخلاط حرکت کرده اند بیم
آن بود که بعضوی ریزد و سبب ریش شود یا اماس

شود و با عضای رئیسه مضرتی رساند و در غیر مسهل قوی تعدیل
مزاج کافی است و احتیاج بتحریک و فصد نباشد مگر آنکه
حمی شود که آن هنگام فصد لازم بود و اگر دارو از معده
بدین طریق فرو نزود و میل بر آمدن کند بقی معده را پاک
باید کرد و چون دارو دیر و اثر آید تخفیف در جماع را ال
کرم خورد و یا نمک آب و علامت گذشتن دارو از
معده آنست که هیچ گرانی نکند و تاسه و سوزش دل نباشد
و آروغ بوی دارو ندهد و اگر قی و اسهال هر دو افتند
هیچکدام را منع نباید کرد مگر آنجا که از افراط یکی بیمی باشد
و اگر بعد از اسهال فواق پدید آید و خون آمدن گیرد
باز هر حیوانی چهار جو بروغن گاو نافع آید و بالجمله روغن گاو

ومسکه ولبنیات در بازداشتن حضرت حدت دارد
ومنع عمل عظیم نافع آید هم بخوردن وهم بمالیدن بر شکم
ودست وپای ودر دفع سوزش وتماسه وضعف
وتشنگی این روغنها ولعابها وکشکاب بروغن چرب
کرده وآب آبی وآب سیب وآب انار در رشک
وسماق وشوربای مرغ چرب فربه وتجرع آب سرد
ونشستن در آن سبب است فصل سیوم اندر باز
داشتن افراط اسهال که از داروی یعنی داروی
مسهل بهم رسد بدانکه هرگاه که داروی مسهل داده
فی افراط کند دستها را از بن بغل وپایها را از بن ران
بطلبها یا بنوار باریک بپیچند وآغاز پیچیدن از بن

ران باید داد

ران باید کرد و باید پیچیده پیچیده فرود آوردن تا سر دست
وسر قدم وتریاق فاروق با فلونیا باید دادن اگر ممکن
باشد ودیگر پا به باید برد تا عرق کند وباب گرم در زیر دا
او باید نهاد وخاصه سوی پشت وپارچه دو ته کرده بر سر
گرفت وسر از جیب برون کرد تا بخارات مدد اندر
گردد وعرق بیاید وهرگاه که عرق افراط کند شراب سیب
وشراب آبی وشراب انار با طباشیر می باید داد وآب
وآب مورد وتر اندر اندامها می باید مالید خاصه اندر
دکافور وگلاب وصندل می باید بوییدن ضماد واسهال
صفت آن پست جو آب آبی آب مورد وگلنار طباشیر
خرنوب نبطی ضماد ساخته بر معده بنهد سخت

ضماد جهت حبس اسهال

صواب باشد وهوای خانه معتدل کند از بهر آنکه هوای
گرم تحلیل کند وضعف آرد وهوای سرد اخلاط را بماند و
تن را باز گرداند واسهال زیادت کند ولقمه چند نان
اندر آب انار ترش تر کنند وبدهند وپس از آن اندک
کاک وآن قسمی از نان است سوده اندر شراب انگوری
تر کنند وقاشقی چند از آن بخورد صواب باشد وپست جو
یعنی آرد جو با اندکی تخم خشخاش سوده نیک باشد وشیر
تازه جوشانیده چندانکه لختی آب آن کم شود وسوده
بوسط آنکه او قوت تیزی دارد وانار دانه سوزن
منشاند لیکن اگر حرارتی بافراط تولد کند تیز نشاید داد
وهرگاه مزاج سخت گرم باشد اسبغول بریان کرده صمغ عربی

بریان کرده

بریان کرده وگل ارمنی هر یک بروغن گل چرب کرده برشته
سرشته با رب سیب یا شراب مورد بدهند واندر
باز داشتن تیزی دارد ار زود ها مسکه وروغن گاو
سخت نافع باشد واندر صر که برده رسد غذای او
از خدر وسس وآن گندم صحرایی است که در روم می شود وبرها
وماردان نافع بود وچون اندکی بیش آید سماق داخل
کنند ونان اندر شراب قابض یعنی شراب زمخت
دو دی با ضخت واز میوه های آبی وزعرور مناسب بود
وآب سرد هم بخورد واگر اسهال باز نایستد اطراف او را
بطریقی که مذکور شد بر بندند واین دارو با بکار دارند
وگاه فلونیا وتریاق الطین وقرص عشا وان مرکبست

در شکم دادن و ضماد و قابض بر معده مالیدن و حب الرشاد
بریان کرده سه درم در دوغ گاو جوشانیده چندانکه سطبر شود
دادن نیز مجرب است و محرور را آنچه در تب مناسب باشد و آنچه
در خون بر آمدن مناسب بود نافع بود و تعریق یعنی عرق
کردن و آب گرم با فواکه خوردن و بوییدن عطرهای خنک
و معتدل نیکو آید و افراط اسهال حب السلاطین را که بهندی
جیپال گوته گویند خوردن بلا و حرب مجرب است
نیز نافع بود جالینوس میگوید مردی را سقمونیا داد بدین
استفراغ تمام کرد بعد از دو روز سوزش و دردی در روده
او پدید آید و هر گاه تقاضا کردی ثفل بسیار بیرون آمدی
چون در حال او نیک نظر کردم و تفحص بواجبی نمودم مرد

بود و به

بود قولنج و هر نوع دواهای مسهل خورده بود و روده‌های (او)
او ضعیف شده چون سقمونیا خورد روده او از حد خراشیده
شد و فضلها که اندر تن او بود چون روده‌ها را ضعیف
و سوده یافته بود زود در ره بدانجا نهادند و هر گاه فضلات
جمع شدی روده را برنجانیدی و دفع شدی بفرمودم
تا غذای او را از خندروس و نار دان ساختند لختی
کمتر شد پس از آن سماق نیز فرمودم تا روده‌ها را قوی کند
و نان اندر شراب قابض خوردن فرمودم و از میوه‌ها زرد و در
و آبی بدادم اندر مدتی اندک از آن رنج بکلی خلاصی
یافت و بدانکه بسیار دوا بود که چون فعل خود تمام کند
بایستد و اگر دوا فعل خود تمام کرد و هنوز عمل کند و خواب

و تشنگی پیدا نشده باشد نباید ترسید و منع اسهال نکند
مگر آنکه دوا اسهال غیر مطلوب بر دارد و دو (بستن)
و اگر مضطر شوند جو دوا را با دوغ گاو و یا با زهر صوانی
با دوغ گاو مجرب است و جشکه با ماست فصل چهارم
در علاج آنکه داروها کار نکند هر گاه که دارو کار نکند
ناف پیچیدن گیرد و تشنگی و صداع و تاسه و خواستن
بازدن آید و هر گاه این حالتها پدید آید در حال حقنه
باید کردن و شیاف نیز بکار دارد تا استفراغ کند
و دو مثقال مصطکی سوده با آب گرم بخورد تا فم معده را
قوت کند و دارو را دفع نماید و بسیار باشد که چیزی
قابض چون آبی و سیب بخورند تا فم معده را قوت کنند

و دارو را

و دارو را دفع نماید و هر گاه که تدبیرها سود نکند و درد چشم
انتفاخ بهم رسانده دارو حرکت نشوی بالا کند چیزی
بر نیاید چرا که در حال فصد کند علاجی نیست و اگر دارد
هیچ اثر نکند البته فصد باید کرد اگرچه بعد از دو روز باشد
هم صواب بود از بهر آنکه بیم آن باشد که اخلاط حرکت
کنند و بعضوی از اعضای رئیسه بریزد و بسیار باشد
که داروی مسهل دیر اندر کار آید شربتی که دارو را زیر فتق
تر کند یا اخلاط را چون ماء العسل گرم یا آب گرم نمک
اندر افکنده و شور کرده بدهند تا دارو را اندر کار آرد
و هر گاه این علاج نه اثر بخشد تدبیر حقنه و شیاف کند
و هر گاه مسهل از معده فرو نرود و این تدبیر سود ندارد

در بحرانها پدید آید تدبیر قی باید چنانکه ممکن گردد تا معده
از دارو پاک شود و از پس قی جلاب و آب سرد باید
خورد و مراد از جلاب درین محل شربت مصری و قند
و گلاب است **باب پنجم** در آنکه داروی مسهل با اهل تنعم
چگونه دهند و همچون دادن جلاب بکودکان و پیران
و ضعیف خواران چون افیونی و بنگی و شرابی و داد
جلاب مردم زخمی و آنک قی کند که تب دارند و دادن
جلاب بحامل و در ان شش فصل است **فصل اول**
داروی مسهل که از بهر اهل تنعم دهند رب هلیله رب
تربد سازد طریق ساختن رب هلیله کوفته در شیشه
کنند و آب بر کنند و در آفتاب دارند و بجنبانند انرا هر روز

باب تم

با شیر او حل شود پس آن آب را بیرون آورده بنشیز کنند
و از گرد نگاه داشته در آفتاب خشک کنند آن چیزی
شود مانند صبر اندک سازد کار بسیار کند مقدار شربت
آن از دو درم تا سه درم است و گاه اندکی از سقمونیا
و یار کنند قوی تر باشد و هم بدین طریق از تربد رب
سازند و قوت آن نزدیک بقوت سقمونیا شود
با خانید سرشته بدهند اسهال قوی کند و مزه دارد
از رو نباید و این سخن از محمد ذکریا است و نیز او میگوید
که من از شحم حنظل رب کردم هم بدین طریق با هوناد ام
و کثیرا و شکر سرشتم و بداد ام کراهت دارد و درد
و اسهال بلغم بقوت بکند و دو چشم و سر را سود دا

و از افیون و بنگ بحر بدین طریق بسازند اندر غذاها
اینها را بر جهت طبیعت توان کرد یعنی غذا را چون
خواهند بخورند ان ادویه را با شیره تناول نمایند و اگر
اندکی سقمونیا در کشکاب حل کنند استفراغ کند لیکن
نباشد مگر ضرر شود بکار دارند و گاه بجلاب یعنی شربت
قند سقمونیا را دهند آنکه اهل تنعم و کسانی را که از دارو
گریزان باشند علاج بغذاهای دوائی باید کرد و بحکم خوردن
و بطلا و شیاف اسهال باید کرد و بعد از دارو خوردن آنکه
کراهت داشته باشد سداب و پودنه و کرفس و به
و گل خراسانی هر کدام باشد ببوید که گلاب چکانیده
می بوید و اگر از منش گشتن ایمن نباشد بازوها ببندد

بیم فی بقی

و چیزی قابض چون آبی یا گل سوری اندکی بمزد و بیفکند
و حب را اندر جلاب گلاب دارد که قوام او سخت باشد
پیچیده فرو برد و همچنین با عسل و اگر محرور باشد رب آبی
دهند و ان چنان باشد که دوغ ترش در جای خشک
بنهند یک شب بامداد آب زرد صافی بر سر او آمده
باشد و غلیظ راسب شده آن اب را با رب آبی بنشت
و او تسکین حرارت کند و اگر بیشتر خورده شود طبع اجابت
کند خاصه اگر اندکی سقمونیا اندر وی حل کنند و اگر سقمونیا
اندر آب زردالوی خشک یا در آب تمر هندی یا در
شراب الو یا اندر آب انار یا در جلاب حل کنند روا باشد
صفت داروی که کراهیت ندارد الو را بسیار دهد

و یک شب اندر جلابی نهند که اندر وی سقمونیا موافق
شربت و صد رس طبیب حل کرده باشند بامداد آن جلاب
بخورد و از آن الونیز دانه چند بکار برند طبع اجابت
کند و هیچ کراهیت طعم ندارد و نداشته باشد صفت
داروی ترید که کراهیت ندارد ترید نیم کوفته یک
شربت اندر صد درم آب بجوشانند چون به پنجاه درم
رسد اندک سقمونیا در وی حل کنند و شکر در وی افکنند
تا شیرین شود پس آبی یا سیب پاره کرده اندر وی
یک شب نهند و بامداد آبی و سیب بیشتر ه قند زده بخورد
صفرا و رطوبت لثمی استفراغ کند اما شیرین و ترش را
که با تخم آن ادراک کوفته باشند و فشرده و شکر اندکی در وی حل

کند مسهلی لطیف است لیکن کسی را که اندر حلق و سینه درد
و درشتی باشد نشاید مسهلی لطیف که تن را گرم کند و تشنه
و سقط نکند صفت آن سقمونیا یکدرم مغز تخم خیار و مغز تخم
کدو از هر یکی نیم درم رب السوس یکدرم ترنگبین دو درم و نیم
سقمونیا با مغز تخمها یکی سوده و آب آبی ترش صافی در
ترنگبین کنند چندانکه او را بپوشد و با آتش نرم بجوشانند
تا بقوام عسلی شود و تخمها و سقمونیا در وی حل کنند و شربت
این جمله دوازده درم شربت سبک و شربتش شربت معتدلی
باشد ص حب مسهل که اندر تبهای خونی و صفراوی
توان داد گل سرخ طباشیر از هر یکی نیم درم عصاره
زرشک درم سقمونیا مشوی دانگی صندل سفید

دانگی کافور اگر حاجت باشد بیشتر مشوی و کمترین حب ای
پاک کلشنی حب کنند جمله یک شربت باشد گوارش عود مسهل آن
ص آن رب سیب سه درم ترید یکدرم و نیم سقمونیا مشوی
نیم درم مصطکی نیم درم عود خام نیم درم جمله یک شربت
باشد طبع نرم کند و معده را قوی کند تا لطف مسهل
و آن علو منیت ص آن ترنگبین که اخته و پالوده
بقوام آورده نیم من سقمونیا مشوی مثقال اندر پاتیله
با آتش نرم تا لطف کند و سفیده بیضه مرغ بر او افکنند چنانچه
رسم است مقدار یک وقیه شربتی سبک باشد ایضا
ترنگبین بگلاب و آب آبی گداخته و اگر تشنگی حرارت
باب عنوره گدازند مطبوخی مسهل غذا و نذر بلکه را سود دارد

بنفشه پنج درم بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته ده درم اندر یکمن آب
تر کنند یک شب پس با آتش نرم بجوشانند تا به نیمه باز آید و بپالایند
و بیست درم ترنگبین در وی حل کرده بپالایند یک شربت باشد
ص مسهل که تندرست را بهر نگاه داشتن تندرستی
هر وقتی که شاید بکار دارد ص آن بگیرند صمغ حب الخضرا
و آنرا علک البطم گویند از صمغ او مقدار درمی تا دو درم
یا مقدار دو دانگ تا چهار دانگ سقمونیا نیم بنهند بخورند
طبع اجابت کند مسهل تندرست که تندرستی را نگاه دارد
مغز تخم معصفر چهار درم افتیمون نیم درم مغز بادام چهار
درم بکوبند و با ترنگبین بسرشند مسهل مصطکی لطیف است
ص مصطکی مثقال شکر دو مثقال هر دو را بساید



وقت خواب باب سرد بخورد بخسپید بامداد طبع نرم کند
و معده را سود دارد و یکی پیش از طعام ده دانه انجیر خشک
بخورد طبع را نرم کند محمد ذکریا گوید غایه نیم برشت پیش از طعام
طبع نرم کند و آشامیدن روغن بنفشه خشک را اخراج کند
فصل دوم در دادن جلاب بکودکان و پیران هر انکه
دارو ی کار ضیا بچه بکودکان نتوان داد همچنین به پیران
نیز نمی توان داد لیکن اگر بدان محتاج شود و ضرر درگذرد
شربتهای ملین دهد اگر بدان کار تمام نشود شربتهای
مسهل که قوی نباشد بدهد یا حب مسهل که قوی نباشد بدهد
اما ایارجات مناسب است در کودکان اول اگر تواند
شیاف و فتل طبع را نرم کند و همچنین در پیران

دگاه بطلاها مسهل علاج کنند و در پیران بهترین
علاج حقنه است بواسطه انکه ضعف و بیهوشی نمی آرد
و در کودکان شیرخشت و ترنجبین و خیارشنبر مناسب است
و همچنین در پیران و در اطفال ریوند چینی و غاریقون
مناسب تمام دارد و از مرکبات جهة کودکان قرص
طباشیر نرم و خمیره بنفشه و معجون بنفشه و لعوق بنفشه
و شربت بنفشه و لعوق خیارشنبر مناسب است و در پیران
ایارجات چون ایارج جالینوس و ایارج فیقرا و دواء
المسک تلخ و ایارج روفس مناسب بود اما شربت را
کمتر دهد و برای پیران بهترین دارو انجیر است که بقوام
کوفته بخوردن دهند فصل سیوم در دادن جلاب

بکسانی که عادت بخوردن کیف دارند چون افیون
و شراب و بنگ اگر محتاج مسهل شوند در بنگی و شرابی
و بنگی را خوردن بنگ بوقت دیگر اندازند و ان بنگ را
بروغن بادام چرب کرده بخورانند و یا روغن گاو تا یبوست
و قبض ادرا دفع کند و در شرابی معتاد شراب را کمتر کشند
و اگر کم کردن ممکن نباشد با شراب آب یا عرق بید مشک
یا گلاب آمیخته ممزوج نموده بخورانند و در بلغمی و سوداوی
خود شراب تنها بر اسهال منضج است بشرط انکه در ایام
منضج در میان روز یک پیاله که بوزن یک رطل باشد
بنوشند و همچنین میان شب این در شراب انگوری است
اما عرق ماءالشعیر یا شراب انگوری بیاید نه عرق را الکل

یا آب نرم کند و اگر دایم الخمر بود بقدری که تواند کم کند
اما در افیونی اگر آن شخص افیون یکبار میخورد انجا بسیار
سهل و آسان تر است همچنین در ان کسانی که دو بار میخورند
بواسطه انکه وقت را نگردانند و در انکه افیون سه بار میخورد
بسیار مشکل است مگر انکه بحقنه نرم علاج کنند و در افیون
مصلحات و منضجات داخل کنند با مقویات قلب و معده
مثل زعفران و تخم کرفس و ریوند چینی و مصطکی و دارچینی و قرنفل
و مثل این و یک ترکیب فلونیا که مسهل است در کتاب
قرابادین لحی مذکور است و در کتاب دیگر دیده نشد
ان فلونیای مسهل بدهند چون مسهل قتل و دواء المسک
تلخ و ایارجات و حبها بخوردن بدهند وقت افیون

بکر وانند تجدید اگر ضعف آورد بلکه همین که سه چهار
دست بر آید افیون بخورد تا ضعف نیارد و به چهار
دفعه دفع مواد نماید و برای نرمی شکم افیونی بهتر
از ده دانه انجیر که دو قاشق عسل را شربت کرده و را
خیس نیده باشند فصل چهارم در دادن جلاب
بمردمی که زخمی باشد اگر زخم بر سر باشد و حاجت بمسهل
شود هیچ علاجی او را بهتر از حقنه و شیاف نیست و اگر
زخم در شکم و پشت باشد آنجا مسهل دادن سخت
دشوار است مگر محتاج باشند و ضرور شود آنجا بغیر [illegible]
علاج نیست و طلاها که مسهل باشند بسیار مناسب است
و اگر زخم در اعضاء اسافل باشد او را مسهلات نرم

بدهند و آنجا ترس نمی باشد و در وقتی که مسهل بزخمی
بدهند از مقویات دل و دماغ و جگر البته غافل نباشند
و اگر دران روز زوار دیار روغن بر زخم بمالند البته مقوی
دران روغن داخل کنند و بر خاوده محکم ببندند و بهترین
علاج دران اطعمه لطیف است و کمتر از غذا و ناخورده
باشند که اخلاط در آنجا بدل ما یتحلل که غذا است خرج شود
و حاجت بمسهل نماند فصل پنجم در دادن جلاب بمردمی
که تپ دارد و اگر به نرم کردن شکم و دادن مسهل محتاج
شوند روز بحران اصلا ابتدا نکنند و بهیچ روز بحران مسهل
و ملین ندهند و غیر روز بحران در تپهای صفراوی مناسب است
و دادن شربت بنفشه و قرص بنفشه ملین و جوشانده

و خوب نیده و در تپهای بلغمی جوشانیده که دافع بلغم باشد
غیر روز بحران بدهد و دران روزها که مسهل ندهند
روز چهارم و گاه سیوم بود و هفتم و یازدهم و چهاردهم
و هفدهم و بیست و یکم است تا چهل روز روز بحران را
پیدا کنند و چون مرض از چهل روز گذشت بهر وقتی
که طبیب مناسب حدس خود داند ملین و مسهل بدهد
و مسهلی و ملینی که در تپها مناسب است شیرخشت و ترنجبین
و گلقند و خمیره بنفشه و شربت بنفشه و قرص بنفشه مناسب است
و جوشانده که سنامکی دران باشد با گلسرخ مناسب است
و در مسهلات و ملینات مفتحات داخل کنند
و در عنب خالص و عنب و انیز هیچ شربتی بهتر از آب

با تمر هندی و ترنجبین و شربت [illegible] و دیگر
با سکنجبین و با هر که در آب پرورده نیست

انارین شیرین و گاه در آب کشک که آب جو باشد محموده
داخل کرده میدهند و گاه در آب انارین تر محموده داخل
میکنند و در تپهای بلغمی تربد و زنجبیل و حب شبیار بسیار
مناسب است و در تپ سوداوی هیچ چیز بهتر از سنامکی
و افتیمون و لاجورد نیست و در جوشانده و مسهل
صفرا چون تخم کاسنی و بادیان و گلسرخ و هلیلجات
مناسب بود و در تپ سوداوی دواء المسک تلخ
بسیار مناسب بود و در تپ دموی که بعد از فصد مسهل
دهند بهتر از آب تربد و شیرخشت نیست و اگر ضرور شود
یک نخود محموده مشوی دران داخل کرده بدهند و شیاف
از نمک و موم و شکر سرخ سازند و اگر قوی خواهند

سنامکی داخل کنند و در شیاف روغن گل سرخ در شکم او بمالند

فصل ششم در دادن مسهل بحوامل اگر در حوامل
طبیب محتاج بمسهل شود اول چیزهای ملین و نرم دهد
مثل بنفشه و شربت بنفشه و خمیره بنفشه و معجون بنفشه
و اگر زیاده ازین محتاج شود هیچ چیز مناسب تر از فلوس
خیارشنبر نیست که ضرر به بچه ندارد و باسانی و بی پیچش
شکم را فرو آرد و دوا در ادویه حوامل البته مویز داخل کنند
که بالخاصیت نفع دارد و مسهل است و هر چه ملین است
بحامله مناسب تمام دارد و مرقهار چوب نیز نافع است

باب ششم در قانون ادویه مسهله و مقدار شربت
آن و مرکبات و آن مشتمل بر بیست فصل است فصل اول

در قانون

در قانون ترکیب ادویه مسهله و مقدار شربت آن چون
حاجتمندی اطبا بدو از ترکیب بجهت آن بود که مرضی
و ماده که رفع و دفع آن مطلوب است بنحوی بوده باشد
که دوای مفردی ورا لوقت یافته نشود که تدارک
آن تواند نمود ناچار آن دوا را به دیگر ادویه مرکب سازند
تا مطلوب بحصول پیوندد و طریق ترکیب آنست که از هر
کدام از آن ادویه شربت تمام بگیرند و مخلوط سازند
و سمی عدد ادویه بکار برند و آن عبارتست از هم نام
چنانچه دو را نصف و سه ثلث و چهار را ربع و علی
هذا القیاس تا ده که سمی آن عشر است مثلا دوای مرکب
از صبر و سقمونیا و حنظل و غاریقون کردند بدین صفت

صبر دو درم سقمونیا درم حنظل نیم درم غاریقون یکدرم
مجموع چهار و نیم درم شد سمی آن که مخرج ربع باشد یکدرم
و هشتم حصه درم است مقدار شربت بود و یا آنکه ربع
شربت ادویه مفرده مذکوره که مطلوبست بگیرند بدین
طریق صبر نیم درم سقمونیا ربع درم حنظل هشتم حصه درم
غاریقون ربع درم با مصلحات در هم کرده ایاره سازد
یا حب کنند و بدهند و این یک شربت باشد و گفته اند بقراط
و جالینوس که حمام پیش از دوا مسهل واجب است بیکروز
یا دو روز زیاده روز پیش هم بواسطه آنکه میکند از دو خلط را
نرم میکند و سست میسازد و صلابت را و تحلیل میکند بدن را
بدفع خلط و خروج الخلط باسانی چنانچه جاری میشود

ازان

از آن بمسهل و کسی که مکروه دارد و در اسهال بخاید طبرخون را
و یا ورق عناب را جهت تخدیر ذوق و یا برف و یخ در دهن
دارد و کسی که ترسد از آنکه ادویه بهند منخرین را یا بوی
خوش بوید وقت تناول دوا و کسی که ترسد از قی بندد
اطراف را و تناول قابضات مقوی معده کند کالرمان
والریباس و التفاح و السفرجل فایده جهت یاری مسهل
آب گرم بخورد بقدری که حل کند حب را یا مشابه ادویه چون
لعابات و مرق و چون مسهل کار نکند اسهال را اندک
گرم خورند تا کار کند و چون در مسهل خوردن پیچش شکم
یابند پس آب گرم بخورند و قدمی چند بروند غذا بعد از
اسهال وقتی لذیذ جید الجواهر حسن الکیموس چون جوجه

مزاج کم بخورد از معتاد و جهت آنکه اعضا بحالیت جذب میکنند
بقوت و میل غذا زیاده از معتاد میشود و اگر بقدر معتاد
زیاده بخورد بر معده گران میشود و درین صورت حادث
میشود و سدّه دادن او امری صعب خطر است و چون کسی
مسهل خورد و اسهال واقع نشد و ممکن است که تسکین
فعل او بهتر والا نه حرکت دهند یا بکل قوابض مشغول شوند
یا بحقنه نرم و شیافات مسهل مسئله جمع مسهلین در یک روز
خطر است چه اگر مسهلی اول عمل نکرد و در همان روز
خواهد مسهل دیگر بدهد بیم هلاکت است و این کلیه است

فصل دوم در شرایط و مراعات ترکیب مسهله

باید که در ترکیب مسهلات مراعات تقویت دل و فم معده

دماغ

و جگر کنند با دخال مفتحات و مقویات و آنچه
قوی بود مصلحات او نیز داخل کنند تا لختی قوت او بشکند
و استعمال مسهل در وقتی باید کرد که طعام هضم شده باشد
و اشتهای طعام دیگر نباشد تا قوت دوا را بشکند
و طبع بکلی بتدبیر دوا مشغول شود و مردم ضعیف ترکیب
و ضعیف معده و گرم مزاج را چون مسهل احتیاج افتد
یک ساعت قبل از مسهل غذای لطیف خشک مسکن
صفرا باید داد و چون کشکاب با آب انار و بعد از
مسهل طعام نمک دار کمتر خورند و معده و تشنگاه را
گرم دارند و بعد از مسهل و ملین تا کار خود نکنند طعام
و شراب نخورند که از عمل باز دارد و موجب ضررها شود

بکرانجا که معده گرم باشد و تاب نیارد آنگاه غذای لطیف
مسکن عطش از مرقها مناسب جایز بود و قبل ازین دوا
هیچ نباید خورد مگر وقتی که مأیوس شوند و سستی افزاید و قطع
عمل کند از شراب اگر مطلوب شود مختار زند و آب سرد
تقویت کند چنانچه از شربت ورد مگر چون اندک تجرع
کنند و هر نوبتی بر مجلس اجابت کنند و گاه نکنند و آنجا که احتیاج
به تسکین مفرط بود و چاره نباشد باحتیاط باید خورد و تجرع
آب گرم مسهل را یاری دهد و مقیّر جهت دفع تشنگی عرق
بید مشک که ملین است و ادام دانا فع آید و خواب مسهل
قوی را یاری دهد و قوت ملین را بشکند و بعد از مسهل
سه روز پی هم بحمام باید رفت تا بعرق باقی فضلات

دفع

دفع شود و اگر در حمام لذت نیابد و تا سه پدید آید علامت
عدم نقاهت بود و بعد از حصول تنقیه طعامی و شرابی
که در آن حدتی و حراقتی و طعمی سخت غالب باشد
از ترشی و تلخی و شوری و تلخی نخورند و آنچه سخت
سرد کننده باشد هم نخورند و آنچه بحیثیت
یا بکیفیت در درجه سیوم یا چهارم باشد نخورند و اکتفا
نمایند بمقوی سریع الهضم که معتاد او باشد

فصل سیوم

اندر امیختن داروهای مسهل و آنچه چند دقیقه است
که بکار باید داشت اول امیختن داروی خوشبوی
مقوی دل با داروی مسهل تا دفع مضرت دارو کند
و مسهل را یاری دهد دوم آنکه با داروی مسهل دارد

مرو واخل نکند بواسطه انکه داروی مدر قوت داروی مسهل را
بازدارد سیوم انکه داروی مسهل راسخت ترین نسازد واز
بهر انکه معده انرا بسبب تر منی تلذ ار خود می سازد چهارم
که بایکدیگر امیزند و مسهل که یکی قوی باشد و دوم ضعیف بیامیزند
بواسطه انکه داروی قوی قوت داروی ضعیف را
ضعیف نکند یا انکه داروی قوی کار خود تمام کند و داروی
دیر در عمل اید و محنت دراز کشد و ضعف پیدا شود
پنجم داروی مسهل را بداروی که قوت او زیاده کند
داخل نکنند چنانکه با تربد زنجبیل اضافه می نمایند ششم
داروی خربق را با داروی معصر ترکیب نکنند بواسطه
داروی قابض معصر چون هلیله راه تنگ کنند و خربق

چون

چون او خلط را المغرا نه بوراه نباید خطر بود هفتم انکه بواسطه
اصلاح داروی بکار دارند تا ضرر باز دارد هشتم داروی
که اندر مطبوخ کداخته شود و ثقلی نماند مقدار شربت او زیادی
باید کرد چون نمک هندی و صمغها و داروهای که انرا
ثقل باشد وزن او مضاعف کنند چنانچه شربت هلیله
دو درم است در مطبوخ شش درم است و مثلا تربد
اگر در حب کنیم نیم درم باید کرد و اگر در مطبوخ کنند دو درم
باید کرد نهم انکه سه دارو اگر ترکیب خواهد کرد یا چهار
دارد وزن او از حاصیت او که تنها بدهند کمتر باید مثلا
ترکیبی از تربد و غاریقون و هلیله و صبر ترکیب کنند و اگر
تربد تنها بود شربت او دو درم است و هلیله چهار درم

وغاریقون مثقال و صبر دو درم چون ترکیب کنند هلیله درم
تربد چهار دانک غاریقون نیم درم صبر چهار دانک
و دیگر داروها بدین قیاس تا از همه یک شربت معتدل
ساخته شود فصل چهارم در ذکر معاجین هلیله در طریق
ساختن مسهل آنست که چون از چند دارو بسازی
از هر یکی شربتی تمام باید گرفت و در هم آمیخت چنانکه
مرکبی از سه داروی مسهل ترکیب کرده باشند سمی عدد
او که ثلث درم باشد باید داد و علی هذا القیاس
و سمی عدد عبارتست از هم نام چنانکه دو را نصف
و سه را ثلث و چهار را ربع و پنج خمس و شش را سدس باید
و هفت را سبع و هشت را ثمن و نه را تسع و ده را عشر

معجون نامیس

معجون هرمس خداوند نقرس را و اوجاع مفاصل
و کلیه و معده و قروح امعا را سود دارد و بادها بشکند
و خداوند استسقا و یرقان را دو دارد را سود دارد و باد
نقرس و مفاصل مخصوص است فالج و لقوه و قولنج بلغمی
و ریحی و تشنج و استرخاء اعصاب را سود دارد و فضلها
که در گرده و مثانه بود فرود آرد و حیض بگشاید و مسهل
قویست صح غاریقون اسارون وج تودری تخم سداب
زنجبیل فوه زوفا خشک از هر یک دو وقیه زراوند
طویل و اصل عرطنیثا از هر یک دو وقیه تا نخواه و فلفل
از هر یک دو اوقیه جنطیانا رومی شش اوقیه حاشا تخم کرفس
از هر یک دو اوقیه قنطوریون دقیق هشت اوقیه

سلیخه قسط از هر یک سه اتیه سنبل الطیب بودینه کوهی
فطراسالیون کمادریوس اسقوردیون از هر یک هشت
اتیه با هم بکوبند و بیزند و با انگبین مصفی بسرشند و دوا ایام
ربیع بکار دارند شربت از یک مثقال تا دو درم است
تلخ رطوبت معده را ببرد و اماس حنجره و تنگی نفس
و خفقان سودای را سود دارد و مسهل میانه است
ص افسنتین رومی صبر سقوطری از هر یک هشت درم
ریوند صینی هشت درم ماهنگ زعفران تخم کرفس از
هر یکی چهار درم جندبیدستر درم و نیم مشک دو درم با عسل
بسرشند معجون زرب لانه قولنج بگشاید ص صبر لوا
وده سازج هندی فلفل دراز فلفل زنجبیل برنگ
کابلی

کابلی آمله قرنفل از هر یک مثقال تخم کرفس سنبل زعفران
مصطکی از هر یک نیم مثقال ترید ده مثقال سقمونیا
ده مثقال بعسل مصفی بسرشند شربت دو درم است
معجون سکبینج همه انواع قولنج صعب را بگشاید و باطل
کند و مسهل قویست ص سکبینج جندبیدستر تخم کرفس
از هر یک جزو سقمونیا نیم جزو سقمونیا را به روغن بادام
بیالایند و سکبینج در انگبین حل کنند و سقمونیا سوده
در کوزه بر بالای آن بیفکنند در هاون تا هموار شود و دارو
خشک بیان لب بسرشند شربت از سه درم است تا سه مثقال
معجون لوزی صفرا و بلغم اسهال کند بگیرند سقمونیا
ده درم مغز تخم معصر ده درم مغز بادام شیرین پنجدرم شکر طبرزد

پست پنجدرم زعفران درم شربت مثقال معجون القضی
معده را سود دارد و التهاب ورم زدن را پاک کند
آواز صافی کند و ادرار بول نماید خداوند درد سپرز را
سود دارد و مسهل ضعیف است ص مویز دانه بیرون
کرده پست و پنجدرم زعفران سنبل سلیخه دارچینی دار
شیشعان از هر یک یکدرم قصب الذریره فقاح
الاذخر علک البطم مقل ازرق از هر یک دو درم و نیم
مر چهار درم انگبین مصفا شانزده درم مقل را در شراب
صافی ممنغمج که قسمی از شراب مثلث است حل کنند
و مویز دانه بیرون کنند دیگر دارو بکوبند و همه بسرشند
شربت از جهت سینه ذالت ورم زدن یکدرم با شراب
اوفی

زوفا و از جهت معده و جگر و سپرز با آب گرم و در بعضی نسخها
دارشیشعان نیست و علک البطم چهار درم است با سکنگبین
و از جهت وجع مفاصل زهرها با شراب با آب گرم دهند
با ماء العسل معجون فیقرا آرزوها چون آرزوی گل
و نمک و انگشت باشد آن ببرد و خداوند درد سپرز را
سود دارد و مسهل قویست ص ایارج فیقرا ده درم و از
درم هلیله کابلی آمله از هر یک دو درم ملح نفطی دو درم
با انگبین مصفی بسرشند شربت سه درم تا چهار درم
در طبیخ بودینه معجون نجاح مسهل سودا و اخلاط
غلیظ باشد مسهل میانه است ص آن هلیله سیاه
بلیله آمله از هر یک دو درم اسطوخودوس تربد هر یک



پنجدرم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی پنج مثقال **معجون**
تربد قولنج بگشاید و درد پشت و باد و بارا مفید بود
مسهل قویست صبر سقمونیا مثقال تربد ده مثقال
صبر بوا قاقله زنجبیل دارچینی قرفه نارمشک قرنفل
فلفل از هر یک درمی شکر ده مثقال همه را بکوبند
و بعسل بسرشند شربتی پنجدرم باشد **معجون خیارشنبر**
مسهل قویست تربد بیست درم بنفشه ده درم نمک
هندی هفت درم رازیانه و انیسون و مصطکی از هر یک
دو درم و نیم رب السوس هفت درم روغن بادام
بیست درم ادویه را بکوبند و بعسل و فانید بسرشند
معجون سورنجان نقرس و مفاصل و عرق النسا را

مفید بود

مفید بود و مسهل میانه است صفت آن سورنجان سفید
مصری شش درم بوزیدان ماهیزهره پوست بیخ کبر زیره
کرمانی شیطرج هندی از هر یک دو درم پوست هلیله زرد
هفت درم تخم کرفس رازیانه ورق ضا فلفل سفید
نمک هندی صعتر هر یکی درمی و نیم ورق کلسرخ گشنیز
خشک محموده زنجبیل هر یک سه درم تربد پنجدرم روغن
بادام هفت درم عسل صد و پنجاه درم شربتی از یکدرم
تا پنجدرم **فصل پنجم** در ذکر حبوبات مسهل بدانکه چون علتی
در دماغ باشد اگر از آن حب سازند باید که حب بزرگ
سازد تا دیر در معده بماند و اگر در ماده در بند
کشیده و اطراف باشد کوچک سازند تا زود حل شود

و باطراف برسد **حب ریوند** مسهل صفراست مسهل
ضعیف است صفت آن سقمونیا دو دانگ ریوند نیم
مثقال کلسرخ یکدانگ بنفشه یکدانگ جرو دو دانگ مصطکی
دانگ رازیانه دانگ کوفته و بیخته بعرق بید حب سازند
و عرق از بید مشک بگیرند و آن خوشبو و مقوی قلب
و مسکن حرارت است و از بید نیز بگیرند که برگهای
که تازه از آن بر می آید و آن فصل بهار است و از
شیرازی کتب پند بگویند و آن دافع صفرا و تپها است
و سه بخورند و بر بالای او مطبوخ فواکه بنوشند مسهل
قویست **حب شبیار** که دافع و مسهل بلغم بود صبر سقوطری
درم تربد موصوف نیم درم ریوند صینی دو دانگ

غاریقون

غاریقون دو دانگ شحم حنظل دانگ مقل ازرق دانگ
کلسرخ دانگ زنجبیل دانگ رازیانه دانگ کوفته و بیخته
باب رازیانه سرشته حب سازند و بعد از حب بنوشند
و بخواب رود و صبح مطبوخ تربد بنوشند مسهل قویست
حب لاجورد مسهل سودا بود لاجورد مغسول درم
صبر سقوطری درم غاریقون نیم درم ملح هندی نیم مثقال
ریوند صینی نیم مثقال سقمونیا مشوی دو دانگ شحم
حنظل نیم درم هلیله سیاه دو دانگ مصطکی دانگ
زنجبیل دانگ بنفشه دانگ مقل ازرق دانگ
کوفته و بیخته باب شاهتره معجون کنند و بنوشند شب
رازیانه تر و شکر و صبح بر بالای آن مطبوخ افتیمون

بنویسند جهته بدرقه حب شبطرج مسهل قویست اوجاع
مفاصل و لقوه و فالج را مفید بود و صفت یکبار به
زبد ده درم صبر سقوطری بیست درم زنجبیل خردل سفید
شیطرج هریک دو درم فلفل دارفلفل عاقرقرحا
هریک می فانید چهار درم بکوبند و بآب کنند تا شربتی
شربتی سه درم باشد حب ایاره مسهل قویست
تنقیه دماغ کند از بلغم و اخلاط غلیظه و صرع و سکته
و سبل و غشاوه را مفید بود و صفت آن ایاره فیقرا
تربد سفید حب النیل هریک درمی غاریقون انیسون
هریک نیم درم شحم حنظل نمک هندی هریک دانگی
و نیم بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و این یک شربت باشد

حب ایاره

حب ایاره علل سر و معده را مفید بود ایاره فیقرا شش
درم هلیله زرد چهار درم نمک هندی دو درم و نیم بکوبند
و بآب کرفس بسرشند شربتی دو درم و نیم باشد حب دب (?)
مسهل قویست اوجاع معده را و امراض دماغ و ظلمت
عین را نافع باشد صبر سقوطری بیست درم هلیله زرد ده
درم گلسرخ پنج درم کتیرا مصطکی سقمونیا زعفران هریک
سه درم بکوبند و بآب فراح بسرشند شربتی دو درم
باشد حب شبیار نوعی دیگر صبر سقوطری سه درم تربد مصطکی
پوست هلیله زرد گلسرخ هریک دو درمی بکوبند و بآب بسرشند
شربتی مثقال بود حب صبر مسهل قویست اوجاع
نقرس و مفاصل و فالج و لقوه را مفید بود تنقیه دماغ

کند از بلغم صبر سقوطری مثقال تربد درم حب النیل غاریقون
انیسون از هریک نیم درم شحم حنظل ملح هندی هریک
دانگی و نیم مقل کتیرا هریک دانگی و بآب کرفس حب سازند
حب سورنجان مفاصل و عرق النسا را مفید بود صبر سقوطری
تربد سفید ماهیزهرج هریک دو درمی سورنجان مثقال کتیرا
شحم حنظل هریک دانگی حب النیل غاریقون هریک نیم درم
ملح هندی دانگی و نیم بکوبند و بآب کرفس بسرشند و این
شربتی باشد و در جایی که کرفس خشک تازه بهم نرسد
بورق با دیان استعمال کنند و اگر کرفس خشک را خیسانیده
باشند که جوش داده اند انگیزند مناسب است اگرچه این قوت
کرفس تازه ندارد حب بنفشه مسهل ضعیف است تنقیه

دماغ

دماغ از صفرا و بلغم کند و ضعف بصر و معده را مفید بود
بنفشه دو درم تربد درم رب السوس هلیله زرد هریک
نیم درم انیسون دانگی سقمونیا بریان کرده نیم دانگ بکوبند
و بآب بسرشند و این شربتی باشد حب اسطوخودوس صرع
و مالیخولیا و امراض بلغمی و سوداوی را مفید بود هلیله زرد
و کابلی هریک پنج درم تربد هفت درم صبر سقوطری شش
درم اسطوخودوس افتیمون بسفایج غاریقون هریک
سه درم شحم حنظل درم قرنفل بوزیدان (?) هریک درمی
بکوبند و بآب بسرشند و حب سازند شربتی سه درم باشد
حب اصطمخیقون مسهل قویست صداع بارد را مفید بود
تنقیه دماغ از بلغم کند هلیله کابلی شش درم آمله افسنتین

غاریقون سقمونیا هر یک سه درم افتیمون چهار درم ایاره
فیقرا تربد هر یک هفت درم زنجبیل دو درم تخم کرفس بیارد
انیسون هر یک دو درم بکوبند و بعسل برسشند شربتی مثقال
باشد حب افتیمون مسهل سودا بود و قوتست
افتیمون ده درم غاریقون تربد تراشیده اسطوخودوس
بسفایج هر یک درمی بکوبند و بآب رازیانه برسشند و این
شربتی باشد حب فادیه مسهل ضعیف است
قولنج بگشاید و باد بشکند و طبیعت نرم کند زنجبیل
دارچینی فلفل دار فلفل ها رمشک مصطکی هر یک درمی
و نیم سقمونیا سه درم مجموع بکوبند و بشکر برسشند و حب
سازند بمقدار نخودی و هر صبحی از آن نوبتی اسهال کند

حب نخشنوع مسهل قویست اسهال مره صفرا و بلغم باسانی
و نفخ کند افتیمون هلیله زرد از هر یک ده درم سقمونیا نمک
هندی از هر یک درم زعفران نیم درم صبر ده درم حب کنند
شربت دو درم و نیم حب منتن یعنی بوی دهنده مسهل
قویست ایاره فیقرا ده درم شحم حنظل قنطوریون باریک
عصاره قثاء الحمار از هر یک پنج درم فرفیون ده درم
جندبیدستر بلیل حلتیت سکبینج جاوشیر شیطرج خاکستر عود
از هر یک درم صمغها را بشراب کهنه یا بآب کرفس حل کنند
دواها را برسشند و حب کنند شربت سه درم حب نقط
خداوند لقوه و نقرس و قولنج و بیماریهای بلغمی را سود دارد
و باد و بادها بشکند و مسهل قویست هلیله زرد شحم حنظل ماهیزهرج

هر اراسفند جندبیدستر انزروت مقل اشق سکبینج جاوشیر
صمغ سداب نفط سفید از هر یک پنج درم صمغها را بنفط
حل کنند شربت دو درم و نیم بآب گرم حب فرفیون
مسهل قویست خداوند استرخا و فالج را سود دارد و
در طوبتهای خام که با عصاب فرود آمده باشد بیرون
آرد غاریقون شحم حنظل فرفیون سکبینج مقل از هر یک
درم صبر دو درم حب کنند بآب کرنب شربت دو درم
حب سکبینج مسهل قویست خداوند درد زانو و درد سرین
و تهیگاه را سود دارد تخم کرفس هراراسفند از هر یک درم
سکبینج مقل از هر یک درم ایارج فیقرا دو درم شحم حنظل
غاریقون از هر یک درم تربد درم شربتی از آن دو درم

حب ذبل مسهل ضعیف است قولنج را بگشاید ذبل
الذیب چهار درم تربد پنج درم تخم کرفس انیسون از هر یک
سه درم شربتی سه درم است حب غاریقون مسهل
قویست سدها بگشاید و خداوند استسقا و بیماریهای
جگر را سود دارد افتیمون صبر از هر یک شش درم غاریقون
چهار درم سقمونیا سه درم فطراسالیون انیسون بسفایج البوس
تخم کرفس دوقو از هر یک دو درم شربت از دو درم تا سه
درم حب مقل مسهل ضعیف است خداوند بواسیر
و شقاق را طبع نرم کند و محرور را موافق بود هلیله کابلی
بیست درم مقل ده درم کثیرا پنج درم انجیر ولایتی سی عدد
انجیر را در آب بپزند تا آب سرخ شود و انجیر نخته بپالانید

ومقل و کتیرا بدان حل کنند و بدان بسرشند حب کنند شربت

هر شب دو درم **حب اصیلی** مسهل قویست مفاصل زیر راو

و هر اماسی که از ان نوع باشد سنبل سلیخه حب بلسان

اسارون مصطکی دارچینی زعفران از هر یک دو درم شحم حنظل یازده

درم اسطوخودوس شحم حنظل از هر یک پنج درم تربد هفت

درم سقمونیا چهار درم ملح نفطی دو درم حب کنند چنانکه

رسم است شربت دو درم تا سه درم **حب ابن حارث**

پیتهای بلغمی را و هم دردهای بلغمی ببرد و بهق سفید و سیاه

ازموده اند شیه شربت زایل کننده است هلیله سیاه

وزرد و صبر و انزروت و مقل و سکبینج و شحم حنظل

از هر یک پنج جزو خردل سفید و سعتر پارسی و شونیز و زیره

کرمانی

کرمانی و نمک سنگ و علک رومی از هر یک یکجزو مقل و سکبینج

در آب حل کرده با فتات و راطاس و دهن دوا رد های خشک را

بکوبند و بدان بسرشند و حبها کنند چو ملیل هر بار دو مثقال بخورند

و طعام زیرباجو خورد **حب بهرامی** استسقای لحمی را سود دارد

جو دوازده درم افتیمون شش درم سقمونیا چهار درم سنبل

سلیخه زبد مصطکی از هر یک دو درم زعفران درم و نیم غاریقون

سه درم حماما نیم درم شربت سه درم **فصل ششم** در نقوعها

مسهل طریق نقوع آنست که شب ادویه را نجیسانند

باین طریق که بر دو برابر آن نیم کوب کنند و پنجها را و فیق بیاندند

و تمام شب بگذارند و صبح مالیده صاف نموده شیر خشت مثل

ترنجبین با شیرخشت در ان حل کرده باز صاف نموده

بیاشامند **نقوع** که صفرا و بلغم را دفع کند تمر هندی یکاوقیه

مویز منقی و قیه انار دانه و قیه سنا مکی نصف و قیه بخیسانند همه را

در یک و نیم رطل آب صاف نموده دو اوقیه شکر در ان حل کنند

و باز صاف نموده بنوشند **نقوع صبر** صداع سوداوی را مفید بود

افسنتین ده درم صبر سقوطری شش درم بکوبند و با سه رطل آب

گرم در ظرفی کنند و روز در افتاب بنهند و شب جای گرم و بعد از

سه روز صاف کنند هشت درم از ان با ده درم روغن

بادام بیاشامند **نقوع هلیله** مسهل ضعیفست مسهل صفرا

بود و صداع گرم را مفید بود و پوست هلیله زرد ده درم الوی

سیاه عناب هر یک هشت دانه سپستان سی عدد تمر هندی

هشت درم بنفشه هشت درم کاسنی کاهو هر یک سه درم خیار زه

ده درم

ده درم ترنجبین ده درم و در سه رطل آب گرم شبانروزی

بخیسانند و رطلی از ان بیاشامند **نقوع فواکه** مسهل صفرا بود

الوی سیاه الوی گیلی هر یک هشت عدد ترنجبین و نبات هر یک

ده درم در یکمن آب جوشانیده بکار برند **نقوع** که ادرار

بول و طمث کند تخم خربوزه کوفته هفت درم تخم کرفس

انیسون رازیانه هر یک دو درم و نیم بکوبند و با سه رطل آب
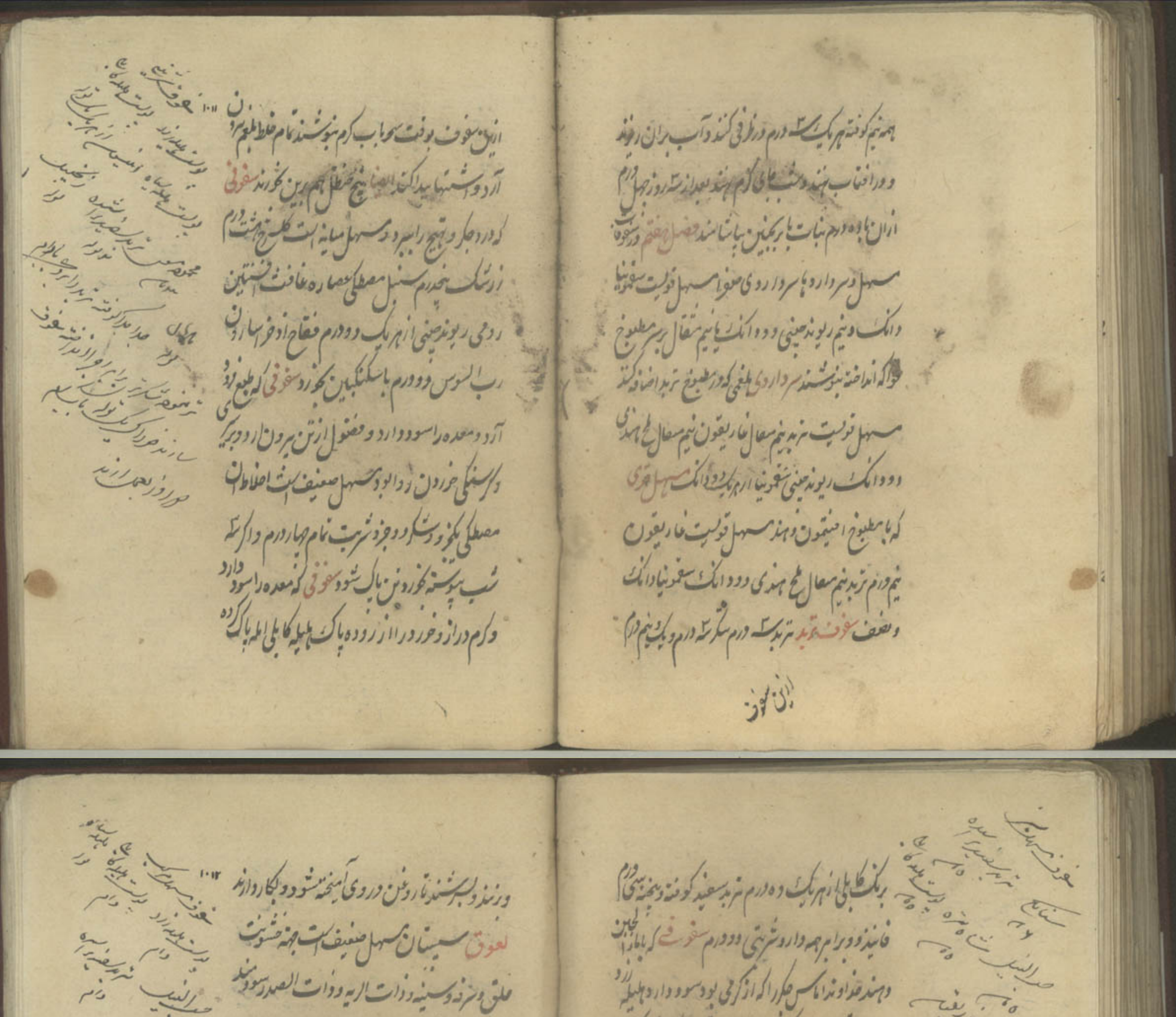
در ظرفی کنند و سه روز در افتاب بنهند و چهل درم از ان

بیاشامند **نقوع دیگر** مسهل ضعیفست بقایای امراض

ماده را مفید بود و عرق را از فضول پاک کند الوی سیاه

سپستان هر یک سی دانه مویز طایفی هشت درم تمر هندی

هشت درم زرد الو خشک سی درم کاسنی کشوث کشنیز



همه نیم کوفته هر یک سه درم در ظرفی کنند و آب بر آن ریزند
و در آفتاب نهند و شب جای گرم نهند بعد از سه روز چهل درم
از آن با ده درم نبات با ریحکین بیاشامند فصل هفتم در سفوفات
مسهل و سر دارد ها سر داروی صفرا مسهل قویست سقمونیا
دانک و نیم ریوند چینی دو دانک یا نیم مثقال بر سر مطبوخ
که انداخته بنوشند سر داروی بلغمی که در مطبوخ تربد اضافه کنند
مسهل قویست تربد نیم مثقال غاریقون نیم مثقال نمک هندی
دو دانک ریوند چینی سقمونیا از هر یک دو دانک مسهل قوی
که با مطبوخ افتیمون دهند مسهل قویست غاریقون
نیم درم تربد نیم مثقال نمک هندی دو دانک سقمونیا دانک
و نصف سفوف تربد تربد سه درم شکر سه درم و یک و نیم درم

ازین سفوف

1011

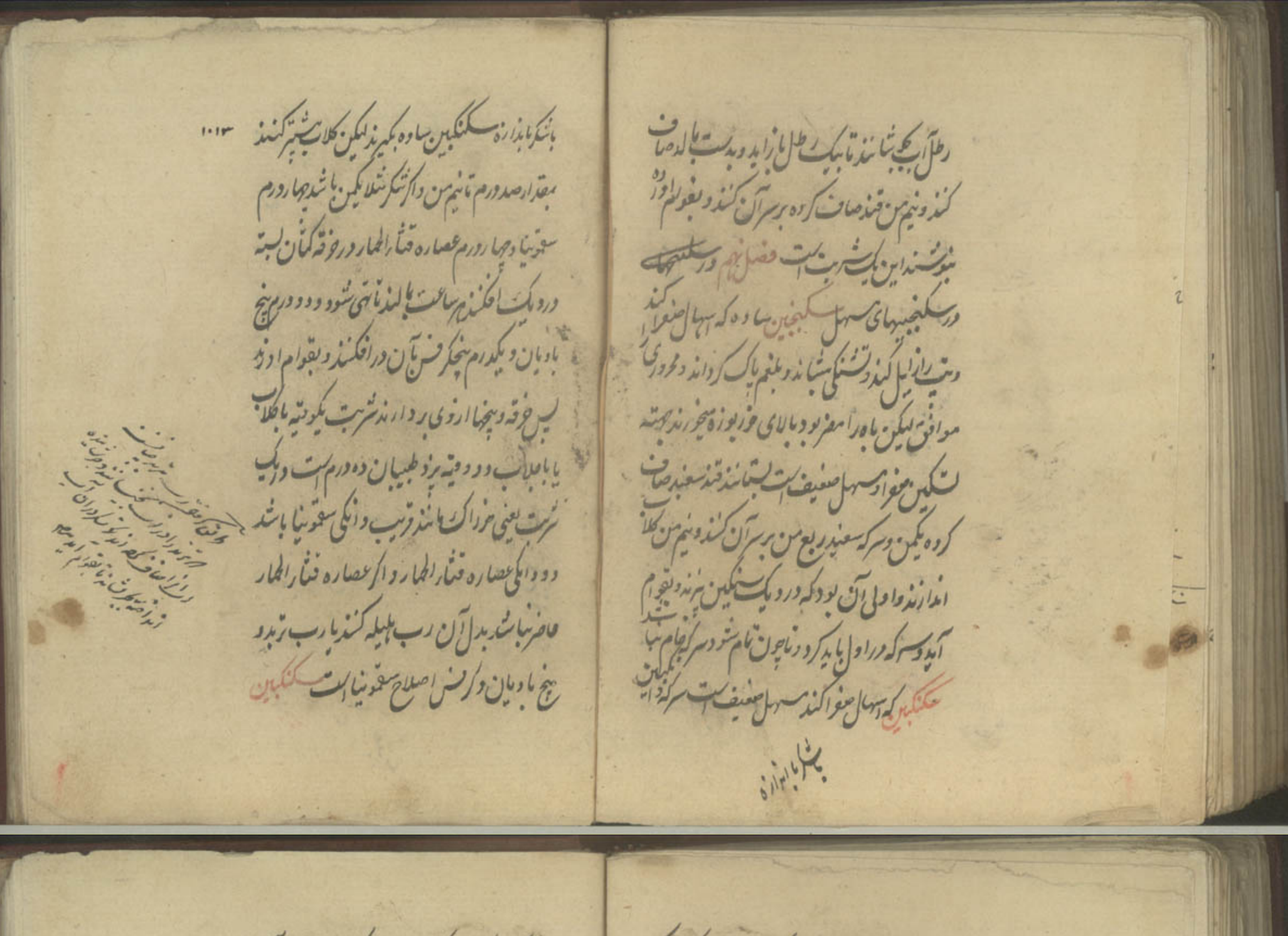
ازین سفوف وقت سحر با آب گرم بنوشند تمام اخلاط را بیرون
آرد و اشتها پیدا کند هیچ خلل هم برین نخورند سفوفی
که درد جگر و تهیج را ببرد و مسهل میانه است گلسرخ هشت درم
زرشک پنج درم سنبل مصطکی عصاره غافث افسنتین
رومی ریوند چینی از هر یک دو درم فقاح اذخر بهار دو
رب السوس دو درم با سکنجبین بخورند سفوفی که طبع نرم کند
آرد و معده را سود دارد و فضول از تن بیرون آرد و دیگر
در تشنگی خوردن زرد آلود مسهل ضعیف است اخلاط
مصطکی یکجزو شکر دو جزو شربت تمام چهار درم و اگر سه
شب پیوسته بخورد تن پاک شود سفوفی که معده را سود دارد
و کرم دراز و خرد در امعا از روده پاک هلیله کابلی املج پاک کرده

بلیله کابلی از هر یک ده درم تربد سفید کوفته و بیخته درم
فانید دو برابر همه دارو شربتی دو درم سفوفی که با ماء الجبن
دهند خداوند اماس جگر را که از گرمی بود سود دارد هلیله زرد
ده درم تخم کاسنی تخم کشوث تخم خیار تخم بادرنگ از هر یک
دو درم نمک مغسول ریوند چینی از هر یک یک درم سقمونیا نیم درم
و این یک شربت است فصل هشتم در لعوقات مسهل
لعوق خیار شنبر ذات الریه و ذات الجنب را سود دارد
و مسهل ضعیف است فلوس خیار شنبر پنجاه درم در اندکی
آب گرم حل کنند و بپالایند و پنج درم کتیرا و پنج درم صمغ بادام
سوده و پنج درم آرد باقلا ده درم مغز بادام شیرین کوفته
ده درم نبات سوده بدان بسرشند و مقداری روغن

بادام

1012

و بزنند و بسرشند تا روغن در روی آمیخته شود و بکار دارند
لعوق سپستان مسهل ضعیف است جهت خشونت
حلق و حنجره و سینه و ذات الریه و ذات الصدر سودمند
بود سپستان زبیب و بیست عدد مویز طایفی بی دانه
چهل درم فلوس خیار شنبر ده مثقال اصل السوس نیم کوفته
چهل درم مجموع را در شش رطل آب بپزند تا دو رطل بماند بعد از آن
بدست بمالند و صاف کنند و نیم من قند سفید بر وی کنند
و بقوام آورند و بنوشند این یک شربت است لعوق
زوفا مسهل ضعیف است سودمند بود جهت ربو و سرفه
و سینه و شش را از اخلاط غلیظ پاک کند ایرسا زوفای
خشک از هر یکی هشت درم ایرسا نیم کوفته کنند و با سه



مسهل که اسهال بلغم کند اخلاطش سکنجبین بزوری لیکن سرکه
ان سرکه استعمال کنند و آن سرکه ایست که عنصل پرورده باشند
و مقدار پنج اثار تخم معصر پاک کرده بکوبند و حلیب یعنی شیره
آن با سرکه و آب بیامیزند و بپزند چنانچه رسم و در پختن
بیست درم رب تربد در خرقه بسته در دیگ افکنند
و هر ساعت بمالند تا خرقه تهی گردد پس بردارند شربت
از ده درم تا پانزده درم **سکنجبین** مسهل که اسهال
آب کند و خداوند استسقا را سود دارد خل الخمر ده استار
آب صافی نیم من برگ مازریون تازه یک دقیقه در این سرکه
و آب زغار کنند یعنی نگاه دارند یک هفته پس بجوشانند با آتش
نرم بپالایند و یکمن شکر طبرزد برافکنند و بقوام آرند و
بعوض

بعوض آب گلاب کنند و پنج اثار یا کمتر عصاره آبی با آن
یار کنند سخت لطیف شود و این جمله ده شربت تمام بود
سکنجبین افتیمونی افتیمون سی درم در خرقه تنوزی
بندند جداگانه و بسفایج کوفته شش درم در خرقه تنوزی
بندند جدا و یکمن شکر صد درم خل الخمر و یکمن آب در دیگ
کنند و چهار درم خربق سیاه کوفته و بیخته در خرقه دیگر
بسته در افکنند و با آتش نرم بجوشانند کفک بردارند تا از دیگ
آنچه بخواهد رسید بعد از آن خرقه افتیمون در افکنند و هر ساعت
خرقها بسته بمالند تا قوت دارد بیرون می آید چون
تمام قوت باز دهد خرقها از وی بردارند و بقوام آرند و
نگهدارند شربت از وی بیست درم نافع بود **فصل دهم**

در ایارجات مسهل ایارهٔ فیقرا مسهل قویت امراض
سر و معده و قولنج و اوجاع مفاصل و فالج و لقوه را مفید
بود مصطکی زعفران حب بلسان سنبل اسارون سلیخه
دار فلفل دارصینی عود و بلسان هر یک دو درم صبر سقوطری
مثل جمیع مجموع بکوبند و با هم بیامیزند و یک مثقال ازان
استعمال کند ایارهٔ جالینوس شحم حنظل غاریقون بصل
الفار بریان کرده اشق سقمونیا هر یک ثلث هژده درم
بسفایج افتیمون مقل کمادریوس سلیخه فراسیون هر یک
سه درم سکبینج زراوند طویل فلفل دراز فلفل
دارصینی جاوشیر جند بیدستر فطراسالیون هر یک
چهار درم بکوبند دو مثقال ازان شربتی باشد ایارهٔ لوغاذیا

مسهل قویت تنقیه از فضلات غلیظه از صه کند و سکته
و فالج و لقوه و رعشه و جذام و داء الثعلب و داء الفیل را
مفید بود و اوجاع مفاصل و برص و بهق و صمم و دوار
و تغیر عقل و وسواس و امراض کلیه و مثانه را نیک بود
شحم حنظل پنج درم بصل الفار بریان کرده غاریقون سقمونیا
حاشا خربق سیاه سیر بری فراسیون جعده سلیخه فلفل سفید
و سیاه دار فلفل زعفران دارصینی بسفایج سکبینج جند بیدستر
فطراسالیون زراوند افسنتین سنبل حماما زنجبیل حنظیانا
اسطوخودوس هر یک دو درم افتیمون کمادریوس
مقل صبر سقوطری هر یک سه درم بکوبند بعسل بسرشند شربتی
چهار مثقال بود با جلاب زافتیمون و بسفایج و زوفا بود

هلیله کابلی گاوزبان اسطوخودوس ایارهٔ روفس مسهل
قویت داء الثعلب را مفید بود و تنقیه بدن از سودا
و بلغم کند شحم حنظل کمادریوس مپت درم صبر سقوطری پنج درم
خولنجان ده درم سکبینج جاوشیر از هر یک شش درم فطرا
سالیون زراوند مدحرج فلفل ابیض سلیخه دار فلفل
دارصینی زعفران زنجبیل جعده هر یک دو درم چنانکه
گفته شد بزنند شربتی دو مثقال تا چهار مثقال بود ایارهٔ
شیخ الرئیس اخراج بلغم و سودا کند و مسهل قویت
خربق سیاه درم شحم حنظل مثقال حجر ارمنی نیم مثقال
صبر پنج درم ملح هندی درمی و نیم غاریقون مثقالی ملح نرخ
درمی فلفل سفید مثقالی زنجبیل دو مثقال وج حماما اسارون

حاشا حب بلسان سعتر تخم کرفس و دوقو تخم کدو هر یک سه درم
گاوزبان ده درم تخم شاهسفرم تخم فرنجمشک بالنگو تخم اترج
نعناع هر یک دو درم افتیمون درمی و نیم بکوبند و بعسل
بسرشند و شربتی یک مثقال باشد بعد از شش ماه بکار برند ایارهٔ
ارکاغانیس مسهل قویت و مسهل بلغم و سودا میکند و همه
بیماریهای بلغمی و سوداوی غلیظ و خام را سود دارد
و ابتدای آب فرود آمدن نا باز دارد و خداوند درد معده
و درد شکم و ورم را در طبیخ سداب سود دارد و خاصه اگر سه
قیراط جند بیدستر بر وی زیاده کنند و اگر چهار قیراط حصاره
قثاء الحمار ترکیب کنند و یا در آب قیصوم ترکیب یابند
سود دارد و خداوند درد و توبا را در طبیخ شاهتره نیز سود دارد.

نیم حنظل هفت درم و راسیون اسطوخودوس خربق سیاه
کمادریوس سقمونیا بلیل از هر یک دو اوقیه بصل الفار شونیز
فرفیون زعفران صبر جنطیانا فطراسالیون اشق جاوشیر
از هر یک یک اوقیه جعده دارچینی سکبینج سنبل اذخر [illegible]
کوهی زراوند مدحرج از هر یک دو درم با انگبین بسرشند
چنانکه رسم است شربت چهار مثقال صفت دریطوس
بزرگ مسهل قویست و این نام ملکی است که در عهد او
ساخته اند و از دارهای شریف و قدیم است پیش از
عهد جالینوس ساخته اند همه انواع سوء المزاج را که از سردی
و تری بود سود دارد و قولنج بگشاید و اسهال بی رنج
کند و حیض فرود آرد و فراموشی زایل کند و برص و جذام

و استسقا را

و استسقا را که از سردی و ضعف جگر باز دارد و درد معده
و جگر و سپرز و کلیه و رحم را سود دارد و خداوند صرع را
یکعدس با شهد حل کنند و در بینی چکانند و خداوند لقوه را
همچنین سود دارد و شربت چهار مثقال در طبیخ افتیمون
و غاریقون پس از شش ماه استعمال کنند اخلاطش صبر
سقوطری پانزده درم غاریقون هشت درم زعفران
دارچینی وج مصطکی روغن بلسان از هر یک سه درم
ریوند چینی درم و نیم عود بلسان فرفیون از هر یک
سه درم جنطیانا رومی فقاح الاذخر از هر یک دو درم
قسط کمادریوس افتیمون از هر یک چهار درم اسارون
سلیخه سقمونیا از هر یک شش درم سنبل سه درم و نیم حماما

از هر یک درم با انگبین مصفی بسرشند شربتی از دو چهار درم است
فصل چهاردهم در مطبوخات مسهل مطبوخ خواه که مسهل
ضعیف است اسهال صفرا کند سنا مکی هفت درم بنفشه پنج درم
گل سرخ پنج درم پوست هلیله زرد چهار درم افسنتین رومی سه درم
تخم خیارین سه درم کاسنی سه درم تخم کشوث سه درم نیلوفر
پوست بیخ کاسنی سه درم بیخ رازیانه عناب هفت دانه سپستان
سی دانه آلو بخارا ده دانه آلوی سیاه ده دانه کشمش ده دانه
تمر هندی پنج مثقال زرشک ده درم مویز منقی ده درم جوشانیده
صاف نموده پس ترنجبین پنج مثقال شیرخشت خراسانی پنج مثقال
فلوس خیارشنبر ده مثقال روغن بادام چرب کرده معجون بنفشه
ده مثقال اضافه نموده بنوشند و اگر قوی تر خواهند سقمونیا

مقوی یک دانگ و نیم ریوند دو دانگ تا نیم مثقال هر دو یکی
از اینها زیاده کنند بحسب حال مرض و ماده و اگر در شربت او
ده مثقال شربت دینار زیاده کنند شاید و اگر زیاده خواهد
سنا مکی ده مثقال زیاده کنند مطبوخ تربد مسهل ضعیف است
اسهال بلغم کند سنا مکی پنج درم گل سرخ بنفشه هر یک پنج درم پوست
هلیله زرد هلیله کابلی هر یک پنج درم هلیله سیاه پنج درم تربد مثقال
تا دو مثقال بحسب حال بسفایج نیم درم قنطوریون دقیق چهار
درم و حلبه چهار درم گاوزبان بادرنجبویه جعده رازیانه
انیسون هر یک سه درم تخم کرفس سه درم کشوث درم زرنباد
زنجبیل سنبل الطیب هر یکدرم زبیب منقی ده درم سپستان
سی دانه انجیر ده دانه کشمش ده دانه جوشانیده صاف نموده

شیرخشت ترنجبین بیست مثقال گلقند عسل هر یک پنج مثقال معجون بنفشه ده مثقال شربت دینار پنج مثقال در آن حل نموده بنوشند و اگر احتیاج شود و سر دارد و بلغمی و هند مطبوخ افتیمون مسهل ضعیف است اسهال سودا کند و اخلاط سوخته و امراض سوداوی را نافع بود سنای مکی هفت درم بنفشه دو درم گلسرخ پنجدرم هلیله سیاه هلیله کابلی هلیله زرد هر یک چهار درم تربد دو درم افتیمون پنجدرم اسطوخودوس سه درم بسفایج فستقی چهار درم قنطوریون دقیق شاهتره هر یک چهار درم رازیانه تخم سه درم کاسنی تخم کرفس انیسون پوست بیخ رازیانه بیخ کاسنی بیخ کرفس بیخ اذخر تخم کشوث هر یک سه درم عناب بیست دانه سپستان پنجاه دانه مشمش پنجاه دانه اجاص شعار و کبار انجیر سفید هر یک ده دانه

هر یک ده دانه زرشک ده درم تمرهندی ده درم جوشانیده صاف نموده پس ترنجبین ده درم شیرخشت ده درم خمیره بنفشه پانزده درم گلقند پانزده درم فلوس خیارشنبر پانزده درم حل نموده بنوشند مطبوخ هلیله مسهل صفرا بود سنای مکی پنجدرم اصل السوس سه درم هلیله زرد هلیله کابلی هر یک هفت درم کاسنی نیلوفر بنفشه هر یک سه درم مویز طایفی ده درم عناب ده عدد سپستان آلو سیاه هر یک بیست عدد خیارشنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم مطبوخ غاریقون مسهل سودا و بلغم غلیظ باشد پوست هلیله زرد ده درم پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک هفت درم هلیله آمله هر یک چهار درم مویز طایفی ده درم آلو سیاه

ده عدد گاوزبان بالنگو غافث اسطوخودوس هر یک سه درم بسفایج نیم کوفته دو درم غاریقون افتیمون دو درم دو درم نوع دیگر مسهل ضعیف است پوست هلیله کابلی و سیاه تمرهندی هر یک ده درم هلیله آمله غافث افسنتین گاوزبان بالنگو هر یک چهار درم آلو سیاه بیست عدد مویز طایفی بیست درم سنای مکی هفت درم اسطوخودوس کمافیطوس بسفایج هر یک سه درم رازیانه قرنفل انیسون سالوج هر یک درمی زنجبیل دو درم افتیمون هفت درم بجوشانند و صاف کنند غاریقون صبر سقوطری هر یک درمی ملح نفطی حجر الازورد هر یک دو دانگ شحم حنظل دو دانگ و نیم شکر ده درم بر سر آن ریزند و بیاشامند مطبوخ

خیارشنبر مسهل ضعیف است اخلاط رقیق و صفراوی را دفع کند پوست هلیله زرد هفت درم تمرهندی مویز طایفی هر یک پانزده درم آلوی سیاه عناب هر یک ده عدد گلسرخ پنجدرم خیارشنبر پانزده درم مطبوخ سورنجان اخلاط محترقه و بلغم لزج دفع کند و اوجاع مفاصل را مفید بود سنا هفت درم بیخ مهک سورنجان روباه تربد هر یک پنجدرم رازیانه کاسنی بنفشه هر یک سه درم انجیر عناب هر یک ده عدد سپستان بیست عدد گلقند خیارشنبر ترنجبین هر یک ده درم مطبوخ شاهتره صداع و گر و خارش را سود دارد اخلاطش هلیله زرد پانزده درم سنای مکی شاهتره از هر یک پنجدرم افتیمون چهار درم

مامیران چینی دو درم افسنتین سه درم گلسرخ تخم کشنه
یعنی تخم ساک سرخ بسفایج از هر یک سه درم بپزند چنانکه
رسم است و مقدار ترنگبین ترکیب کنند فصل دوازدهم
در اطریفل مسهله اگر چه جمیع اطریفلات مسهل اند
لیکن درد سر را نفع کلی میکنند اطریفل افتیمون مسهل
ضعیف است خداوند بیماریها سودا و بیراسود دارد
و سیاهی موی را نگاه دارد تا دیر سفید شود هلیله کابلی
درم بلیله آمله از هر یک ده درم سنا مکی افتیمون شربت از هر یک
پنجدرم شیطرج سه درم بسفایج دو درم افسنتین نمک
نفطی از هر یک دو درم با انگبین سرشند شربتی چهار درم
اطریفل شاهتره خداوند گر و خارش و سعفه را سودا
دالسهل ضعیف

مسهل ضعیف است هلیله زرد سنا مکی شاهتره از هر یکجزو
افسنتین رومی ربع جزو همه بکوبند و کشمش را کوفته ادویه
مذکوره اضافه نموده بسرشند شربت چند یکجزو و بعضی مردمان
سنا مکی و شاهتره از هر یک نیم جزو کنند و بجای افسنتین
درم ریوند چینی دو درم چوب کبر کنند و کشمش بسرشند
و با پنج درم طبیخ عناب دهند و بعضی دیگر هلیله زرد
و کابلی و هلیله و امله و شاهتره از هر یک یکجزو کنند و همه
روغن گاو چرب کنند و کشمش و بسرشند شربت چهار درم
تا پنجدرم فصل سیزدهم در جوارشات مسهل جوارش
سفرجل مسهل ضعیف است مقوی معده و قولنج
بگشاید و باد بشکند سفرجل رسیده یکرطل پاره کنند

دور دو من خل یا شراب یا مثلث بجوشانند و بعد از ان
بکوبند و بفشارند و صافی کنند و بار طلی عسل بقوام آرند
انگاه زنجبیل و دارچینی دار فلفل هر یک دو درم هیل قاقله
زعفران هر یک سه درم مصطکی پنجدرم سقمونیا ده درم
تربد سی درم بکوبند و دران میان ریزند و در میان آتش
تا بهم آمیخته شود انگاه فرود گیرند و در میان آتش نهند
تا بریان شود انگاه چهار درم از ان با یکدرم سقمونیا نیم درم
فلفل نیم درم زنجبیل بکوبند و بعسل بسرشند و شربتی از ان
یکدرم باشد جوارش تمری قولنج را و جامع معده را مفید
بود بوره ارمنی زیره کرمانی فطراسالیون زنجبیل فلفل
هر یک دو درم و نیم سقمونیا بریان کرده پنجدرم مغز بادام
دار سداب

برگ سداب هر یک ده درم بکوبند و خرمای دانه بیرون کرده
بیست درم شبانروز در خل خمر خیسانند تا حل شود و پس
بپالایند و بعسل بیامیزند و ادویه بدان بسرشند شربتی
پنج مثقال باشد جوارش شهریاران مسهل ضعیف است
بر دردست معده و کبد را مفید بود قولنج بگشاید و طبع
نرم کند شیطرج زنجبیل فلفل دار فلفل قرفه قاقله صغار و کبار
قرنفل ساذج تشنه مصطکی دارچینی سنبل سلیخه تخم کرفس
رازیانه افسنتین هر یک شش درم افتیمون تربد هر یک
دوازده درم سقمونیا ده درم قند سفید شصت درم انجیر
بکوبند و بسرشند شربتی پنج مثقال جوارش طباشیر گلسرخ
ترنجبین هر یک شش درم طباشیر کثیرا هر یک دو درم

نشاسته سه درم بکوبند با آب بگذارند معجون سازند فصل
چهارم در شرابهای مسهل شربت ورد دیگر مسهل ضعیف است
حمیات صفراوی را مفید بود و تسکین عطش و تلیین طبع کند
گل سرخ تازه چهار من در خمره ران ظرفیت بقدر نصف
کوزه کنند و ده من آب گرم بر سر آن ریزند و بجوشانند
تا طعم و بوی گل با آب رود پس صافی کنند و هر یک من از آن
دو من قند بجاشنی نهند بقوام آرند و اگر بعد از آنکه صافی
کنند چهار من دیگر ورق گل در آن آب ریزند و بجوشانند
و صافی کنند پس بقوام آرند این شراب ورد مکرر گویند
و اسهال و فایده او بیشتر بود شربت بنفشه مسهل
ضعیف است تپ صفراوی و سعال و ذات الصدر

و ذات الجنب

وذات الجنب را مفید بود و تلیین طبیعت و ادرار بول
کند بنفشه تازه یک من در چهار من آب بجوشانند و صافی
کنند و هر یک من را دو من قند بجاشنی نهند و بقوام
آرند خمیره بنفشه بنفشه نیک بمالند و نیم من از آن یک من
شیره قند بر سر کنند و در آفتاب نهند شراب انار
مسهل همانه است بگیرند آب انار ترش و شیرین از هر یک
یک من تربد سفید تراشیده نیم کوفته ده وقیه تربد را در خرقه
بندند و در آب انار افکنند و بجوشانند تا آب طعم تربد
بگیرد پس خرقه را بمالند و بفشارند و بیرون اندازند و یک من
شکر برافکنند و کفک بردارند و پنج درم سقمونیا در خرقه
بندند و درم زعفران در شراب افکنند و بمالند تا خرقه

تهی گردد شربتی از یک وقیه تا دو اوقیه شراب آلوی سیاه
صد عدد و عناب اکانی و دانه بیرون کرده سی عدد و خرمای
هندی پاک کرده سه اوقیه بنفشه خشک دو اوقیه
تربد سفید تراشیده نیم کوفته دو اوقیه تربد را جداگانه
در خرقه بندند و همه در پنج من آب صافی بریزند تا دو بهر برود
و یک بهر بماند و بپالایند و سی استار ترنگبین و نیم من
شکر برافکنند و کفک بردارند و یک درم سقمونیا و نیم
درم زعفران در روی گذارند و نگاه دارند شراب تربد
مسهل ضعیف اسهال بلغم کند بگیرند تربد سفید تراشیده
نیم کوفته صد درم در شیشه کنند و آب صافی بر سر آن
کنند چندانکه پنج انگشت بالا آید و سر او بربندند و سه روز

در آب

در آب نهند و بپالایند و دیگر باره آب تازه کنند و سه روز
دیگر در آفتاب نهند همچنین آب تازه کنند تا مزه تربد را هیچ
نماند پس یک من شکر برین آب نهند و بقوام آرند شربت
دو اوقیه تا سه اوقیه و اگر سقمونیا بر نهند بوقت حاجت
صواب باشد و اگر بدل آن بادیان کنند بهتر باشد
و اگر با تربد بیست درم زنجبیل نیم کوفته یار کنند اسهال بهتر
کند شراب افسنتین مسهل ضعیف است معده ضعیف را
و سپرز و جگر صلب را سود دارد و طبع نرم کند بگیرند شراب
کهنه سه من انگبین مصفی یک من شراب بر آتش
نرم کنند و انگبین در وی کنند تا بگدازد و بگیرند قسط
تلخ مصطکی اذخر سادج هندی سنبل گل سرخ جعده غاریقون

از هر یک دو درم فستقین رومی هفت درم زعفران درم
همه نیم کوفته در صره بندند و در ین شراب و انگبین افکنند
و جوشی چند بدهند نه بسیار و همه در قرابه کنند با صره روزها
هفت روز در افتاب نهند و هر روز آن صره را
بجنبانند و در ان شراب بیفشارند و روز هفتم صره
بیرون اندازند و شراب بوقت حاجت بکار دارند
شربت بکوفته باشد کی شکر بنفشه پرورده مسهل صفرا نیست
غذا دند سرفه گرم را سود دارد و سینه را نرم کند
بگیرند بنفشه تازه و اقماع او یعنی سبزی هونه گل او
لختی دور کنند و یکی بنفشه و دو جزو شکر کوفته برا افکنند
برافکنند و بمالند چنانکه گلشکر را در افتاب نهند ده روز

تا تمام شود قند مقوی معده و دافع بلغم بود و انرا
دو قسم می سازند یک قسم که در افتاب طیار شود
ورق گل انگبین قند سفید ربع من با نصف من هر چند قند
کمتر و ورق گل زیاده خورش بهتر است در هم کوفته
از غربال گذرانیده چهل روز در افتاب گذارند قسمی
دیگر آنست که در آتش پزند ورق گل یک من قند ربع
من در دیگ کرده آتش دهند و کفچه زنند تا مخلوط
شود فصل پانزدهم در اقراص مسهله اقراص طباشیر
نرم مسهل ضعیف است طبیعت را نرم کند و حمیات
محرقه و سعال و تشنگی را مفید بود طباشیر دو درم ترنجبین
مغز تخم خیارین و کدو هر یکی درمی و نیم نشاسته صمغ عربی

خشخاش سفید کتیرا هر یک نیم درم بکوبند و بلعاب بکو
بسرشند و شربتش مثقالی باشد اقراص بنفشه مسهل صفرا
و بلغم بود و صداع و رمد را مفید بود مسهل ضعیف است
بنفشه دو درم تربد درم پنج مهک درم هلیله زرد نیم درم
سقمونیا بریان کرده نیم دانگ بکوبند و باب بسرشند
و این شربتی باشد اقراص گل مسهل ضعیف است اسهال
صفرا کند گل سرخ ده درم رب السوس پنج درم سنبل سه درم
سقمونیا سه درم مصطکی دو درم بسرشند و اقراص سازند
شربت دو درم و نیم با جلاب و آب سرد بکار برند اقراص
مازریون مسهل ضعیف است کسانی را که با تپ گرم
طبع خشک باشند سود دارد و طبع زود آرد مازریون

مدبر آرد و جو هلیله زرد شکر طبرزد استار است شربت یک مثقال
با جلاب یا شراب بنفشه دهند اقراص غاریقون بسیار
غلیظ بگدازد غاریقون پنج درم طباشیر ابهل باریس هر یک
دو درم گل سرخ پنج درم عصاره غافث سنبل یک
مغسول ریوند چینی پوست بیخ کبر در سرکه خمار کرده
و خشک کرده از هر یک درم و نیم اقراص سازند و از ان
اقراص دو درم با سکنگبین دهند فصل شانزدهم اندر
تدبیر اشیافها که مجموع رودها را پاک میکند و شیاف ساده
نزدیک او فرود آرد و فعل او زود اثر بکند اگرچه شیاف را
از داروهای سازند قوت آن بدان حد رسد که از
قوت باد و مانع فضله فرود آرد لیکن تمامتر منفعت

او اندر پشت و کمرگاه و درد سرین و حوالی آن باشد
و برای هر شخصی شیاف خرد و بزرگ موافق آن سازند
طریق ساختن شیاف آنست که اجزا را کوفته با قند
سیاه و نمک آمیخته معجون سازند بدین طریق که قند را
بر آتش گذارند تا قوام الائی بقدر بهم رساند و اجزا و نمک
آمیخته بقدر سه ۳ انگشت شیاف بندند اما بدانکه داروها
که اندر شیافها بکار دارند پنج گونه است یکی داروی
خشک سست آن کوفتنی باشد چون بوره و نمک و برگ
سداب خشک و برگ پودینه کوهی خشک و زیره و بنفشه
و تخم حنظل و سقمونیا و سرگین موش و عصاره قثاء الحمار
دوم صمغهاست که از اصل باید کرد چون سکبینج و جاوشیر

داری

و اشق و حلتیت سیوم رطوبتهاست که تخت داروهای خشک
با آن کنند پس بسرشند چون الکامه و آب گندنا و طبیخ حلبه
و آب ترب و زهره گاو و لعاب تخم کتان و شیر انجیر
چهارم چیزهاست که همه داروها بدان بسرشند چون انگبین
بقوام آورده و ترنجبین پنجم داروهاست که اجزا ناکوفته
و حل نکرده بگیرند و اجزا بر شکل و اندازه شیاف بتراشند
چون صابون و زنخین و ان زردست و ترب و انواع
آن و بدانکه صبر را هیچ جا نبید از نند و اندر حقنه داخل کنند
پس چون خواهد که شیاف سازد داروهای کوفتنی را
باید کوفت و بر طوبتی که باید تر کنند یا با انگبین یا با فانید
یا چنین بسرشند و اگر صمغها باشد انرا حل کنند و اگر رطوبتی

باشد صمغ را در آن داخل کنند و شیاف به بندند و صابون
و مانند این را اگر خواهند که بتراشند ریزه ریزه کرده شیاف
بندند و گروهی ترب را تنها باندازه شیاف و بشکل
آن بتراشند و بکار دارند لختی رطوبت از روده فرود
آرد شیاف مسهل و قولنج بگشاید حنظل سپید قشر زهره
گاو قثاء الحمار متساوی بکوبند و شیاف سازند
شیاف بوره ارمنی نمک هندی تخم حنظل متساوی بکوبند
و شیاف سازند شیاف زحیر غلیظ را مفید بود زهره گاو
بوره قثاء الحمار هر یک دو درم بکوبند و بشکر سرخ بسرشند
شیاف محروری مزاج را مفید بود و در عقب مسهلی هم
که تقصیر کند بکار دارند ترنجبین پنج درم بوره ارمنی

صابون

بون خطمی نمک هر یک دو درم بکوبند و بشکر بسرشند
که قولنج بلغمی را مفید بود سکبینج مقل بوره شحم
حنظل متساوی بکوبند و بشکر بسرشند فصل سیزدهم
داروهای حقنه و انواع داروهای او چون داروی شیاف
باشد لیکن فعل حقنه قوی تر باشد و زودتر بجایگاه رسد
و خلط را از بالای تن فرود کشد و اگر کسی را که طبع او
خشک باشد و یا مانعی باشد که او را بدان سبب
داروی مسهل نتوان داد چون ضعیفی معده بدید آید
غثیان و ضعف بسبب دارو خوردن بهم رسد خاصه
که امعای او امعای و ثقل را دفع بکند چنانچه باید و غرض
از داروی مسهل تمام نشود و او را حاجت بحقنه شود

وکسی اگر بر سر زخمی باشد یا اندر دماغ اماسی باشد
سخت سود مند بود از مسهل از بهر انکه ماده را
فرود کشد و انکه معده ضعیف باشد یا غثیان
دارد پس حقنه شربتی که معده قوت دهد باید داد
تا دارو از معده باز دارد و اگر درد کرده بود بیمار
بقفا باز خوابانیده حقنه بکار برد و سر بالینش بلند
نهند چنانکه گردن و سینه او افراشته باشد و سرین
او نیز بر بالای بالشی باشد و میان پشت او بر زمین
و سینه بر بالش نهند و حقنه کنند می باید انگشتان
و سر حقنه را بروغن چرب کنند و مشک حقنه را
آهسته آهسته بیفشارند و بیمار باید که در ان حال خود را

نگاه

نگاه دارد تا سعال و عطسه نکند و اگر دارو که در معده رفته
رود و بدر آید حقنه را معاودت کنند باید که داروی حقنه
اندک باشد که بموضع رسد و بسیار هم نباشد که سستی
و نفخ و بیقراری آرد و باشد که زحیر آرد و اگر سخت سرد
باشد باد و نفخ کند و اجابت نشود و اگر غلیظ باشد روده را
آلوده کند و مثانه را زحمت دهد و برنجاند و اگر سخت
رقیق باشد منفعتی نکند و مقدار معتدل از جوشانیده
که برای حقنه طیار کرده اند پنجاه مثقال است و آب
سبوس و نطرون روده را از ثقل پاک کند و طبیخ
چغندر با زیت هم این فعل کند و هفت درم بوره یا ده
درم فانیذ گداخته و ده درم روغن تازه قولنجهای ضعیف را

بکشاید و اندر حقنه غذا و نبیذ در معده و در وقت نهادن باید داد و نبید
ستده قولنج صعب و بلغمی را از قنطوریون چاره نباشد از بهر آنکه
او همه خلطها را لطیف کند و انجیل در روغن نیز چاره نیست
و از تخمهای تخم حلبه و هزار اسپند و تخم سداب و زیره سخت
نافع بود و اندر بعضی حقنها از انگامه نیز چاره نیست و گاه
باشد که سرگین گاو در دکاه باشد سرگین کبوتر یا خیوان
یا جند بیدستر مقدار دو درم بکار دارند و از بهر درد سر
و شقیقه کهنه و مالیخولیا و لیثرغس و از بهر درد چشم دیگر
از شحم حنظل چاره نیست و اندر حقنه صاحب سبب بوره
باید کرد و نه نمک از بهر ثقلها محرقه روغن درد با
نیم گرم حقنه کنند و از بهر غذا دهند تب دق و گذارش از

از لعابها و شیر و کشکاب حقنه کنند و از بهر سوزش رودها
و ریش آن از طبیخ خشخاش و روغن گل حقنه سازند
و اندر هیچ حقنه افیون و آب شوکران نشاید کرد و از بهر آنکه
از وی خدر و سستی تولد کند و باشد که بیم هلاک بود و از این
داروها مقدار شربت بگیرند و باقی بحدس طبیب داند بایست
که آب بقدر سیصد مثقال کنند تا بقدر هفتاد مثقال باقی
ماند بعد از آن بکار برند فصل سوم اندر استفراغ
ثقلها بجهد و کرها گوید از طلاها که بر شکم مالند و طبع نرم
کند موم روغنیست که از روغن بیدانجیر و موم زرد
و در وی روغن زیت و شوخ خانه مگس انگبین سازند
و عصاره قثاء الحمار با شیره شبرم یا سقمونیا یا شحم حنظل

بازهره گاو داین همه یا یکی ازینها و یا بیشتر بدین موم روغن
بسرشند و طلا کنند استفراغ تمام حاصل آید و اندر کنار
اسکندری و کرده هرگاه که خداوند تب را طبع خشک
باشد یا اندرون شکم املس باشد بدان سبب طبع باز
گرفته شود روغن تازه با آب نیم گرم بر بندد و بسیاری
از ان با هستگی اندر ناف و شکم و پهلوهای او بمالند که
تا طبع گشاده شود **فصل نوزدهم** در ادویه مسهله
اسرار الاطبا جهة بعضی کسان خصوصا باهل نعم در راحت که از
خوردن مسهلات طبیعت ایشان نفرت داشته باشد
حکما بعضی ادویه دیگر را اعتبار کرده اند که بطلا و ضماد
شکم نرم کرداند جهة اطفال دشتانج و جماعه که عادت

بخوردن مسهل نکرده باشند مناسب بود **طلا** بر کف
نقل میکنند ابن بیطار بستانند یک کف زرشک که ان باقلای
مصری است نیم کوفته مقشر سازند وارد کرده در دیگ
مسین اندازند و یکمن شیر تازه بروی ریزند انقدر
که بدو انگشت بر آید بالای ترمس بعد از ان بزنند تا
تمامی شیر بخورد پس روغن گاو داخل کنند تا اثرا شند ند
و اثرا در خرقه بمالند و اگر بدین ران ضماد کنند اسهال
ضعف نماید و اگر بر سر معده اندازند سودا بیارد و اگر
ما بین الورکین ضماد کنند بلغم خام دفع نماید و چون خواهند
که اسهال منقطع گردد خرقه را بردارند و موضع ضماد را
بآب سرد بشویند و این از اسرار مکتوم الطبایت جهة

اطفال دشتانج و ملوک مناسب باشند **ضماد** مسلویه
که چون بر معده اندازند قی آورد و اگر بر ناف ضماد کنند
اسهال و اگر بر عانه بنهند بول براند برنج کابلی عصاره قثاء
الحمار از هر یک سه مثقال خربق سفید مرد ارسنگ
هر یک چهار مثقال پیه بز پنجدرم روغن زیت ده درم
موم پنجدرم موم را در روغن زیت بگدازند باقی ادویه
بدان مخلوط سازند و کاغذی را بدین ضماد الوده ساخته
بر موضع مطلوب بنهند **هلیله** مسهل دان هلیله بود
که چون در دست گیرند اسهال کنند و چون از دست بدر اندازند
اسهال بایستد صفت ان چنانست که انرا حکمای هند
انهارا جوکی نامند اختراع کرده وان عملی لطیف است در بوته

حنظل آن حنظل را بشکافند و در و هلیله کابلی بزرگ باشد
چهل روز بگذارند پس بر آرند و بجوشانند همچنین بار دوم
در حنظل دیگر کنند و از بوته ان حنظل را جدا کنند و بار سیوم
در حنظل دیگر کنند و حنظل همچنان در بوته باشد و انجای
که شگافته باشند بر بالای ان پنبه بگذارند و هر بار که بدارند
بجوشانند و خشک کنند چون آدمی از اندرست گیرد همچنان
بود که داروی مسهل خورده باشد و چون خواهد که بایستد
هلیله را از دست بگذارند و تن بشویند مجرب است
و این نقل است از کتاب نزهت القلوب **فصل بیستم**
اندر ساختن ما الجبن که بفارسی از انجیراب سگویند
جستانند شیر تازه و اندر پاتیله سنگین بجوشانند و بچوب بید بخر

هی سوزاند تا بجوشد دویست درم سکنجبین ساده ده درم آب
غوره سرد کرده بروی پاشند تا شیر را ببرد و آب پنیر ازو
جدا شود و در خرقه انداخته بچکانیده بگیرد و از بهر تسکین حرارت
از تخم کوفته در ماء الجبن بکنند و نیم رطل طباشیر دو دانگی صندل
سوده و حبه کافور اندرین شربت بدهند بغایت مفید است
سفوفی که با ماء الجبن سیدهند هلیله زرد صبر سقوطری گل سرخ کثیرا
هر یک دانگی و نیم سقمونیا نشوی افتیمون نیم دانگ و اگر ازین
سفوف حب کنند گنجایش دارد و ضماد دانند در درد جگر و سده را
ماء الجبن با آب کاسنی و عرق شاهتره دهند و یا با آب لبلاب
فوائد دیگر ماء الجبن از برای مالیخولیا و کلف و جرب و داء الفیل
بدینگونه سازند بگیرند شیر تازه مقدار دانگی پنیرمایه که بجزو [illegible]

کوبند و در وی حل کنند و بجوشند تا شیر بسته شود پس مقدار دو دانگ
نمک سفید بر وی افکنند و در خرقه انداخته بچکانند و مقداری
شکر در وی حل کنند و در میان روز با این سفوف دهند
هلیله زرد هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک درمی افتیمون اسطوخودوس
بسفایج فستقی لسان الثور هر یک نیم درم نمک هندی
دانگی و نیم و اگر مرض سخت تر باشد در شیره سکنجبین بزوری
موافق مرض ساخته انداخته ماء الجبن کشیده بدهند و شربت
ماء الجبن در هر روز سه نوبت یک رطل بود بسنگ بغداد و میان
هر نوبتی فاصله دو ساعت بود و باید که کار بندند تا یک هفته
پی در پی بدهند و باز یک هفته آسوده شوند و اگر در کار شود
هفته دیگر بدهند مجدد ذکر یا گوید سفوفها ر دارد های مسهل

با ماء الجبن با حتیاط باید داد و مقدار آن باندازه باید کرد
که اندر اسهال افراط نکند و با خطر باشد جهة آنکه افراط در اسهال
شود آن با خطر باشد **خاتمه** در لطائف مسائل اهل
ثلثه بطریق کلی نه جزوی که اسرار طبابت و از یکدیگر پنهان
مبدا اند اما طریق منضجات و مسهلات در امراض صفراوی چنانچه
در حمی غب که پیش از اسبوع که آن روز هفتم است بهر روز شیره
تخم خیارین و شیره تخم کاسنی هر یک دو مثقال شربت عناب
شربت بنفشه هر یک پنج مثقال با قرص طباشیر مثقال نرم بدهند
و لعاب به دانه و لعاب بنگو این در صفراوی تب مبدا بدهند
بجهة آنکه منضج صفراست بعد از آن مسهلات صفرا دهند
چنانچه ذکر شده و در اورام صفراوی سه روز تنقیع از عناب

بیست دانه سپستان سی دانه اجاص ده دانه تمر هندی بجمعان
انبرباریس سه مثقال کاسنی خیارین شاهتره هر یک دو مثقال
دهد و بعد از سه روز بیخ کاسنی رازیانه افسنتین هر یک دو مثقال
زیاده کند تا پنج روز و چون در قاروره نضج ظاهر شود مسهل
مناسب آن دهند و اگر بعد ازین ماده بماند یقین که اخلاط
از اول خواهد بود پس در منضج حب الثعلب پنج درم هر یک
دو مثقال برشته یا خراشیده و تخم کشوث دو مثقال بر دوا
که بر پنج روز داده بودند اضافه نمایند تا نضج دهد و بعد
از نضج باز مسهل مناسب باید داد اما در امراض بلغم اول
منضج دهد پس مسهل منضج مثل گاوزبان و بالنگو و چهره
هر یک سه مثقال رازیانه افتیمون تخم کرفس هر یکی چهار

مثقال مویز منقی ده درم انجیر سفید ده دانه پوست بیخ کرفس
سه مثقال سپستان شصت دانه بجوشانند و صاف نمایند گل
انگبین ده مثقال اضافه نموده سه روز بنوشند روز چهارم
بدین جوشانده افتیمون رومی بسفایج فستقی هر یک چهار درم
اضافه نمایند در روز پنجم و ششم زیاده کنند بر آنچه در چهارم
زیاده کرده اگر ترکی یک مثقال و قنطوریون دقیق اسطوخودوس
زنجبیل هر یک درم بعد از نضج مسهل بلغم آنچه مناسب باشد بدهد
و اگر نضج نیافته باشد مسهل ندهد باز منضج مذکور دهد تا آنکه
منضج باید زیرا که ایام را دخلی نیست در دادن مسهلات
بواسطه آنکه عمده نضج است و اگر مسهل داد و پاک نشد
پس باز منضج مذکوره دیگر دهد و زیاده کند بر آن زرنباد

مثقال

مثقال دارچینی مثله سنبل الطیب مثله تا آنکه نضج یابد بعد از
نضج مسهل دهد و غذا نخوداب و در منضجات امراض سودا
باید کرد که بداند طبیب آنکه سودا از چه قسم بهم رسیده
و بچه سبب محترق شده پس متهای محترق شده یا بواسطه تعفن
محترق شد پس هر روز بدهند بنفشه دو درم شاهتره گاوزبان
بالنگو ر دباه زرنک تخم کاسنی تخم خیارین از هر یک دو درم
عناب سپستان شصت دانه جو بانی ده دانه انجیر سفید
ده دانه مویز منقی ده درم تمر هندی ده درم زرشک
پنج درم آلو بخارا ده دانه آلوی سیاه ده دانه بجوشانند
و صاف نمایند و شربت ساخته شربت بنفشه با گاوزبان
هر یک هفت مثقال بنوشند و غذا زیره باج دهند و بعد از سه روز

افتیمون در کتان بسته افسنتین هر یک چهار مثقال جعده اسطوخودوس
هر یک سه مثقال اضافه نمایند و بعد از نضج مسهل دهد و سودا را
بچند وجه دفع کنند هر چه نضج یافت آنچه نه که بودن آن
در باقی احتراق زیاده میکند تا نضج نیاید البته در سودا
مسهل ندهد بواسطه آنکه آنچه لطیف است برطرف میشود
و آنچه کثیف باشد باقی ماند پس نضج دادن و دفع کردن
آن مشکل است و حکمای متقدم سودا را با بحر تشبیه کرده اند
که هر چه میرسد صاحب آن جدا میکند از آن قسم سودای که
از بلغم محترق شده باشد بنفس خود محترق باشد در اینجا
حموضیات ندهند و اگر در کار شود اکتفا بر تمر هندی
و اجاص فقط و سودای که محترق از صفرا باشد در نضج آن

حموضیات

حموضیات بسیار نافع است و بعد از نضج در سودا مسهلات
از قسم حبوبات یا مبدرقات آن صبحها دهند و بعد از آنکه
نیم رست یا شربت تمام مسهل بدهد اگر نقای تمام حاصل شود
باشد یکروز رخصت دهد و بعد از آن باز در دادن منضجات
شوند والسلام صد معدن جوهر والا بهای سنت و هزار
دریای در گرامی ارج بنایش نثار خوشنفق ایزدی باد که این
تجاریب سودمند و این ضوابط افلاطون پسند که در تمادی
سنین و توالی شهور سابقه مستغرقان آسوده خاطر
این دو دانشوران فارغبال این علم را تا لیفان دست رس
فرصت نگذشته است هنگامی که نیرنگ روزگار و رنگ نیرنگ
چرخ اهرمن کین گذارش چون حنظل بزبان ناگوار و معنی

بسم الله الرحمن الرحیم

ث ج د ع ه … در سنه … محمد

اَ بَ تَ ثَ جَ حَ خَ دَ ذَ رَ زَ سَ شَ
صَ ضَ طَ ظَ عَ غَ فَ قَ کَ لَ مَ نَ وَ هَ لا
ءَ یَ

اَ بَ تَ ثَ جَ حَ خَ دَ ذَ رَ زَ سَ شَ
صَ ضَ طَ ظَ عَ غَ فَ قَ کَ لَ مَ نَ وَ هَ
لا ءَ یَ

چون مصیبت بر طبیعت دشوار بود نشویدان … بعض
اوراق اتفاق افتاد و نمت تمام شد ام العلاج
بهجت … نور چشم راحت القلوب و الابصار
محمد صالح … طفل … بتاریخ شب … دهم روز
ماه صفر کتاب … اضعف عباد الله … علیرضا
مشهدی

۱۳۰۹

… در تاریخ … و علی … محمد رضا
… سال … در … و … ۱۲۰۵ … علی
… نادر …



